

از این کتاب پکیزه ار و پانصد نسخه با چاپ افست در چاپخانه ارتش شاهنشاهی

بچاپ رسیده

بیهمن ماه ۱۳۴۷



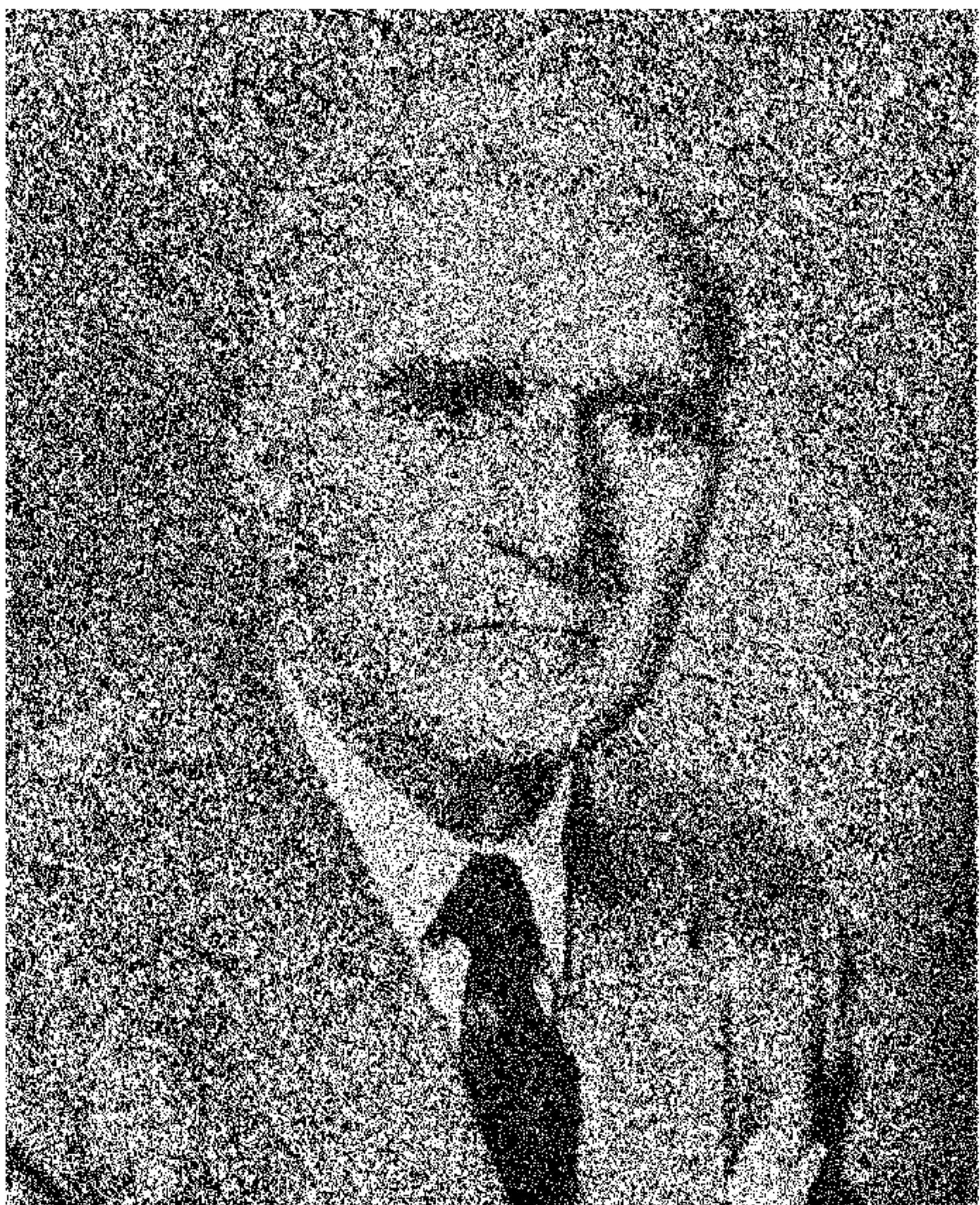
مرکز تخصصی مطالعات ایران‌شناسی

www.iranshenasi-center.com

۳۰۰۰۱۸۴۲۱۸



https://telegram.me/iranshenasi_Center



روانشناد استاد ابراهیم پور داود
(۲۰ بهمن ۱۳۶۴ - ۲۶ آبان ۱۳۴۷)

« بسیاری از دانشمندان بر جسته ایرانی در سالهای اخیر مخطوب بودند،
 و مطالعات خود در شرکت فرینگت باستانی ایران مدتها در بسیاری اتفاق
 داشته‌اند که از جمله آنها باید از محقق عالیقدر استاد پور را دو که.
 « مناسخه چند ماه پیش وقت یافت نام برد. »
 « حاصل تیجاست این دانشمند بر جمهور اشاره دوستی کامل او استاد بود که.
 « ارجیح است این قحط امسار کتاب نمایی ایرانی، دیگر نیست. را
 « میتوان با آن برابر دانست. »

از خان شاهزاده آریا صدر میرزا ندوستان
 در سیاهی فرماده نپیردی در یانی سند بر عرضه یافت ناده بپیغای برادر آتش نهادند
 شب دوشنبه هیئت وزیر دی نایکنهره بیصره
 چهل و هشت خوشیه

یادداشت

استاد ابراهیم پورهادی هموند بینش ور المجمع
فرهنگ ارتقش و همکار دانشمند مجله بررسی های
تاریخی که هفتاد و هفت سال از زندگی هشتاد و سه
ساله خویش را در راه شناساندن فرهنگ شکوهمند
و تمدن کهن ایران باستانی سپری کرده است در باهداد
روز یکشنبه بیست و ششم آبانماه امسال (۱۳۴۷) چشم
از جهان فروبست . استاد بزرگ ارتشاران بر خود
می بیند به پاس همکاریهای بیدریغ و ارزشمند این
بزرگ مرد زرف نگر که با فروغ داش و کوشتهای
پی کیر خویش بتاریکیهای آنسوی تاریخ ایران روشنی
بخشید و بهاری از رازهای زیست و زندگی مردمان
ایران کهن را آشکار ساخت، مجموعه توشههای اورا،
در باره جنگ افزارهای باستانی که در چند شماره از
مجله بررسی های تاریخی زیر نام «زین ابزار» بهاب
رسیده است، یکجاو باشرح زندگانی او بهاب بر سالم
و اینک این است آن یادنامه .

در زمستان بهمن ماه خورشیدی ۱۳۵۴ = ۵ مارس ۱۸۸۶ پیوری
 در شهر رشت تولد یافتم و در آنجا خواندن و فرستن آموختم
 چند سال در تهران تحصیل کردم پس از آن در بیرون بودم
 و از آنجا به پاریس سفرم باشیم آمدکمی چند بزرگ ۱۹۱۲
 گذرم آنها رفتند نایابند در آنجا گذراندم چند سالی هم
 صونه بودم نزدیک بسی سال نه کشوارکم بیگانه نزد آوردم
 وله بر جای چیزی آموختم امروز دنیز در پیران بخوبی و
 نوشتن پسر دارم آنچه خواندم و آنچه نوشتم روز رو ز مهارن
 چند بزرگ پیش است پس اینجا بایم مشهود است که ز خود بیکی
 دز کو چکرتی نفر زندان این مردم چیزی بنویم

پندار

سخنی درباره زندگانی استاد پوردادود

روانشناس استاد ابراهیم پوردادود، فرزند حاجی داود که پس از هشتاد و سه سال زندگی سرالجام در بامداد روز یکشنبه بیست و ششم آبانماه ۱۳۴۷ در کتابخانه و دفتر کار خود جهان را بدرود گفت در بیست بهمن ماه ۱۲۶۴ خورشیدی^۱ در محله سبزه میدان رشت در خانواده‌ای بازدگان دیده بجهان گشود^۲ ترجمه احوالات او در یادنامه‌ها و برخی از مجلات و مقدمه بعضی از کتابهای خود استاد بهاب رسیده است که کمایش بایکدیگر تفاوت دارد.

استاد پوردادود خود ترجمه شرح سالهای نخست زندگی خویش را در پیش‌گفتار دیوان خود بنام پورالدخت نامه آورده است ولی قازه‌تر و کاملتر آن نوشته کوتاهی است که در چند سطر بخط خود؛ سرای مجله‌ماهانه وحیدنگاشت بود و مایلی آغاز سخن خود درباره آغاز زندگانی استاد، عین آنرا در اینجا نقل می‌کنیم:

«روز بیستم بهمن ماه ۱۲۶۴ خورشیدی برابر پنجم مارس ۱۸۸۶ ميلادي^۳ در شهر رشت تولد یافتم و در همانجا خواندن و لوشن آموختم، چند سالی در تهران تحصیل کردم پس از آن در بیروت بودم و از آنجا به پاریس

-
- ۱- برخی از جمله آفای مرتضی گرجی در مقدمه آنهاست زاد روز استاد را در ۲۸ جمادی الاول و در اینجا مادرس نوشته‌اند (و.ك به آنهاست من ۱ چاپ تهران ۱۳۴۳) ولی ما گفته استاد را که به خط خود اوست ترجیح می‌دهیم.
 - ۲- زادگاه او امروز دستان هنری است.
 - ۳- روز بیستم بهمن ماه ۱۲۶۴ که استاد خود بتصریع برای زاد روز خویش نوشت است برابر با سوم جمادی الاول ۱۳۰۳ شمری و ۸ خوریه ۱۸۸۶ میشد و در تطبیق آن بتاریخ غرنگی استاد ظاهر دچار اشتباه شده است.

رفتم. با پیش آمد های جنگ بزرگ ۱۹۱۴ گذارم
با آلمان افتاد و سالها در آنجا کذراندم چند سالی هم در
هند بودم، نزدیک به سی سال در کشورهای بیگانه سر
آوردم و از هر جا چیزی آموختم امروز نیز در ایران
بخواندن و نوشتن می پردازم. آنچه خواندم و آنچه نوشت
از روزگاران چند هزار سال پیش است. بسیار برایم
دشوار است که از خود، یکی از کوچکترین فرزندان
این مرزو بوم، چیزی بنویسم.

زندگی استاد، بگفته یکی از شاگردانش «در دانش‌اندوزی و دانش‌پروری
خلاصه می‌شود»، و این گفته بهمراه درست و بجاست، چه او از شش سالگی که
بسکتبخانه رفت تا سپیده: ۲۶ آبانماه که انجام می‌یاد داشت خود را ناتسام
گذاشت و بدروز زندگانی گفت و می‌از خواندن و نوشتن و آموزش و بررسی و
پژوهش نیاسود.

روانشاد پور دارد از بینش و رانی بود که در سراسر زندگی خود جز به
فرهنگ ایران و شکوه‌مندی و نیروی خلاقه آن بهیز دیگری فعالیت نماید و
انبوه نوشه های او گواه گویای این گفته است.

پور دارد تحصیلات مقدماتی خود را در میان شهر رشت زیر نظر آموزگاری
بنام میرزا محمد علی فرا گرفت و سپس بعد از مدرسه طلاب رفت و هنگامی که پیش
از پیست سال نداشت به ران آمدو بفران آمد و بفران گرفتن دانش پزشکی پرداخت اما بسیار زود
دریافت که این دانش با همه ارزش و سودمندیش، باروح و ذوق او سازگار نیست
و بنای چار رخت سفر بسوی کشورهای باختیری بست (ذی القعده ۱۳۲۶ قمری برابر
با آذر ۱۲۸۷ خورشیدی)

بیاد دارم روزی که استاد از دشواری های این سفر گفت و گویی کرد می گفت
چگونه نهان از پیرو ما درش که از رفتن او به اروپا جلوگیری می کردند در
فصل زمستان با گاری از راه اراك (سلطان آباد) راه ب福德اد در پیش گرفت^۱ و

^۱- در دیباچه دیوان او بنام پوراندخت نامه هم، خود باین نکته اشاره کرده است.



سیم
معنی

نظر عوامی که برای صلاحیت علمی و در فرهنگی ترا ابراهیم بوزاده

دارم موجبین و تحظی مشارکه را بهتر خواهیم داشت

و مقرر میدیم با خاص طلاق محوله اقدام نماید - کاخ مردم هم آذمه



نظر عادی که برای بسیاری از انسان‌ها خودش را فریبگی سلطنتی ایران داریم

برای این دستخط شاید رابطهٔ بین انسانی که بنا نهاده بود و صوب شد

سیدارم که با شاعر دلخواه مخلوک اندام نماید. لاخ سید محمد آبدار. ۲۲ مهر ۱۳۹۴

در راه بسیار حسب تصادف یا یکی از بازار گانان که از دوستان پسردارش بود برخورد ولی بهرگونه که بود نخست به بیرون تعرفت و پس از دو سال و نیم اقامت در آنجا، از راه اسلامبول و طرابوزان رهسیار رشت و دیدار پدر و مادر خود شد امادیری در ایران نماند و باز در شعبان ۱۳۲۸ قمری (شهریور ۱۲۸۹ خورشیدی) از راه با کو خود را بفرانسه رسانید. چندی در شهر Beauvais (۶۰ کیلومتری پاریس) بفرانس گرفتن زبان و ادبیات فرانسه پرداخت و پس بدانشکده حقوق پاریس رفت در پاریس با علامه میرزا محمد خان قزوینی و بسیاری از ایرانشناسان آشنا شد.

در این هنگام جنگ جهانی اول آغاز شد و آتش آن بدایمان بسیاری از کشورها افتاد. پورداد بـاـنـدـیـشـه خدمت بمیهمش آنگک ایران کرد و بـعـدـاد آمدولی چون راههای غـربـه ایران در دست روسها بود از قصر شیرین بـیـشـتر نتوانست آمد و ناگزیر و هـشـهـار اسلامبـولـشـد و پـسـ اـزـ چـنـدـ مـاهـیـ کـهـ اوـرـادـر آنجـاـ نـگـاهـدـ اـشـتـنـدـ بـآـلـمـانـ رـفـتـ وـقـاـ سـاـلـ ۱۳۴۲ـ قـمـرـیـ (۱۳۰۶ خورشیدی) در آنجـاـ بـودـ وـاـرـقـاتـ خـودـ رـاـ بـپـرـدـسـیـ وـ پـزـوـهـشـ درـبـارـهـ تـعـدـنـ وـ فـرـنـگـ اـیرـانـ گـذـرـاـقـیدـ تـاـ اـيـنـكـهـ بـهـوـایـ دـیدـارـمـیـهـنـ رـهـسـیـارـ اـیرـانـشـدـ وـ درـشـوـالـ ۱۳۴۲ـ قـمـرـیـ (اردیبهشت ۱۳۰۳ خورشیدی) به بـنـدـرـپـهـلوـیـ (انـلـیـ آـنـرـوزـ) رسـیدـ،ـ چـنـدـیـ درـاـیرـانـ مـانـدـ وـ آـنـگـاهـ دـوـ بـارـهـ درـپـنـجـمـ رـبـیـعـ الثـانـیـ ۱۳۴۴ـ (یـکـمـ آـبـانـماـهـ ۱۳۰۴ خورشیدی) از راه بغداد به هندوستان رفت.

در هندوستان پارسیان از او بگرمی و خوشی استقبال کردند و در آنجـاـ بـودـ کـهـ حـاـصـلـ سـالـهـاـ رـنـجـ وـ بـرـرـسـیـ وـ پـزـوـهـشـ خـودـ رـاـ بـنـامـ بـخـشـیـ اـزـ اـدـبـیـاتـ مـزـدـیـسـنـاـ وـ گـزـارـسـ اـوـسـتاـ بـرـوـیـ کـاغـذـ آـوـرـدـ وـ سـخـنـرـانـیـهـاتـیـ درـبـارـهـ پـیـشوـایـانـ دـیـنـ مـزـدـیـسـنـاـ،ـ زـبـانـ فـارـسـیـ،ـ اـیرـانـ قـدـیـمـ وـنوـ،ـ فـرـوـرـدـیـنـ،ـ درـوـغـ،ـ قـقوـیـمـ وـ فـرقـ دـیـنـ مـزـدـیـسـنـاـ،ـ وـ آـقـشـ بـهـرـامـ اـیرـادـ کـرـدـ کـهـ مـجـمـوعـهـ آـنـهـاـ درـ کـتـابـیـ بـنـامـ خـرـمـشـاهـ بـهـاـپـ وـسـیدـ.

دو سال و نیم اقامت پورداد در هندوستان از سالهای بارور زندگی اوست. در پایان این مدت (خرداد ۱۳۰۷ خورشیدی) باز رخت سفر بسوی اروپا پست

و در آنجا پکار تر ج. ۴ و تفسیر جلد دوم یشتها و خرده اوستاونخستین جلدیست
پرداخت.

در سال ۱۳۱۱ پوردادود بدعوت قاگور فیلسوف هندی، برای تدریس فرهنگ
و تمدن ایران باستان در دانشگاه ویسو بھارتی Visva Bharati در شانتی -
شانتینیکتان Shantiniketan که بنیاد آن دانشگاه بکوشش تاگور گذاشته شده
بود برای دومین بار بهندوستان رفت و تا اسفند ۱۳۱۲ در آنجا تدریس فرهنگ
و تمدن ایران باستان سرگرم بود. کار او در هند آنچنان بی ریا و بیش و رانه
بود که زردشتیان هند بهنگام مراسم مذهبی مزدیستا که خود آنرا پیش
میگویند و بجز زردشتیان کس دیگر وادر آنجا راه تمید هند از پور داو ددعوت
کردندا و چهارمین غیر زردشتی بود که قا آنروز بهمنان مراسمی را می یافت.^۱
پور داود در اسفند ۱۳۱۲ بار دیگر از هندوستان با آلمان رفت و به تکمیل
بررسی های خود درباره اوستا پرداخت و تا فروردین ۱۳۱۸ در آنجا بود. در
این سال است که سرانجام بسوی ایران آمد و در ششم اردیبهشت ماه تهران
رسید. در تهران، دانشگاه تهران مقدم اورا گرامی داشت و در دانشکده حقوق
بتدریس حقوق در ایران باستان و در دانشکده ادبیات با آموزش اوستا فرهنگ
ایران باستان و پارسی باستان پرداخت. شش سال بعد، در سال ۱۳۲۴ دانشگاه
تهران بمناسبت شصتمین سال زاد روز او جشنی برگزار کرد و سرانجام در
مهر ماه ۱۳۴۲ در سن ۷۸ سالگی با عنوان استاد ممتاز بازنشسته شد. وی
افزون بر پایه استادی دانشگاه تهران، همولد شورای فرهنگی سلطنتی
(آذر ۱۳۴۱) و فرهنگستان ایران عضو هیئت امنای کتابخانه پهلوی (۲۳ مهر ماه
۱۳۴۷) بود و از سال ۱۳۴۶ هم‌ندي انجمن فرهنگ ارتقی را نيز داشت.

استاد پوردادود بسبب مقام بلند علمیش به بسیاری از انجمن‌ها و کنگره‌های
فرهنگی دعوت می‌شد و بنایندگی دانشگاه تهران در آن مجتمع حضور می‌یافت:

۱ - سه تن دیگر اینها بودند: خاورشناس آمریکایی جکسون، خاورشناس آلمانی هوگ،
بانوی خاورشناس فرانسوی منان.



This is to certify that the Degree
of Doctor of Letters in this University
was conferred Honoris Causa on
Prof. Ibrahim Sepehri Faroud
at the Special Convocation held on
the 2nd day of January, 1964.



Ismaileh Khan
Registrar
University of Delhi

J. S. L. D.
Chancellor
University of Delhi
C. A. Deoband
Vice-Chancellor
University of Delhi

دیبلم دکٹری افتخاری دانشگاہ دہلی

PAVLVS VI PONT. MAX.

PRECIBVS NOBIS ADHIBITIS LIBENTI ANIMO CONCEDENTES, E QVIBVS TE ACCEPIMVS DE ECCLESIAE REIQVE CATHOLICAE
BONO ATQVE INCREMENTO BENE MERITVM ESSE, VT PATENS GRATAE NOSTRAE VOLVNTATIS TESTIMONIVM PROMAMVS, TE

Paulus Pavolo ex Franico

EQUITEM ORDINIS SANCTI SILVESTRI PAPAE ELIGIVS, FACIMVS AC RENVNTIAMVS,

TIBIQUE FACULTATEM TRIENNIUS PRINCIPIS OMNIBVS VTENDI, QVAE CVM HAC DIGNITATE SVNT CONIVNCTA.

DATVM ROMAE, APVD S. PETRVM, DIE ^{VI} Octobris anno MCMLXV

H. J. Gans Giognani



- ۱ - در هفتمین کنفرانس شرقی هند، در آذر ۱۳۹۲ که هر پنج سال یکبار
در یکی از استانهای هند تشکیل میشود دعوت شد
- ۲ - در سال ۱۳۲۲ باعیان فرهنگی ایران که بهندوستان مسافرت میکردند
بهم وفت واز دانشگاههای آن جا بازدید کرد.
- ۳ - در ۱۳۳۹ در بیست و پنجمین کنگره خاورشناسان که در مسکو تشکیل
شد بریاست هیأت قمایندگی ایران شرکت داشت.
- ۴ - در ۱۳۴۰ دولت اسرائیل برای شرکت در سومین کنگره یهود که
بعنایت دوهزار و پانصد میلیون سال آزادی یهود بدست کورشی بزرگ که هر گزار
می کردید از استاد دعوت کرد.
- ۵ - در ۱۳۴۲ برای شرکت در بیست و ششمین کنگره خاورشناسان که
این بار در دهلی تشکیل میباشد بهندوستان دعوت شد و در آنجا او را بریاست
شعبه ایرانشناسی برگزیدند و این چهارمین سفر او بهند بود. در ۱۳۴۳ ماه (۴ زانویه ۱۹۶۴) دانشگاه دهلی با برگزاری جشنی باشکوه درجه دکترای
افتخاری باوداد و سال بعد (۱۳۴۳ برای برابر با ۱۵ زوئن ۱۹۶۵) به هموندی آکادمی
جهانی هنر و دانش انتخاب گردید. و (سال ۱۳۴۴) در بار واقیکان نیز به پاس
السان دوستی استاد، نشان و عنوان شوالیه سن سپلوزتر بوری اعطای کرد.
- در سال ۱۳۴۵ (۱۸ فروردین) دولت هند نشان تاکور که بزرگترین
نشانهای آن دولت است و با آن زمان به بیش از سه نفر از دانشمندان داده نشده
بود^۱ به پورداد و بختیبد

با این گذشته افتخار آمیز و این خدمات فرهنگی، سرانجام استاد پورداد و در بامداد وزیر دشمن آبانماه امسال (۱۳۴۷) در گذشت و تشییع جنازه او
بفرمان مطاع شاهنشاه آریامهر، باشکوه و احترامی فراوان از مسجد پهلوی
انجام شد و بیکراو را بنابو صیت خود او به روست برده در آرامگاه خانواده کیش
به خاک سپرده دار آن جا که هفتاد و هفت سال پیشتر مکتبی بود و ابراهیم کوچک
آفرود و استاد پورداد بعد از آنها نخستین الفبای زبان فارسی را در همانجا آموخت.

۱ - این سه نفر آلبرت شوایستر ویر و فسورد تو این بی موردخ انگلیسی و یک تن دیگر بوده اند.

آثار پورداود

استاد پورداود از پژوهشگرانیست که در فرهنگ ایران جائی بس بلند دارد و خدمتی که در طول زندگانی ۸۳ ساله خود بتاریخ فرهنگ و تمدن ایران نموده است اورابی کمان در شعار بزرگترین خدمتکزاران فرهنگ و تاریخ ایران قرارداده است. ویک عمر برای روشن کردن گوشه‌های تاریک تاریخ تمدن ایران باستان کوشید و حاصل این یک عمر زحمت و کوشش رادر قالب ده‌ها کتاب و صد‌ها مقاله و سخنرانی عرضه کرد.

پورداود محقق، زبان‌شناس و شاعر، یک نویسنده چیره دست نیز بود. همه نوشتۀ‌های او بازبانی ساده و قلمروی روان و شیوه‌ای بسیار شیوا نوشته شده است. در کار تحقیق بسیار دقیق و روشن بین بود. در نوشته‌های خود به آنچه نخستین بار از خامه او قراویش می‌کرد راضی نمی‌شد و غالباً بهنگام پاکنویس هم در آنها دست کاری می‌نمود و عکس یک صفحه از یک مقاله زین‌اپزار که استاد برای درج در مجله بررسی‌های تاریخی فرستاده بود نموداری از این روش کار اوست که خود نشانه تکامل او بوده است. او نخستین کسی است که اوستا را بفارسی برگردانید و تاریخ تمدن ایران باستان را با کوشش و تحقیقات شباهه روزی خود روشن ساخت. گفت و گو در باره مقام و انش و ارزش آثار اوجائی بس فراختر و زمانی بیشتر می‌خواهد و چون این امکانات، آنچنان که باید، اکنون فراهم نیست، در اینجا تنها به بیان نام آثار او بس می‌کنیم:

- ۱- گاثاها: ترجمة سرودهای زرتشت بامتن اوستائی که دوبار یکی در ۱۳۰۵ خورشیدی و بار دیگر در ۱۳۲۹ در بمعیشی بچاپ رسیده است.
- ۲- یشتها: بخش نخست از هرمذیشت تاخورشید یشت، متن اوستائی چاپ بمعیشی (فروردین ۱۳۰۷) و چاپ تهران (۱۳۴۶)
- ۳- بخت‌ها: بخش دوم از فروردین بخت تا زامیاد یشت، متن اوستائی چاپ بمعیشی (فروردین ۱۳۱۰) و چاپ تهران (۱۳۴۶)
- ۴- خرد اوستا: چاپ بمعیشی ۱۳۱۰

دوباره ای سر بر لند
بر پرسته دل خود
و این را به چونکه
نیوچلیوی عادت داشت

لهم إني أستغفلك عن كل ذنب لم يرتكب
أو لم يدركه إني أستغفلك عن كل ذنب

لیکن این دو نظریه همچنان که در مقاله ایشان آورده شدند

آنکه از این دو نظریه همچنان که در مقاله ایشان آورده شدند

- ۵- یسنا : بخش نخست از هات یک تا هات ۲۷ چاپ بعضی (۱۳۱۶) و چاپ تهران (۱۳۴۰)
- ۶- یسنا : بخش دوم با کفتارهای درباره موضوعاتی تاریخی چاپ تهران (۱۳۳۷)
- ۷- یادداشت‌های گانها : درباره واژه‌های گانها تهران ۱۳۳۶
- ۸- دیپرد : بخشی از اوستا تهران ۱۳۴۲
- ۹- ایرانشاه : قاریخوچه مهاجرت ایرانیان (پارسیان کنونی) چاپ بعضی سال ۱۳۴۴ قمری
- ۱۰- خرمشاه : گفتار درباره آئین و کارنامه وزبان ایران باستان چاپ بعضی سال ۱۳۰۵ شمسی
- ۱۱- سوشیانس : رساله ایست درباره موعد مزه یسنا چاپ بعضی سال ۱۳۴۶ قمری
- ۱۲- فرهنگ ایران باستان : بخش نخست شامل ۱۲ گفتار درباره زبان و فرهنگ ایران، تهران ۱۳۲۶ خورشیدی . بخش دوم و سوم آن هنوز بهای فرسید، است.
- ۱۳- هرمذنامه : بیست و شش گفتار درباره تاریخ و ریشه‌شناسی برخی از واژه‌ها و کیاهان : تهران ۱۳۳۱ خورشیدی
- ۱۴- آناهیتا : مجموعه پنجاه گفتار تاریخی وزبان شناسی، تهران ۱۳۴۳ خورشیدی
- ۱۵- دین میتراء، بعضی ۱۹۳۳
- ۱۶- مجموعه گفتارهای پورداد و درانستیتوی کاما، بعضی ۱۹۳۵
- ۱۷- گفت و شنود پارسی برای دیبرستانهای هند چاپ بعضی ۱۳۱۶ خورشیدی
- ۱۸- داستان بیزن و منیزه : سخنی از شاهنامه با پیشگفتاری مهیط درباره فردوسی و شاهنامه، چاپ تهران ۱۳۴۴
- ۱۹- داستان فریدون : برگزیده‌ای از شاهنامه با مقدمه و یادداشت‌ها، تهران ۱۳۳۶

- ۲۰- زین ابزارها : سلسله مقالات که در مجله بررسی های تاریخی بهاب رسیده است و مجموعه آنها بصورت کتاب حاضر مجدداً بهاب میرسد
- ۲۱- پزد گردشیریار : منظومه ایست که بیادگار جشن هزاره فردوسی در بعثی منتشر شد (۱۹۳۳)
- ۲۲- پوراندخت نامه : دیوان شعر استاد با ترجمه انگلیسی آن توسط دینشاه ایرانی چاپ ببعشی سال ۱۳۰۶ خورشیدی از آثار چاپ نشده پورداود وندیداد وابوهی از یادداشت را که درباره فرهنگ و زبان ایران باستان است و بقولی در حدوده جلد میشود باید نام برد.



تصویر نشان تاکور (روی نشان – از برق)
(اندازه حقيقی : ۵۵ × ۹ سانتی متر)



تصویر پشت نشان ناگور

سدارک و مراجع

در تدوین و تنظیم این گفتار از کتابها و نوشه‌های ذیرین به داری شده است :

- ۱ - دیباچه پوراندخت نامه دیوان پوردادود چاپ بعثت شهر پور ۱۳۰۶ خورشیدی .
- ۲ - تعلیم لسان فارسی تألیف حسین‌دانش چاپ اسلامبول ۱۳۳۴
- ۳ - سخن‌وران ایران در عصر حاضر تألیف محمد‌اسحق استاد دانشگاه کلکته چاپ دهلی ۱۳۵۱ قمری .
- ۴ - سخن‌وران دوره پهلوی تألیف دینشاه ایرانی چاپ بمیشی ۱۹۳۳

The Poets of the Pahlavi Regime

- ۵ - تذکره شعرای معاصر تألیف سید عبدالمجید خلخالی چاپ تهران (۱۳۳۷)
- ۶ - بیست مقاله فزوینی با هتمام پور دادود دوره کامل چاپ تهران ۱۳۳۲ خورشیدی .
- ۷ - یادنامه پور دادود تألیف دکتر محمد معین چاپ تهران ۱۳۴۴
- ۸ - مجله راهنمای کتاب سال ششم شماره آبان ماه ۱۳۴۲
- ۹ - آناهیتا (مقدمه) بسکوش مرتضی کرجی تهران سال ۱۳۴۳
- ۱۰ - مجله هوخت دوره نوزدهم شماره ۹ سخن‌رانی اردشیر جهانیان .
- ۱۱ - مجله سخن دوره هیجدهم شماره ۷ آذر ماه ۱۳۴۷ مرک پوردادود بقلم دکتر بهرام فرمودشی .
- ۱۲ - مجله وحید شماره ۱۲ و ۱۳ سال ششم سال پنجم : سوگواری برای یک دوستی شخص ساله ، بقلم استاد سید محمدعلی جمالزاده .

زین ابزار

خود از برای بروزه از بیرون بود
 تو جنگجوی عادت دیگر نهادهای
 حد برگرفته ای دل چون خود آهنین
 وان ذلف چون ذره را برس نهادهای

در این گفتار سخن از زین ابزار (افزار) یا ساز
 جنک است . چون ایرانیان در کارنامه جهان از جنگاوران
 بیباک و جهانگشایان چیره دست شناخته شده اند ،
 ناگزیر باشد از ابزار های خوب جنگی بروخوددار بوده
 باشند .

اینچنین هم بود ، این است که در زبان پارسی
 نامهای صدھا ابزار جنک بمعای مانده که برخی از آنها
 را در پارسی باستان یعنی در پیشتهای روزگار
 حخامتشیان و بیشتر آنها را در نامه دینی ایرانیان
 اوستا میابیم آنچنانکه زین ابزار ، زمینه پهناوری دارد
 یا بن میارزد که به آن بررسی کنیم و دریشه و بن یک
 رشته از واژه های زبان خود را پشتا سیم و درین زمینه
 یادی از گذشته درخسان و کارنامه پیاکان دلیر خود
 هم کرده باشیم .



روانشاد استاد پورداود در دفتر کار و کتابخانه خود

اوستا با اینکه یک نامه دینی است، یکی از انبارهای دیرین ابزارهای جنگی است. باید بیاد داشت که این نامه در ایران زمین پیدا شده و آنچه همین مرز و بوم را در بردارد، ناگزیر چیزی در آن باید بادآور سرایندگان پارسا و پهلوان، پنجای مانده باشد.

دیرین نامه که کمترین پیشنهاد ایرانیان بشمار می‌رود، گروهی از ایزدان و فرشتگان مانند خود ایرانیان رزم آزما غرق اسلحه یا ابزارهای جنگی هستند، بسیار هم این ابزارها، سیمین و زرین خوانده شده، آنچنانکه نامه کهنسال اوستا، یکی از انبارهای بسیار گرانبهای یا قوادخانه پر ارجح ماست همچنین برخی از نامهای این زین ابزارها بدستیاری نوشتگاری پهلوی و پازند، از روزگار اشکانیان و ساسانیان بما رسیده است.

شاھنامه فردوسی یکی دیگر از آن انبارهای گرانبهای جنگی است.

از اینها گذشته در همه فرهنگهای فارسی نامهای صد ها، زین ابزار، باد گردیده و از برای بسیاری از آنها شعرهای گویندگان پیشین بگواه آورده شده است بسیار هم در تاریخ ایران از زین ابزارها یاد شده است، از آنهاست در تاریخ هرودت که در بخش هفتم آن در سخن از لشکرکشی خسایارشا بسوی یونان در سال ۴۸۰ پیش از مسیح از جنگکاران کشورهای ایران و ابزارهای جنگی، گوناگون آنها یاد می‌کند، کزافون در کتاب خود، لشکرکشی (Anabasis) در سخن از جنگ کورش کوچک وارد شیخ دوم هخامنشی، در بسیاری از جاهای از ابزارهای جنگی دو حماورد، یاد می‌کند.

چنانکه میدانیم نامهای بسیاری از این زین ابزارها هنوز در زبان ما پایاست و از واژه‌ها رایج فارسی و برخی دیگر از آنها که از سر زبانها افتاده از واژه‌های ادبی ما بشمار می‌رود که در نظم و نثر بکار رفته است و برخی هم مفهوم دیرین خود را از دست داده است، از آنهاست چکوش که در مهریشت پاره ۱۳۰ آمده، یک گونه تبری بوده که بسوی دشمن برتاب می‌کردند، امروز چکش یکی از ابزارهای درودگر و پیشه‌وران دیگر است.

پیشینیان از گویندگان مادر کمترین نمونه‌ای که از شعر فارسی در دستداریم همین ابزارهای جنگی را بکار ہرده و هنوز هم سخنوران ما بکار می‌برند. اکمان ابرو و کمند گیسو و تیرمزه دلدار همچنان از شبیهات دلکش زبان ادبی فارسی است. ابزارهای جنگی نوکه اسلحه گرم خوانده می‌شود مانند توپ و تفنگ و خمپاره و جزاینها در زبان شعر راه نیافتنه، هنوز سر ماهر و یان وبالای سروآسای

دلهاران بخیاره و توب همانند نشده است . خدا چنین لعтан پرس و مدادی پیش نیاورد ؟

ناگزیر رواج اسلحه‌گرم پس از اختراق باروت (بارود) بوده در قرون یکم و دوم (۲) میلادی در چین و بویژه بکار بردن آن در پیکارها بسته‌بازی یونانیان رم سفلی (بیزانس) در نیمه سده هفتم میلادی از آن روزگار است که رفتہ رفتہ توب و تفنگ جای ابزارهای جنگی سرد را که تیر و نیزه و جزاینها باشد ، گرفت ، هر چند نزد پیشینیان یک‌گونه سلاح‌گرم در نبردها بکار میرفت و آن دیگهایی بوده براز نفت افروخته و یا قیر گذاخته که از برج و باروها بسردشمن فرو میریختند .

ابزارهای جنگی دو گونه دانسته شده برشی از برای حمله بدمشمن بکار میرفت ، مانند تارد و شمشیر و آرز و برشی دیگر از برای مدافعته و برگزار داشتن خود از گزند حمله هماورد بوده ، مانند خود و سپر وزره و جزاینها نامهای هم این ابزارها در نوشتهای ما که پادکردیم بجای مانده و برشی از آن واژه‌ها از ایران زمین بزبانهای کشورهای دیگر دیده و هر یک از آنها را بجای خود باد خواهیم کرد . باستثنیت شاهان پادشاهان هخامنشی ، برشی از زین ابزارها چون کارد و نیزه و تیر و کمان و ترکش هم کنده گردی شده است دیرگاهی است که اسلحه در پارسی زبان ، زین ابزار یا ساز جنگ خوانده شده است .

اما ابزاریا افزار و ابزار باید واژه ، زاور ، Zavar باشد که بمعنی زور و نیرو در اوستا بسیار بکار رفتہ و با جزء (پرفیکس) او ava در فارسی واژه‌های دیگری هم که با ابزارتر کیب شده داریم از آنهاست «ویک ابزار» که فلفل و دارچینی و هل وزیره و زنجبل و میخ و جز اینها باشد اما زین که امروزه بایای معروف برزبان رانیم ، بیشک مانند بسیاری از واژه‌های دیگر مانند شید و گین و بیس بایای مجهول تلفظ میشود . زین که امروزه بمعنی پلاس و جل و نم و پالان اسب گرفته میشود ، در پارسی به معنی سلاح بوده و جزاین مفهوم دیگری نداشت در اشعار بسیاری گویندگان ما همین معنی از آن برمی‌آید و آن ساز جنگ بوده که در روزهای پیکار به پشت اسب هم نهادند :

پرمود تا رخش را زین نهند
بالای او زین زدین نهند
فردوسی .

بگه رفتن کان ترکمن اندز زین شد
دل من زان زین آتشکده برزین شد
ابوشکور بلخی .

دلداران بخوبیه و توب همانند نشده است . خدا چنین لعنتان پرسر و مدائی بیش نیاورد !

ناگزیر رواج اسلحه‌گرم پس از اختراق باروت (بارود) بوده در قرون یکم و دوم (۴) میلادی در چین و بیزنه بکار بردن آن در پیکارها بستیاری یونانیان رم سفلی (بیزانس) در نیمه سده هفتم میلادی از آن روزگار است که رفته رفته توب و تفتک جای ابزارهای جنگی سرد را که تیر و نیزه و جزاینها باشد ، گرفت ، هر چند نزد پیشینیان یک گونه سلاح گرم در نبردها بکار میرفته و آن دیگهایی بوده براز نفت افروخته و یا قیر گذاخته که از برج و باروها بسردشمن فرو میریختند .

ابزارهای جنگی دو گونه دانسته شده برشی از برای حمله بدمشمن بکار میرفته ، مانند نارد و شمشیر و آژزو برشی دیگر از برای مدافعته و برگزار داشتن خود از گزند حمله هماورد بوده ، مانند خود و سپر وزره و جزاینها نامهای همه این ابزارها در نوشتهای ما که یاد کردیم بجای مانده و برشی از آن واژه‌ها از ایران زمین بزبانهای کشورهای دیگر رسیده و هر یک از آنها را بجای خود بخواهیم کرد . باستثنیت شاهان پادشاهان هخامنشی ، برشی از زین ابزارها چون کارد و نیزه و تیر و کمان و ترکش هم گندگری شده است دیرگاهی است که اسلحه در پارسی زبان ، زین ابزار یا ساز جنگ خوانده شده است .

واما ابزاریا افزار او زار باید واژه ، زاور ، Zâvar باشد که بمعنی زور و نیرو در اوستا بسیار بکار رفته و با جزء (پر فیکس) او ava در فارسی واژه‌های دیگری هم که با ابزار ترکیب شده داریم از آنهاست «ویک ابزار» که فلفل و دارچینی و هل وزیره وزنجیل و میخک و جز اینها باشد اما زین که امروزه بایای معروف بزرگان رانیم ، بیشک مانند بسیاری از واژه‌های دیگر مانند شید و کین و پیس بایای معجهول تلفظ میشود . زین که امروزه بمعنی بلاس و جل و نمد و بالان اسب گرفته میشود ، در پارسی به معنی سلاح بوده و جزاین مفهوم دیگری نداشت در اشعار بسیاری گویندگان ما همین معنی از آن بر من آید و آن ساز جنگ بوده که در روزهای پیکار به پشت اسب من نهادند :

بفرمود تا رخش را زین نهند
ببالای او زین زدین نهند
فردوسی

بگه رفتن کان ترکمن اندر زین شد
دل من زان زین آتشکده برزین شد
ابوشکور بلخی .

از آن کرانه کمان گرفت و اندر شد میان آب روان باسیع و زین افزار فرخنی

چون بسر کشی آن بلارک سوهر دار بود مرکب تازی فکنی زین افزار از رقی

در زبان اوستایی زین *Zacna* چندین بار در اوستایی که امروزه در دست داریم بکار رفته است. در هرمز دیشتم پاره ۲۷ از چیره شدن به دیو (خدای پیش از برانگیخته شدن زرتشت) و بستن دست او و در بزم شکستن فرین ابزار او و در بند کشیدن وی، سخن رفته است. در مهر یشت پاره ۹۶ گرز میترا (مهر) ایزد نگهبان عهد و پیمان و فماینده فروع چنین باد گردیده: اورا گرزی است که صندگره و صند تیغه دارد، گرزی است که از فلز زرد ریخته شده، از زر سخت ساخته گردیده، سخت ترین فرین ابزار و پیروزمند ترین فرین ابزار است. باز در مهر یشت پاره ۱۴۱ آمده: آن (مهر) پیروزمندی که یک فرین ابزار خوب ساخته شده هماره با خود دارد، او کسی است که در شب پاسبان فریخته نشدنی مردمان است. ناگزیر اگر در سنگپیشتبای مخامنی و ازهای از جرای ساز چنگ بجای مانده بود، همین فرین میبود همچنین در اوستا بصفت زیناونت^۱ *Zaenavant* چندین بار بزمی خوردیم.

جزء آخر این صفت‌هاست که در فارسی مند کویم آنچنانکه در آبرو مند هوشمند - هیرمند (رود). زیناونت صفت آورده شده از برای تخم او روپ *Taxmo-wupa* که تهمورث باشد یعنی از فرین ابزار پرخوردار یا دارنده سلاح چنگ در کتابهای عربی و فارسی چون تاریخ حمزه و مجلل التواریخ و آثار الباقیه و روضة الصناع این واژه درست نوشته شده^۲. اما درست معنی شده: انه شالك السلاح یعنی آن که سلاح تمام دارد (تمام سلاح) لیز در نوشتیهای بهلوی و پازند هم آنچنانکه باید زیناوند آورده شده است.

در اوستا صفت زیناونت در رام یشت پاره ۱۱ چنین باد گردیده: تهمورث زیناوند از برای کامیابی خود، فرشته نگهبان هوای «قدروانی» را بستود. در آفرین پیغمبر زرتشت پاره ۲ از زبان زرتشت بیاد شاه کی کشتناسب که دوست و پشتیبان آیین وی بود چنین درود گتفه شده است: «بکند، تو چون هر دا سود بخش شوی، چون فریدون پیروزمند شوی، چون جاماسب نیرومند شوی، چون کیکاووس

۱- در این کتابها ریباوند و زیباوند نوشته شده. در اک. به مجلل التواریخ صفحه ۲۴. . . تاریخ حمزه ص ۳۳- آثار الباقیه ص ۱۰۳ و ...

زورمند شوی، چون او شتر (وزیر کاوس) پر هوش شوی، چون تهمورث فیشاوند شوی .

باز در اوستا بواژه زینو Zaēnu که از همان ریشه زین میباشد و به معنی تیردان یا ترکش گرفته شده است بر میخوریم در فرگرد (فصل) چهاردهم و ندیداد پاره ۹ آمده که از برای کناره گناهی باید دوازده جنگ ابزار به یک جنگاور یا رتشتر Rathaeschtar که فارسی ارتشتار باید باشد، بخشید. پنجمی آن جنگ ابزار «زینو» یا ترکش است و گفته شد این ترکش باید باسی تیر نوک آهنین باشد باز از همین پاره ۹ یاد خواهیم کرد.

در هر جای از اوستا که واژه «زین» آمده در تفسیر پهلوی که در روزگار ساسانیان انجام گرفته بزبان پهلوی زین Zēn آورده شده که همان زین ابزار یا سلاح است.

از اینها که بگذریم در فارسی واژه «تبرزین» که نام سلاحی است گویای معنی دیرین زین است تبر در پهلوی تبرک Tabrak آمده و در عربی طبر و طبرزین از فارسی گرفته شده است.

و دیگر واژه «زندان» است که امروزه جای محبس عربی بکار میرود. زین + دان یعنی انبار آلات جنگی یا جایی که جنگ ابزار نگهداری میشود. دان همان است که در نمکدان و قندان و سرگاه دان هم دیده میشود در پارسی باستان دیودان Dīvadēna آنچنانکه در یک سنگنیشته خشایارشا آمده، یعنی پرستشگاه دیو ها یا بختخانه

بنابر این، زندان چیزی جز زرادخانه یاقورخانه وجبه خانه یا Arsenal نیست. زین در زبان ارمنی مانند بسیاری از واژه های دیگر آن زبان که از پهلوی گرفته شده، بمعنی ساز جنگ یا سلاح است و زینو Zinvo نیز در همان زبان یعنی جنگاور یا برنده و دارنده سلاح یا مسلح.

در نوشتهای پیشین پارسی در جایی دیده شده که واژه زین بمعنی جل و پلاس و یا بالان اسب بکار رفته باشد آنچنان که میدانم مردم آریا نژاد در پرورش اسب کوشان بودند و در میدانهای کارزار این جا دور دلیر و قیز تک، یار بود. یار آنان بود، چون در هنگام نبرد، گشیدن ابزارهای سنتگی دشوار بود، آنها زا بز پشت اسب می نهادند. ناگزیر همین رسم (زین برا اسب افکندن) پس از چندی جل پلاسی که بروی اسب می نهادند از برای سواری. زین خوانده شده است همچنین ایرانیان در کارزارهای خود گردونهای جنگو^{۱۵} میبردند. نوشته اند که «چرخ»

از اختراعات مردم آریاست. در گردونهای برآسپ بسته که با چرخها، سبکر و تر بود، نیز ابزارهای جنگی خود را می‌انباشند. گردونه بکار بردن ایرانیان در پیکارها باندازه‌ای رواج داشت که لشکریان را بنام همین اربابه (ارتشار) خواهند دوخت و زیر جنگ را آنچنان که نویسنده‌گانها در قرون وسطی یاد کرده‌اند (ارتشاران سالار) نامیده‌اند.

ارتشار لفظاً یعنی گردونه سوار یا کسی که بگردونه ایستاده. مهرداریوش که امروزه در موزه لندن است نمونه بسیار گرانبهایی است از همان گردونهای که در روزگارانی سرزمینهای پهناوری را از رو داماده گرفته تا رودنیل، چست و چالاک می‌پیمودند . .

یا آنچنان که داریوش خود دریک سنتکنپیشه گوید:
«از سرزمینهای سکاها که آن سوی سعد است تا گوشه (حبشه) واژه‌ند تا سپردا (دریای اژه) . .

در مهر یشتم که چکامه بسیار دلکشی است در اوستا و در ستایش ایزد مهر (میترا) است بگردونه فرین او بر میخوریم که انباشته است از ابزارهای کوناگون جنگی، این گردونه مینوی و آسمانی نمودار گردونهای جنگی روزگاران تاریخی ماست و ما از گردونه مهر باز سخن خواهیم داشت.

بیگمان جایی را که این ابزارهای نگهداری می‌شده، زندان (= زیندان) می‌گفتند و این زیندان‌ها از برای مردم پهلوان منشی چون ایرانیان باندازه‌ای مهم بود که یکی از سران خاندان بزرگ بنگهداری آنها گماشته بود. تاریخ نویس رم سفلی (بیزانس) تتو فولاكتوس Theophylactus که هم زمان هوریکیوس Maurikius و خسرو پرویز ساسانی بود مینویسد: «سران هر یک از هفت خاندان بزرگ ایران بمنصب گماشته می‌شوند که آن منصب ارثی است، از پدر به پسر میرسد مائند منصب خاندانی که برتری داشت، تاج پسر پادشاه بگذارد . . بزرگ خاندان هفتم نگهدار ابزارهای جنگی لشکریان است» .

زرادخانه که امروزه بجای زیندان بکار میرود، نیز از وازمهای بسیار کمتر سال ایرانی است و در فرگرد چهاردهم و ندیم پاره ۹ که یاد کردیم، بکار رفته و آن را زه «زراد» Zradha می‌باشد و در گزارش (تفسیر) پهلوی اوستا که در روزگار ساسانیان انجام گرفته بیان رایج آن روزگار، به زره گردانیده شده Zraht و بزبان ارمنی زرمهk Zrahk گفته‌اند و همان است که در فارسی بجای مانده و زره گوییم:

نیرنگ چشم او فره برسیمش از عنبر نزه
زلغش همه بند و گره جدش همه چین و شکن
هزی

همین واژه را در زبان ارامی گفتهند زراد *Zrad* و از این زبان است که بعربي درآمده، زرد و در جمع زرود شده و واژه تازی آن جوشن بمعنی نزه و جمع آن جواشن است.

در این زمینه واژه دیگری که آنهم بمعنی ساز جنگ یا ذین ابزار است باید یادآوری شود و آن واژه «ستی» است که در همه فرهنگهای فارسی یادگردیده و بشعر یکی از گویندگان بزرگ ماکه پیش از فردوسی میزیست، گواه آورده شده است: در اوستا در بخشی که گاتها خوانده میشود واژ سرودهای خود و خشور زرتشت است در اهنودگات، هات ۳۱ بند ۱۸ آمده: «نکند که کسی از شما بگفتار و آموزش دروغگو گوش فرادهد. چه ازاوبخان و مان و دیه و روستا و کشور ویرانی و تباھی رسد. چنین کسانی باید با ساز جنگ رانده شوند» در متن بعای ساز جنگ سنتیشیش *Snaithish* آمده و به همین واژه در بخش عای دیگر اوستا بسیار مریخدریم، از آنهاست یسنا ۵۷ (= مروش یشت) در پاره ۱۰ و ۱۶ و ۲۲ و ۲۹ و ۳۱ و فرودین یشت پاره ۷۱ و جز اینها.

از همین بنیاد است سنت *Snatha* که بمعنی زنش میباشد و آن زنش و ضربتی است با ساز جنگ یا با سلاح این واژه از مصدر سنت *Snath* درآمده که بمعنی با سلاح ذخم زدن و اسلحه بکار بردن است. در گزارش پهلوی اوستا که زند خوانند و در گزارش پهلوی هرمزد یشت واژه سنه *Soth* بمعنی سلاح آمده است واژه «ستی» با تاء که در فرهنگهای فارسی بمعنی آمن و پولاد پنداشته شده و بشعر اووشکور گواه آورده شده:

زمین چون ستنی بینی و آب روذ	بگیزذ فراز و نیاید فرود
باید ستنی باشد، بانون نه تاء و این سهی ایست که به آسانی بنویستندگان	
نسخه‌ای روی میدهد.	

از آنچه گذشت پیداست که ذین ابزار واژه برآزندگای است از برای نام همکانی اسلحه و همچنین است ساز جنگ:
 همه ساز و آرایش جنگ بود
 میان دو لشکر دو فرنگ بود

ذ هیبت تو عدو نقش شاهنامه بود
کزونه مرد بکار آید و نه اسب و نه ساز
سوزنی

آنچنانکه میدانیم در داستان ما اختراع بسیار چیز ها به جمشید باز خوانده شده، از آنهاست نرم کردن آهن و با آن ابزار های جنگی ساختن که در شاهنامه آمده: نخست آلت جنگ را دست برد
پسر کیمی نرم کرد آهنا
چو خود وزره کرد و چون جوشنا
همه کرد پیدا برسوان روan
آری دیر گاهی است که نیاکان پهلوان ما با ابزار های گوناگون جنگی آشنا بودند شاید باشندست زمان، دلهای بیباک و گستاخ و بازو های زور آزمای و نیرومند آنان را بارت نبرده باشیم. ولی نامهای بسیاری ازین ابزار های آنان بارت بما رسیده است.

آنچنانکه در کارنامه بلند خود میخوانیم از سده هفتم پیش از میلاد مسیح زین ابزارهای نیاکان ما از برای رستگاری میهن ما بکار افتاد. دو میں یادشده خاندان ماد، فرودتی خواست که یکسره دست بیگانگان را از سر زمینهای آریانی کوتاه سازد و آشوریها را ازین مرذ و بوم براند باین آرزو لشکری آراست و بغاک آشوری روی آورد. از بخت بد لشکریان ایران در بر ابر جنگاوران ورزیده و کار آزموده دشمن شکست خوردند و خود فرودتی در سال ۶۳۳ بغاک و خون خفت. او و خشتر *Uvaxshatra* که از ناماوران تاریخ ما و بنیادگذار شاهنشاهی ایران زمین است دانست که شکست پدرش از کجاست، کوشید تا بدست جنگاوران خود ابزار های بهتری بسپارد، آنگاه به آشور روی آورد و در سال ۶۱۲ نینوا پایتخت بزرگ امیراتوری آشور را با خاک یکسان کرد. از زور بازوی یلان ایران و نیروی ابزار های جنگی آنان در نبرد نینوا در تورات از زبان پیغمبر ناحوم چنین یاد شده: « پس بشنوند در آنجا (نینوا) آوای تازیانها و بانک چرخها و جست و خیز اسبها و خروش کردونها را در آنجا سواران بتکابو در آیند باشمیش های آخته و درخشان و با سر نیزمهای تیز و افروزان – در آنجا چندان کشتگان برویهم انباشته که بشمار نیایند و بناجار باید از روی لاشها گذشت ». .

پس از این پیروزی بزرگ چندی نگفتست که داریوش در یک سنگنیشته خود با سرافرازی گوید: « تیزه پارسیان ببعا های دور رفت ». .
گفتیم اوستا که یکی از کمترین سند کتبی جهان بشمار است، گنجینه کرانبهای ابزار های جنگی است.

از بزرگی نموده چند پاره از مهر پشت را یاد میکنیم :
مهر را میستاییم که سپرسیمین بدش افکند و موزدین هد برگردانه و تازیانه
برگرفته ، در گردن است ، راهی که مهر می پیماید ، هماره روشن است (پاره ۱۱۲۸)
گردونه مهر را چهار اسب سفید یکرنگ جاودانی که از آتشخور مینوی
خورشین یابند ، میکشند ، سمهای آنها از زر و سیم پوشیده است . یونغ ولگام آنها
از فلز گرانبه است (پاره ۱۲۵)

بشود در آن روزی که از تازیانه دشمنان آوا برخیزد و از بینی اسبها خروش
برآید و از زه کسانها تپرهای تیز پر ، رها شود ، اهورا مزدا و مهر بیاری ها آیند
تا هماوردان بداندیش را شکست دهیم (۱۱۴)

در گردونه مهر هزار کمان خوب ساخته شده ، قباده و بسیاری از این کمانها
به زه گوزن آراسته است ، آنچنان خوب ساخته شده که بتنده نیروی انديشه
پران و بتنده نیروی انديشه بسوی نابکاران روان گردد . هزار تپر به پر کرکس
در نشانده باناولک زرین و سوفارهایی از استخوان ساخته شده ، هزار نیزه باقیه
تیز ، هزار تبر زین بادوتیغه پولادین ، هزار خنجر دوسره ، هزار گرزه آهنین در
گردونه مهر نهاده شده که بتنده نیروی انديشه بسوی نابکاران و پیمان شکنان
روان گردد ، (پاره ۱۳۲) .

آنچنان که میدانیم مهر که ایزد فروغ است ، پاسبانی عهد و میثاق هم
با اوست این همه ایزارهای جنگی که در گردونه مینوی وی انباشته برای سزا دادن
پیمانشکنان و دروغگویان است . برای اینکه این ایزد دلیر که در میدانهای جنگ
پشتیبان ایرانیان هم بود ، بخوبی از عهده کارش برآید در همین مهر پشت
گفته شده : « مهر که از پیروزی اهورا مزدا بیرون ور است در یک گردونه بلند
چرخ مینوی نشسته ، آن گردونه را فرشته تو انگری «ارت» بلند پایه . همیگر داند
(پاره ۶۸)

مهر را میستاییم ، کسی را که اهورا مزدا هزار چستی و چالاکی داد ، ده هزار دیده
از برای نگویستن بدوارزانی داشت از نیروی این دیدگان است که او هر آنکس
را که پیمان نشکند بنگرد و از پرتو این دیدگان است که هرگز فریفته نشود ،
کسی است که ده هزار پاسبان دارد و بهمه چیز آگاه است (۸۲) کسی که بدوستم
رفته ، اگر بعهر گله کند ، بانگ گله اش تا بستارگان زبرین رسد و بگرداند
کره زمین پیچه و هفت کشور گیتی را فراگیرد (۸۵) .

میز را میستاییم که پس فرو رفتن خورشید دوکرانه زمین فراغت را بپیماید و آنچه در میان زمین و آسمان است بنگرد (۹۵) با گزی صد گره و صد تیله که از زرسخت ساخته شده بدان را برآفند (۹۶) با دستهای بلند خوش پیمانشکن را گرفتار کند گرچه او در خاور هند باشد او را برآندازد گرچه او در باخته باشد یادربه رود «ارنگ» و یاد مرکوزمین بسربرد (۱۰۴) درست است که منش بلند ودل بیهوده و بازوان ستر جنگاوران و اسبهای دلیر و تیز تک و هوشمند آنان در پنهان کارزار مایه رستگاری آنان بودند، اما پنجاه هزارانی که آنهمه ابزارهای خوب ساختهند و در روز آزمایش مایه بر قری و سر بلندی آنان گردیدند، در خود آفرین است.

این ابزارها که فزون و فراوان در اوستا یاد شده، بجاست از هر یک از آنها جداگانه سخن بداریم، بویژه که نامهای بسیاری از آنها، در لغتشناسی ارزشی دارد و لغاتی است که پس از در نوردیدن هزاران سال، هنوز در زبان بومی ما زنده است.

در میان نوشتاهای باستانی که بیکانگان بجای گذاشته‌اند **قاریخ هرودوت** بیش از دیگران از ابزارهای جنگی لشکریان ایران سخن رفته است بویژه در جاییکه این نویسنده سده پنجم پیش از میلاد از لشکر کشی خشیارشان^۱ بسوی یونان یاد میکند آنچنان که میدانیم این لشکر کشی در بهار سال ۴۸۰ پیش از مسیح روی داد و هرودوت در آن هنگام کودکی بود سه ساله با چهار ساله. در آن روزگاران آتش کین ایرانیان در دل هر یونانی نزاد زبانه میگشید این است که هرودوت در سخن از همین لشکر کشی بیطرف نیست و نمی‌توانست از فاسد اگفتن با ایرانیان خودداری کند و آنچه درباره این

۲۳

(۱) بهتر است که نام چهارمین هاهنشاه هخامنشی را خسیارش بنویسیم نه خسیارشاه. ندانستم این اشتباه اذکر جاسوس که همه را به اتفاقه اندخته است — در دنباله گفتار زین اپرادر آنرا یاد خواهم کرد.

جنگ از همنزادان خود شنیده بود و مکانته استه اما میتوان گفت آنچه از جنگاوران گوناگون تراویش و از یوشک و جنگ ابزار آنان سخن بهمیان آورده همه باید از روی سندی باشد که در زیر دست داشته است.

بومیزه اینکه مینویسد سرداران این جنگاوران از همنزاد و سرفهینی که بودند، همه ایرانی بودند و نامهای آنها را ذیز یاد کرده است. بیشتر این سرداران از شاهزادگان خود خاندان هخامنشی بودند.

درین نبرد که بزرگترین زد و خورد پیش از تاریخی بشمار میرود همه مردم امپراتوری پهناور هخامنشی برانگیخته شده بودند:

پارسی و مادی و پارسی و گرگانی و خوارزمی و سغدی و هراتی و بلخی و کابلی و ارمنی و مردمی بیشمار از تیره‌های گوناگون چون سکاوهندی و یونانی نزادان از کرانه‌ای دریا و جزیره‌های اژه و از نزاده‌های سامی چون بابلی و آشوری و عرب و فینیقی و از افریقا چون هصر و حبشه و از نزاده‌های گوناگون آسیای کوچک و جزایران.

ناگزیر هر گروه ازین دژهای آن با آنین مرز و بوم خود، بساز و بر گنجگ برخورد دار بودند. نخست پارسهایا این ابزارها بسیار خاستند: بر سر خودی داشتند که *Tiara* خوانده میشود، قیم تنه رنگین آستین دار در برداشتند، زره آهنین آنان همانند پولکهای ماهی ساخته شده، ران بند (ران‌بان) داشتند سپر آنان از جنگن بافت شده، ترکش (تیردان) بر آن آویخته، ذیزه کوتاه، کمان بزرگ، تیرازی، کاردی بکمر بند بسته که پسوی ران و است آویخته بود پس از آن مادها که همان ابزارهای پارسه را داشتند. ساز و برگ خوزیها ذیز همانند پارسه بود جزاینکه بجای *Tiara*، خودی بسرداشتند که *Mitra* خوانده میشود.

همینکه گانیها همانند پارسه زین ابزار داشتند. آشوریها خود آهنین بسر داشتند و چنان ساخته شده بود که نمی‌توان گفت که چگونه. آنان را سپر و قیزه و کاردی است همانند مصریها و گرزشان با آهن پرداخته شده بود. بلخیها خودی بسر داشتند که بسیار همانند خود مادها بود. کمان از نی داشتند و با آین



فریز شوش : سر بازان جاویدان هخامنشی

کشور خود از نیزه کوتاه برخوردار بودند. سکاها دستاری بلند بر سر دهاده کجان ساخت سرزمین خودشان و تیرزینی هم داشتند. هندوان جامه پنهایی بوقن کرده و بنیزه و تیری، هردو از نی برخوردار بودند، نوک تیرشان آهنین بود. هر ایها را کمانی بود مانند کمان مادیها و ابزارهای دیگر شان با ابزارهای بلخیها تقاضی نداشت. پارتها و خوارزمیها و سفیدیها و کنداریها (منزنه و بلوچستان) و کابلیها را همان ابزارهای جنگی بود که، بلخیها را کسیها (مردم قفقاز) جامه چرمین بتن داشتند و کمانشان از نی بود، ساخت سرزمین خودشان. زرنگیها (سیستانیها) موذه بلندی بیا داشتند که تا هزانوی آنان میرسید. سازو برگ جنگی آنها کمان و نیزه مادی بود. جنگاورانی از خالک افغان فیلمه چرمین بتن کرده کمان و کارد داشتند. جنگاورانی از مردم کرانه کرمان و مکران (؟) و بلوچستان همانند مردم سرزمین افغانستان، چنگ ابزار با خود داشتند.

عربها جامه فراخی یوشیده، دامن بکمر پسته، کمان بلند و شمشیر بلند داشتند. حبشهای پوست پلنجک و پوست شیر در بر کرده، کمان بلندی داشتند که از شاخه یک گونه درخت خرما ساخته شده بود و تیرهای کوچکی داشتند از نی، نوک تیرهای آنان بجای آهن از سنگ قیز شده بود، آنها نیکه میتوانستند با آن روی نگین (مهر) کنده گری (حکاکی) کنند؛ آنان را نیزهای هم بود که در سر آن نماخ تیز شده گوزن، پیوسته بودند گرزهای آنان از آهن روپوشی داشت در پنهان کارزار به نیمی از قن خود گچ سیمالیدند و به نیمی دیگر گل داشتند.

گروه دیگری از آنان که حبشهای شرقی خوانده میشوند، در سازو برگ جنگی چون هندیها بودند، جزائی که روی سر شان بجای خود یا کلاه، پوست کله اسب که با گوشها و یا کنده شده دیده میشود، آن کوشهارا راست نگاه داشته و آن یا نیز به جیقه همانند بود.

مردم لوبيه (LIBYA) جامه چرمین به قن و نیزه بدست داشتند. هرودت پس از آن از گروهای دیگر لشکر یان خشیار شن یاد میکند،

آنانی که از آسیای کوچک و جزیره‌های دریایی ازه هستند و از این ابزارهای هریک از آنان سخن میدارد. همه این چنگکاران را درین گفتار آوردن، سخن را بدراز خواهد کشاند، شاید هم چندان سودمند نباشد، زیرا چنگ ابزار بسیاری از آنان یکی است، آنچنانکه خود گوید: ساز و برگ مردم لیدیا در آسیای کوچک (در پارسی باستان سپردا = Sardis = Sparda) مانند چنگکاران یونانی نزد آنهاست که در میان لشکریان ایران بودند؛ گروهی از این لشکریان که از جزیره‌های دریایی سرخ بودند در میان شالکه و ابزار چنگ، همانند مادها بودند هرودت در پاره ۸۵ از بخش تاریخ خود در دنباله سخن از لشکریان گوناگون خشیارش نمایند که از سرزمین هیرمند (سیستان کنونی) میباشند، گوید اینان کمند افکنان چهار دست اند. در اوستا بی که امروزه در دست داریم به واژه کمند و کمند افکن بونمی خوریم، این است که در اینجا از این روز میان ایرانی یاد میکنیم: بگفته نویسنده یونانی گروهی از مردم سرزمین هیرمند (در پارسی باستان آسگاریا = Asagaria – Sagartia) که شهان پیشه اند و با ایرانیان هم‌زاد و هم‌جان اند، هشت هزار سوار بچنگ فرستادند، اینان خود پولادین یا آهنین ندارند، چنگ ابزارشان کار داشت و بس و دیگر ریسمانی (کمند) دارند که از رشته چرمین بهم بافته شده. اینان در پیکار همینکه بهماورده خود نزدیک شوند، کمند حلقه کرده را بسوی اسب و یاسوار اندازند و بسوی خود کشند تا اینکه آن گرفتار در پیچ و خم کمندانشان جان پسپارد.

واژه کمند در پهلوی و پارسی یکی است و این زین ابزاری است که در روز کارزار بکار میرفته و بهم دامیاران از برای شکار جانوری بکار میبردند. کویندگان ما گیسوی دلدار را به کمند همانند کنند:

کمندی بیار است از چرم شیر
به بندی به بستش هودست و میان
فردوسي

ای زلف تو هر خمی کمندی چشم بندی
کمندی سعدی

کمندی هن از زلف بر سازمش نترسم بگسردن در المدازمش
گراورا کمندی بود ماه گیر سراهم کمندی بسود شاه گیر
نظمی

کز نفون در کتاب خود که لشکر کشی (*Anabasis*) خوانده شده، با از جنگ ابزارهای لشکریان کورش کوچک و لشکریان هماورده اردشیر دوم (۳۵۹-۴۰۴ پیش از مسیح) یاد می‌کند چنان‌که میدانیم در سر تاج و تخت هخامنشیان میان این دو برادر جنگ در گرفت. کورش کوچک که فرمانروای آسیای کوچک بود، در هیان لشکریان بومی و ایرانی خود، سیزده هزار جنگاور مزدور یونانی هم داشت. کورش در سوم سپتامبر ۴۰۴ پیش از میلاد درین پیکار در کوناخا - *Kunaxa* کشته شد در فردیکی شهر بابل که امروزه آنجاراخان اسکندریه خوانند و سردار لشکریان یونانی وی بنام کلناوخس *Tissaphernes* قیز بفرمان چیز فرنه (*Cilicasarnah*) که یکی از سرداران اردشیر دوم بود نیز کشته شد. پس از او لشکریان مزدور یونانی که ده هزارشان از آن نبرد جان بدر نبرده بودند، کز نفون *Xenophon* را بسداری خود بر گزیدند، بسداری اوست که ده هزار یونانی تو افتند خود را به ترسوس بر ساندو از آنجاراه مرزو بوم خود پیش گیرند کتاب آناباسیس که «باز کشت ده هزار، خوانده می‌شود نوشته خود این سردار آتنی است و آنجه خود درین پیکار و در هنگام گریز از سر زمینهای شاهنشاهی ایران دیده، نوشته است و خود گواه آنهمه پیش آمدهای این ستیزه است، این است که کتاب بسیار سودمندی است. اما کتاب دیگر او که کورشنامه (*Cyrupedia*) خوانده می‌شود ارزش تاریخی ندارد. داستانی است که کورش بزرگ فرمان آنست.

کز نفون در سخن از لشکریان دو برادر هماورد با از ابزارهای جنگی این دو گروه یاد می‌کند، ناگزیر بسیاری ازین سازو بر کها همان است که در هرودت، در سخن از لشکر کشی خشیارش بسوی یونان یاد گردیده است

چیزی که در میان این جنگ ابزارها در خور یاد آوری است این است که هر دو گروه هم‌آورد در میان لشکریان خود، دسته سنجک انداز یا فلاخن دار داشتند گروههای (گلوله‌های) فلاخن گردی از آنسان از سنجک و گروهی دیگر از فلز بود. فلاخن جنگ ابزاری است که در اوستا هم یاد شده و از آن سخن خواهم داشت و بسا کتر نفون در جنگکاری کریز یونانیان از این جنگ ابزار یاد می‌کند.

و دیگر از این ابزارها که کتر نفون یاد می‌کند (در بخش یکم فصل ۸) داس است. گوید آنگاه که کورش به پنهان کارزار درآمد در سر لشکریان خود که همه از خودو زره و ران‌بان برخوردار بودند و اسپها نیز بر کستان و سینه پوش داشتند، کورش یک‌گانه سواری بود که سر بر پنهان بشکاپو درآمد.

پیشاپیش لشکریان پادشاه اردشیر، گردونهای جنگی بجهش درآمدند پایین گردونها از چپ و راست و پایین دامه‌ایی پیوسته بودند که در کار زار دشمنان را در و می‌کرد. این ابزار سه‌مکین که داس یا دهره باشد در اوستا در میان آنهمه جنگ ابزار یاد نگردیده است و نه در شاهنامه در فرنگکهای سانسکریت داترا *tra* بهمان معنی که دهره و داس در فارسی دارد، گرفته شده است.

در مقدمه‌الادب زمخنثی (۵۳۸-۴۶۷) و همزمان او، العینداغی در کتاب *السامی فی الاسماء* که هر دو فصل پیمار هفیدی از اسلحه دارند و بسیاری از نامهای جنگ ابزارها را بفارسی آورده‌اند. در هیچ‌کدام از آنها نمیدید که واژه دهره در ردیف جنگ ابزار یاد گردیده باشد فقط یک دو فرنگ فارسی، دهره را یک گونه شمشیر یاد کرده اند مثلا در مجمع الفرس جلد ددم ص ۵۸۴ آمده دهره حربه باشد که مردم کیلان دارند که بساطور ماند و دسته بر آن نشانند اما در سامی مسطور است که دهره شمشیریست کوچک که هر دو طرف آن قیز باشد و سرش باریک باشد همو سنان نیزه در سامی که خود نگاه کردم چنین چیزی گفته نشده است و هیچ دیده نشده که پیشینیان

وازه دهره‌یا داس را جز همان معنی که دارد و آن ابزار دروگری است بمعنی دیگر گرفته باشند.

پیکی مرد با قیز داسی بزرگ سوی مرغار اندرا آید سترگ
همی بدرود آن کیاخشک و قر نه بردارد او هیچ‌از آن کارسر
(شاهنامه چات مسکو جلد پنجم ص ۲۱۹)

چو گوری بودم اندرا مرغزاران ندیدم دام و داس دامیاران
تو بودی دامیار و داسدارم نهادی دام و داست بر کنارم
فخر الدین کر گانی درویس و راهیں

دیگر از ذوشهای باستانی که چند زین ابزار باهم در آنها یادشده‌نامه پازند
مینو خرد است. ازین فامه بسیار گرانبها و سودمند هستن پازند و پهلوی و
سانکریت هرسه را در دست داریم.

پیکمان مینو خرد از پهلوی به پازند گردانیده شده اما آن متن پهلوی
که یاد گاری از روز گارسانیان بود از دست رفت و پس از چندی از روی متن
پازند، یک متن پهلوی فراهم گردیده است این کار ناگزیر پس از تاخت و تاز
تازیان انجام گرفت. روز گاری که زبان پهلوی از یاد رفته بود زیرا متن پهلوی
این فامه خود گویاست که دیگر زبان رایجی نبوده و یک کونه ساختگی در
آن هویداست و لغزش‌های فراوان در بردارد اما متن سانسکریت آن به
فریو سنگ پرده‌اول Dhaval باز خوانده شده واو دستور نامور داشتمند
پارسیان هند بود، در پایان سده دوازدهم میلادی در سنجان از بلاد هند در همانجا بی
که ذخستین دسته مهاجرین زرتشتی پس از چیره شدن عربها بایران بار اقامت
افکندند. ناگزیر این متن هم در هنگامی فراهم شده که دیگر زبان کهن‌سال
سانسکریت زبان‌زد همگانی نبود.

نامهای بسیاری از پیش‌نیم پن ابزارها در پازند و در پهلوی و فارسی
پیکی است. و خود زبان پازند باندازه‌ای بزبان کنونی ما نزدیک است که
چندان نیاز‌مند تغییری در آن نیستیم. فر گرد^{۳۴} مینو خرد که در آن برخی
ازین جنگ ابزارها با گفتاری اخلاقی یاد گردیده بالندگ تغییری این است:

پرسید دانای میتو خرد ، چکون هرمزا مشا سپندان و بهشت خوشبوی [هوبوی] خرم [هورام] را فرو نتر از آن خویش شاید کردن و اهریمن پلید (دروند) و دیوان را سته کردن و از دوزخ بدبوی [دش گند] و تاریک رستن چون شاید ؛ مینو خرد پاسخ کرد : هرمز و خدای و اهشان سپندان و بهشت خوشبوی و خرم از آن خویش کردن و اهریمن پلید و دیوان سته کردن و از دوزخ تاریک بدبوی رستن ایدون شاید که خرد مینوی را پشتیبان خود کنند و مینوی زین ابزاری همانند زره گردی به تن کنند و مینوی راستی را همانند سپر و مینوی سپاسداری را همانند گرز (وزرا Vazra) و مینوی بند کی (فروتنی) را همانند کمان و مینوی رادی همانند قیر و مینوی پیمانداری را همانند قیزه و مینوی تخشایی (کوشش) را همانند بازویان (اچدت) سازند و به مینوی بهره (خدمت) پناه ببرند

باين آين به بهشت و بيشش گرایند و از اهریمن پلید و دوزخ بدبو رستن شاید در میان اين واژه ها واژه «اچدت»، که به بازویان یا نگهبان بازو و دست گردانیديم در زبان فارسی ما بجای نمانده اها شک نیست که در متن پازند «اچدت» همان ابزاری است که دست را در هنگام نبرد از آسیب نگاه میدارد بويزه قير اندازان را . در متن سانسکریت مینو خرد که ياد گردیم ، این واژه گردانیده شده به هستاولمہین *hastavalambū* و در همه فرنگهاي سانسکریت واژه هاي *hastavīpa* و *hastavalamba* بهمین معنی ياد گردیده است

در میان اينگونه نامه هاي کهنه سال که در آنها نامه هاي برخى از جنگ - ابزارها باهم آمده باشد ، ارداوير افname در خور ياد آوري است

چنانکه میدانيم درین نامه بهلوی ازین سخن رفته که ارداوير اف پاوسا و پاک از برای تماساي بهشت و همتakan (برزخ) و دوزخ بر اهنمايی ايزد سروش و آيزد آذر بجهان دیگر شتافت و آنچه دید که چکونه نیکو کاران بیاد اش رسیده از بخشایش خداوند گار بهره ورنده و گناهکاران که بر فوج و شکنچ اندرند ، همه را پس از باز گشت بجهان نیان رسانيد ، در فر گرد ۱۴ آن قامه آمده روانيهای سه گروه از مردم را که پيشوايان و کشاورزان باشند در بهشت ديدم.....

روانهای ارتشتاران (جنگاوران) از بهترین رامش و خوشی برخوردار بودند
جامه شاهانه بر قن داشته وزین ابزار زرین این گردان که بکوهرها در نشانده
بود میدرخشید. ران پوش (رانین) آنان بسیار شکوهمند بود؛ توائیمی و
پیروزی از همه همیدا بود.

در تاریخ حمزه اصفهانی که در سال ۳۶۰ در گذشت در سخن از پادشاهان
ساسانی، نشانی که هریک از آنان برای خود بر گزیده بودند ورنگ ناج و
شلوار بر گزیده آنان را یکاگر یاد میکنند و چندین بار آورده که آنجهه مینویسد
از «کتاب خود ملوك بنی سasan» است.^۱ ناگزیر این کتاب همان است که
مسعودی از آن نام میبرد.

مسعودی در کتاب خود التنبیه گوید: من در سال ۳۰۳ در اصطخر، سرزمین
فارس نزدیکی از خاندان بزرگ آزاده، نامه بزرگی دیدم که در آن بسیاری
از دانش ایرانیان و کارنامه پادشاهان آنان و بنایهای آنان و سیاست آنان سخن
میرفت... در آن تصویر بیست و هفت تن از پادشاهان ساسانی دیده میشد که بیست
و پنج تن از آنان مرد بودند و دو تن زن. این تصویرها از روزهای آخر
زندگانی شان بود، از اینکه جوان مردند یا پیر. در آن تصویرها جامه و
ناج و ریش و قیافه چهره هریک نموده شده بود. اگر شاهی را در جنگ نشان
میداد، اوستاده بود و اگر در انجام کارکشوری بود، فشنسته بود. این نامه
در گنجینه‌ای نگاهداری میشد.

مسعودی باز گوید: رونوشتی ازین نامه در نیمه ماه جمادی الثانی ۱۱۳ از
پهلوی عربی گردانیده شده از برای هشام بن عبد الملک بن مروان. تصویرها
با رنگهای شکفتانگیز نگارش یافته بود، رنگهایی که امروزه دیگر پیدا
نمیشود، همه از زر و سیم محلول و من مسحوق شده بود. کاغذش آنها نهان و زیبا
و نازک بود که نتوانستم در یابم، کاغذ است یا پوست آهو. مسعودی در پایان
گوید: «فکان اول ملوكهم فیه اردشیر شعاره فی صورته احمد نرسراویله»

^۱ نگاه کنید به تاریخ سنی ملوك الارض والانبياء چاپ برلین ۱۳۶۰ هجری
ص ۴۲ - ۳۴.

لون السماه و تاجه اخضر فی ذهب بیشه رمح و هو قائم و آخر هم بزد جرد بن شهریار بن کسری ابر و بز شماره اخضر موشی و سراویله موشی لون السماه و تاجه احمر قائم بیشه رمح معتمد علی سیفه.^۱

در تاریخ حمزه نیز همین عبارات از برای این دو پادشاه بکار رفته جزو اینکه در راوه تاج بزد کرد افزوده دارد: «و خفا فهم کلمه احمر».

در کتاب *مجمل التواریخ* که در سال ۵۶۰ نوشته شده، آنچه درباره ساسانیان آمده همان است که در تاریخ حمزه آمده است و گفته شده که این مطالب از «کتاب صور ملوک بندی ساسان» است.

چون میان دو عبارت عربی و فارسی حمزه و مجمل اندک تفاوتی است، این است که همان فارسی مجمل را آجنهان که هست در اینجا می‌آوریم^۲: «اردشیر بابکان» پیراهن او بدینارها بود (زردفت) و شلوار آسمان گون و تاج سبز درزد و نیزه قایم در دست.

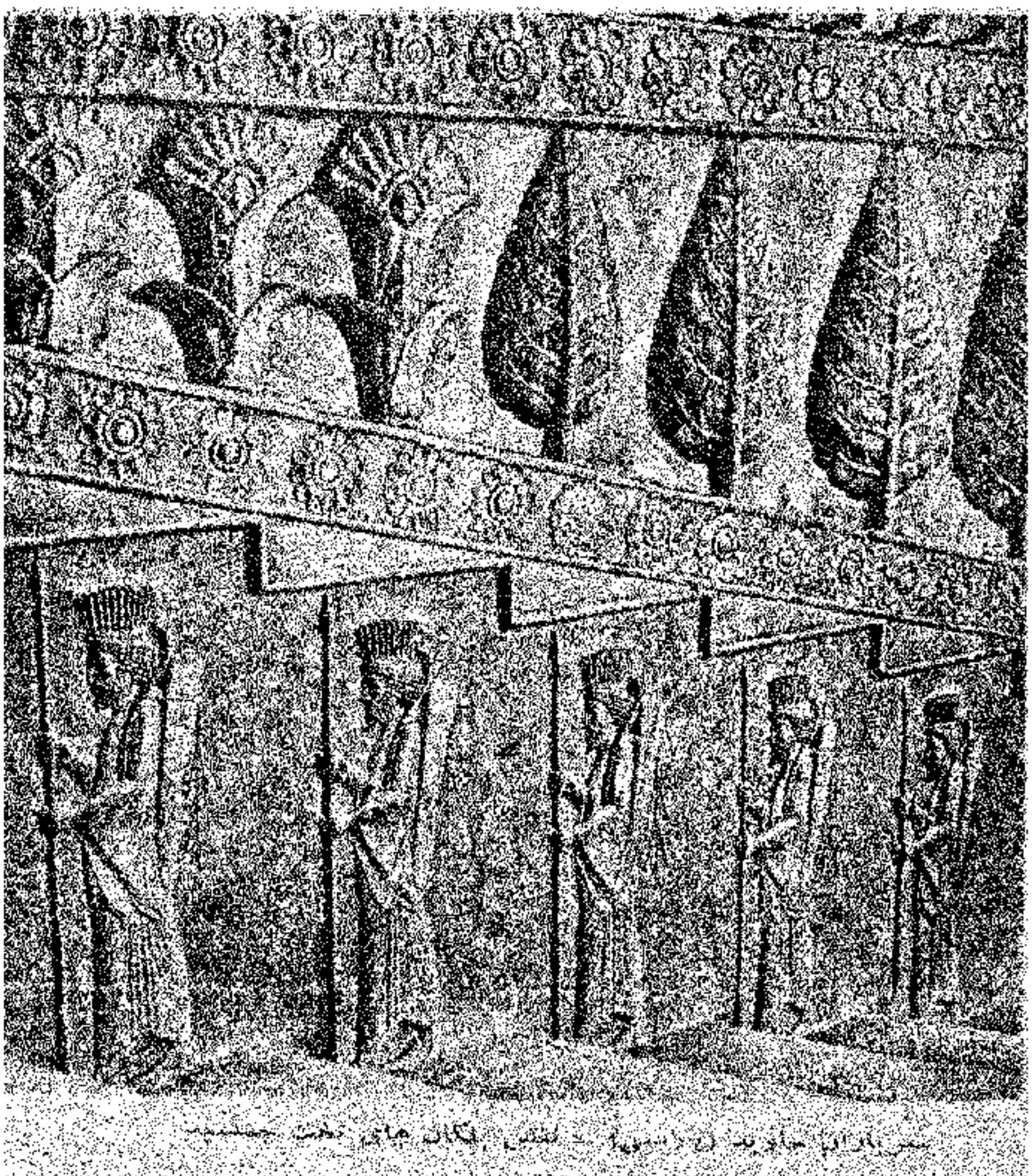
شاپور، پیراهن آسمان گون و شلوار وشی (کلدار، بانقش و نگار) و تاج سرخ در سر، ایستاده نیزه در دست گرفته.

هرمزد، پیراهن وشی سرخ داشت و شلوار سبز و تاج سبز در زر داشت [اندر دست] راست نیزه و اندر چپ سپر.

بهرام، با پیرهن سرخ و شلوار سرخ و تاج آسمان گون، اندر دست راست نیزه و اندر چپ شمشیر بدان فروچفیده.

بهرام الثانی، پسر بهرام بن هرمزد بود. بصورت او نگاشته با پیراهنی وشی سرخ و شلوار سبز و تاج آسمان گون [میان] دو شرفه (کنگره) زرین بر سریر نشسته و کمانی بر زره کرده اندر دست راست گرفته و سه چوبه تیر اندر چپ گرفته.

۱- نگاه کنید به *التتبیه والاغراف* چاپ قاهره ۱۳۵۷ ص ۹۲ - ۹۳
۲- ص ۳۲ قا ص ۳۸



بهرام الثالث، پیراهن بهرام بهرامیان آسمان گون بود است با شلوار سرخ
بر سر یور نشسته و بر شمشیر تکیه زده و تاج او سبز میان دو شرف زراند رسانیده.
فرسه بن بهرام فرسی نیز گویند، پیراهنش وشی سرخ بود و شلوار وشی
بر لون آسمان، بر پای استاره نگاشته است، با تاج سرخ و بهردو دوست بر شمشیر
فرو چفیده.

هرمز د پسر فرسی، پیراهن سرخ وشی با شلوار آسمان گون و تاج سبز بر
سر نهاده و بهردو دست تکیه بر شمشیر زده.

شاپور پسر این هرمزد بود واورا عرب ذوالا کتاب لقب کردند و پارسیان
او را شاپور هویه سنبه خوانندندی، پیراهن او مورد^۱ بود وشی، شلوار سرخ وشی
بر تخت نشسته تبر زمینی اندر دست و تاج بلون آسمان بزر منقش بر نگها اندر
میان دو شرفه زر، و صورت ماه بر سر نگاشته.

اردشیر پسر هرمزد بن فرسی، پیراهن او آسمان گون بود و شی بدینار
ها و شلوار سرخ، بدست راست نیزه و چپ اندر شمشیر بود بدان چفیده و
تاج سرخ بر سر نهاده.

شاپور بن شاپور، پسر شاپور ذوالا کتاب، در کتاب صور پیراهن او وشی
سرخ و اندر زیرش دیگری زرد و شلوار آسمان رنگ، تاج میان دو شرفه زر
اندر بر نگ سبز، ایستاده نگاشته است، قضیبی آهن صورت مرغی بر سر ش بدست
راست و بدست چپ بر قبه شمشیر فرا خمیده.

بهرام بن شاپور او را کرمانشاه خوانندندی، تاج او سبز گوید، در میان
مه شرف زر و پیراهن آسمان گون و شلوار وشی کرده، بدست راست اندر
نیزه و بدست چپ بر شمشیر فرا خمیده.

یزد گرد پسر بهرام بود پارسیان او را بزه کر خوانندند، پیراهن او سرخ
بود و شلوار بلون آسمان و تاج همچنان ایستاده نیزه اندر دست.

۱. بضم اول و فتح دوم و تشديده سوم

بهرام گور، او را پیراهن در کتاب صورت آسمان گون نگاشت و شلوار سبز و گرز اندر دست.

یزد چرد هر بهرام گور و او را یزد گرد فرم خوانند، پیراهن سبز داشت و شلوار وشی سیاه رنگها با زر و تاج و آسمان رنگ بر تخت نشسته و تکیه زده بر قیغ.

فیروز پسر یزد گرد بن بهرام گور بود، پیراهن سرخ نگاشت و شلوار آسمان گون بزر وشی کرده و تاج هم بدین رنگ، بر تخت نشسته نیزه اندر دست گرفته.

بلاش پسر فیروز بود، پیراهن سرخ داشت و شلوار با سیاهی و سفیدی بهم آمیخته، تاج آسمان گون ایستاده نیزه در دست گرفته.

قباد پر فیروز بودست، پیراهن آسمان گون بود، سیاهی و سفیدی آمیخته و شلوار سرخ و تاج سبز بر تخت نشسته و به قیغ فرا خمیده.

کسری نوشروان، پارسیان او را نوشین روان خوانند و او را بلقب فدشخوار گرشاه کفتندی بروز گار پدرش، زیرا که او پادشاه طبرستان بود و فدشخوار نام کوه و دشت باشد و گر نام پشتها. پیراهن او سفید بود بر رنگها آمیخته وشی کرده و شلوار آسمان رنگ، بر تخت نشسته و بر شمشیر فرا خمیده. هر مزد پسر نوشروان، پیراهن وشی سرخ داشت و شلوار آسمان گون بود با تاج سبز بر تخت نشسته بدست راست اندر گرزی داشت و چپ بر قبضة نیغ نهاده.

کسری پرویز پسر هرمز و نوشروان بود پارسیان او را خسرو پرویز خوانندی، پیراهن مورد وشی داشت و شلوار آسمان گون و تاج سرخ، نیزه در دست.

شیرویه پسر کسری پرویز و اصل نام (او) قباد بود .. و اندر کتاب صورت آل سasan گوید : پیراهن او و شی سرخ داشت و شلوار آسمانگ ک و تاج سبز بر پای ایستاده بدهست راست شمشیری کشیده

اردشیر پسر شیروی بود و کودک ، پیراهن آسمانگ کون داشت و تاج سرخ ، بر پای ایستاده نیز بدهست راست و بدیگر دست شمشیر چه فسیده .

پوران دخت دختر پرویز بود ، پیراهن و شی سبز داشت و شلوار آسمانگ کون و تاج همچنان بر تخت نشسته تبرزینی دردست .

آزره می دخت خواهر پوران بود ، پیراهن او سرخ نکاشتست ملون و شلوار آسمانگ کون و تاج بر سر ، بر سریه نشسته ، بدهست راست تبرزینی و چپ بر قیغ تکیه زده .

بزدجرد آخر ملوک عجم پسر شهر یار بن کسری پرویز بود ، پیراهن و شی سرخ داشت و شلوار آسمانگ کون و تاج سرخ ، نیزه اندردست و بر شمشیر فرا خمیده و همه ملوک بنی سasan را موزه سرخ بودست .

آنچنان که دیده می شود بیشتر زین ابزارها و درین دو کتاب تاریخ حمزه و مجلل یاد گردیده چون نیزه - سپر - شمشیر - کمان بزرگ - کرد - چوب - تیر - تبرزین - گرز - قیغ و در میان اینها نیزه و شمشیر بیشتر بر گزیده شاهان ساسانی بود در میان رنگها ، آسمانگونی یا آسمانگ ک بهمه رنگهای دیگر چون سرخ و سبز و زرد و سفید و سیاه بر قری دارد و با پن میماند که رنگ ملی آن روزگاران باشد . شکلهای تاج پادشاهان ساسانی در سکه هایی که از آنان بجای هافنه پیداست همچنین در کنده گریها و پیکرهایی که از این شاهان

بیاد کار مانده، شکل تاج و درخت آن نیز دیده میشود اما خبری که از مسعودی باد کردیم میرساند که ابزارهای جنگی برگزیده شهر پاران خاندان ساسانی و رفکهای برگزیده تاج و رختشان آنها که برشمردیم از قصویر فامه است که از همان روزگاران پیش از اسلام سرچشمه گرفته است از اینرو شایان توجه است.

دیگر از نامههایی که در آنها چند زین ابزار با هم برشمرده شده و در خور باد آوری است تاریخ الامم و الملوک جوین طبری است و ترجمه فارسی آن که به دستیاری پلعمی انجام یافت. طبری در سال ۲۲۴ هجری در آمل زائیده شد و در سال ۳۱۰ در بغداد در گذشت و در جایی که ازانو شروان سخن میدارد کوید او را دبیری بود از خاندان دبیران بزرگ که نام او پاپک، او بفرمان شاه لشکریان را آنها که باید پیار است، ساز و برگ هر جنگاوری معین کرد که از داشتن آنها ناگزیر بودند^۱.

دینوری که در آغاز سده سوم هجری زاییده شد در کتاب خود اخبار الطوال از همین دبیر فرزانه

۱ - نگاه کنید به تاریخ طبری الجزء الاول چاپ قاهره ص ۵۶۸ - ۵۶۹

و بخورد نام میبرد و گوید اوست که خواست لشکریان خود را با همه ساز و
برگ چنگکی عرضه بدارند^۱

بلعمی که ازوزیران دانشمند خاندان شهریاری آل سامان بود در سال ۲۸۴
در گذشت، تاریخ طبری را از عربی به فارسی گردانید و اینک در اینجا عبارت
فارسی بلعمی و ساز و برگی را که چنگکاران که بداشتن آنها ذاکر بودند
می‌آویم:

دو هر سلاحی تمام باز خواه، از هر مردی زره پوشیده وزین او جوشن
تمام بار کیم و بر سر خود و بر [خودبر] سلسه آویز [او بر] دو دست اندر
ساعدهین آهنین و بر اسب برگستان و با هر مردی یکی فیزه و یکی شمشیر
وسپر و کمری] هر میان و بکسر اندر عمودی زده آهنین، و پیش کوبه زین تبر-
زینی فرود آویخته و از پس کوبه زین اندر تیردانی اندر او سی چوبه تیر و از
دست چپ کمان داسی و اندر وی دو کمان، و بر کمانی یک زه و دوزه دیگر:
تا اگر آن زهها بحرب اندر بگلبدبادی زه بودو بفرمای تا آن دوزه را گرد کند
واز خود خود فرود آویز و از پس پشت قاتوبینی کین سلاحه به قسامی دارد..^۲
در شاهنامه این سردارانو شروان، بابلک موبد خوانده شده:

ورا موبدی بود بابلک بنام هشیوار و بیشادل و شاد کام
و گوید بابلک از خود شاه در خواست که مانند همه چنگکاران بی کم و کاست
با ابزارهایی که باید، خود را عرضه بدارد شاه هم خندان پذیرفت:

در فش بزرگی در افراشت راست	بخندید و خفتان و مغفر بخواست
نهاده بسر بر ز آهن کلاه	بدیوان ببابلک خرامید شاه
زده بر زره بر فراوان گره	فرو هشته از ترک رو می زره
زده بر کمر چار تیر خدنگ	یکی گرزه گاو پیگر بچنگ
میان را بزرین کمر کرده بند	پیازو کمان و بزین بر کمند

۱- نگاه کنید به اخبار الطوال چاپ قاهره م ۷۳

۲- نگاه کنید به تاریخ بلعمی چاپ تهران ۱۳۴۱ م ۱۰۴۸

برانگیخت اسبو بیفشار دران ۱
بکردن برآورده گرز کران ۲
گفتیم بسیاری از جنگ ابزارهادر اوستا یاد گردیده آنها نامه
کهنسال رامیتوان گنجینه ساز جنگ یا انبار زین ابزار و بازرادخانه نامید
و این در اوستایی است که ها مرزو زه در دست داریم و پس از تاختتو تاز قازیان و
پورش مقول بمارسیده است. ناگزیر در اوستایی که نیاکان هادر روز گار ساسانیان
در دست داشتند بیش ازین زین ابزارها یاد شده بود. (شکل ۱)

در چند جایی که در اوستای کنوئی بنامهای این زین ابزارها بر میخوریم این است:

وندیداد، فر گرد چهاردهم پاره ۹

فر گرد هفدهم پاره ۱۰

هر مزدیشت پاره ۱۸-۱۹

مهر پیشته پاره ۴۰-۳۹

پاره ۱۲۸-۱۳۲

فروردین پیشته پاره ۷۱-۷۲

درجاهای دیگرا اوستا نیز، پرآکنده، بنام بروخی از این ابزارها بر میخوریم.
در گزارش پهلوی اوستا که زندخوانند نامهای این ابزارها بزبان پهلوی
که زبان رایج گزارندگان اوستادر روز گار ساسانیان بوده، نیز بجهای مانده
است و پس از اوستاو سنگبسته‌های هخامنشیان، گزارش پهلوی اوستا (= زند)
که هشتین سندی است که نامهای ساز و پر ک جنگکاران ایران را در برداشت.
در فر گرد چهاردهم و ندیداد ازین سخن رفته که اگر کسی سگ آبی را که نزد
ایرانیان جانور سودمند و بی آزاری است و کشتهش روا نیست کشد، از پرای
توزش (کفاره، جبران) این گناه باید به اتر باغان (پیشوایان دینی) ابزارهایی که
از پرای سناش و نیایش بکار آید، بدهد: چون پنام- خرفستر کن (حشره کش)-
میزدان - تشت هوم - برسم و جزایتها و بکشاورزان ابزارهایی که از پرای
کشت و کار بکار آید بدهد: چون خیش - یوغ بند - گواز و جزایتها و در
پاره ۹ گفته شده باید بجنگکاران این دوازده زین ابزار را، بدهد: تخت
نیزه، دوم کارد (= قیغ) سوم گرز، چهارم کمان، پنجم قرکش باسی تیر آهنین ناوله،

۱ - نگاه کنید بنامه چاپ بروخیم چله ۸ ح ۲۳۲۱



ششم فلاحن زه بازو باسی سنگ فلاحن هفتم زره هشتم سپر، نهم کزا کند (خفتان) دهم خود، یازدهم کمر و درازدهم یک جفت رالین (= ران بند).

اینک از هر یک از این زین ابزارها جدا گانه یاد می‌کنیم و از ابزارهای دیگر جنگی که در جاهای دیگر اوستا آمده سخن میداریم و تا باقی از ابزارهای بتوانیم، واژه‌های پارسی باستان و بهلوی آنها را، بیان خواهیم آورد.

نیزه: نخستین زین ابزاری است که در پاره نهم از فر گرد (فصل) چهاردهم و ندیداد یاد گردیده است. در سخن از ساز و برگ پادشاهان ساسانی دیدیم که نیزه و شمشیر بیش از ابزارهای دیگر بر گزیده آنان بود.

نیزه در اوستا ارشتی Arshati خوانده شده، در پارسی باستان هم که زبان روز گاره‌خامنشی است همین واژه در سکنی‌شتهای آنان بکاررفته است. در زبان سانسکریت که خواهر زبانهای اوستایی و پارسی باستان است، آمده است. در اوستا چندین بار بجای ارشتات Arshat آمده و آن قام یکی از ایزدان وافرشتگان مزدیسا است و در فارسی اشتاد گوییم و او نیز نکهان روز بیست و ششم هرمه است. ارشتات = ارشتی که به معنی راستی و درستی است، پیوستگی با واژه ارشتی بمعنی نیزه ندارد. در پارسی باستان هم ارشتا Arshata بمعنی درستی است

ارشتی بمعنی نیزه، گذشته از پاره ۹ فر گرد ۱۴ و ندیداد در پاره ۹ از فر گرد ۱۷ و ندیداد با چند جنگ ابزار دیگر چون کارد و کمان و تیزربه پر شاهین در نشانده و سنگ، فلاحن یاد گردیده است و در مهر پشت پاره ۲۰-۲۱ نیز بآن بر میخوریم و در پاره‌های ۳۹-۴۰ همان پشت بازارشته (= نیزه) با تیر به پر شاهین در نشانده که به چاپکی از زه کمان رها شود و با سنگ فلاحن و کارد و گرز با هم آمده است.

در فروردین پشت پاره ۷۲، ارشتی با نیزه و کارد و گرز و تیزوفلاحن یاد گردیده است. در هر جای اوستا که واژه ارشتی بکاررفته در گزارش بهلوی (= زند) که در روز گارسانیان انجام گرفته، به ارشت Arshat گردانیده شده است و در توضیح پاره ۹ از فر گرد ۱۴ و ندیداد، افزوده شده نیزک نیزک Nēzak و نیزک همان است که در فارسی نیزه گوئیم. (شکل ۲)

وازه نُزهه *Naēza* خود جدا کانه در اوستا آمده، آنچه سانکه در بهرام پیشتباهه ۳۳، اما درینجا بمعنی نوک یاسو سوزن (-وکا سوکا) گرفته شده، نه نیزه.

در پهلوی نیچه که بسیار آمده و همین رازه را معرف کرده، نیزه کیا نیزق کفته‌اند و جمع آن نیازک است. نیازک در عربی بمعنی شهاب یا ستاره دنباله‌دار است، ستاره‌ای که در پهلوی «موش پر» شده و در بندهش بکار رفته است. نیزه کوتاه در فارسی زوبین کفته می‌شود و واژه خشت هم بهمین معنی گرفته می‌شود:

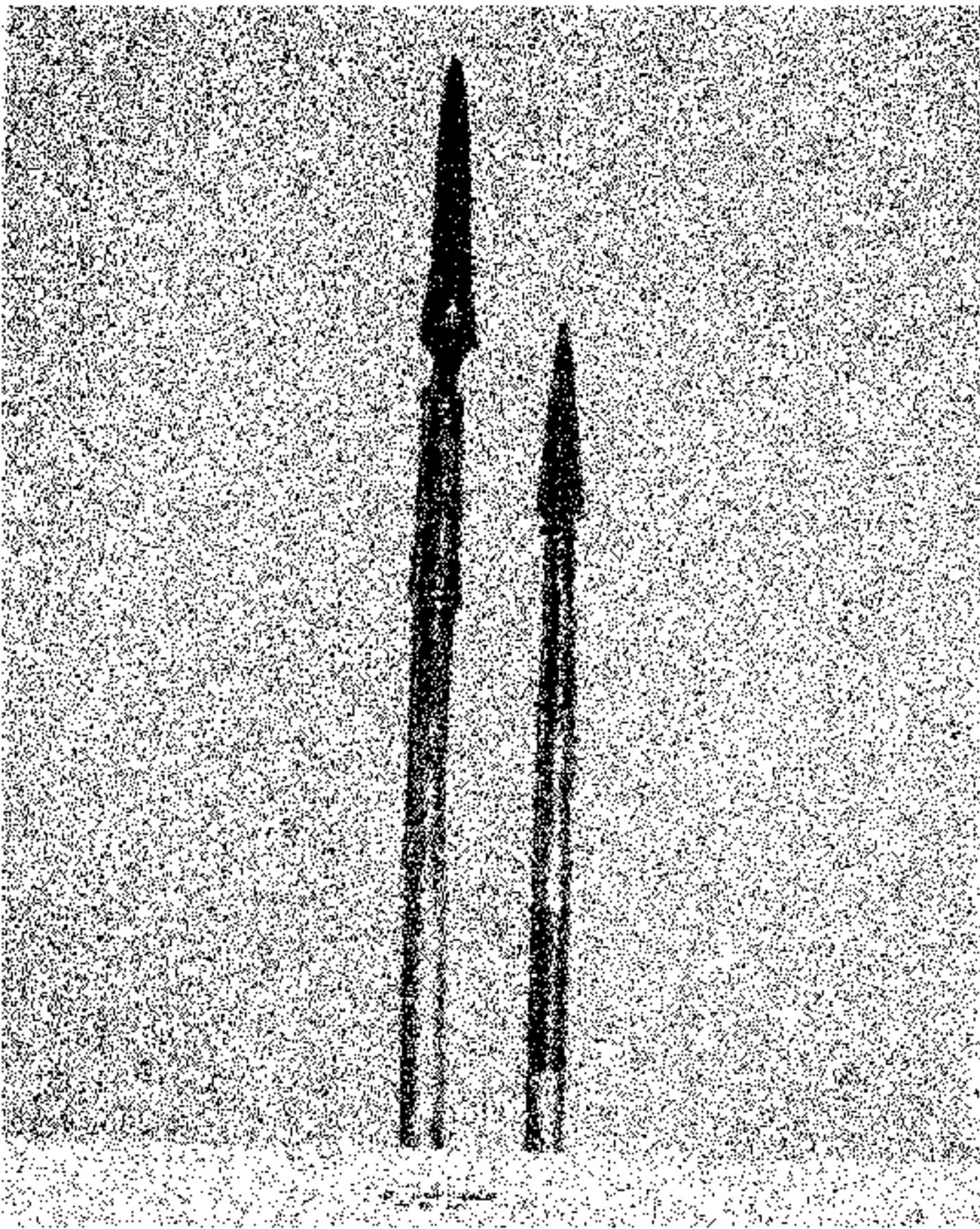
برفتند آنگاه زوبین وران
فردوسی

خشت که بمعنی آجر خام است، در اوستا ایشته *Ishthyā* آمده و پیوستگی با خشت بهمنی نیزه ندارد.

فاگزیر واژه زوبین با چوبین یکی است، چه برخی از جنگ ابزارها را با چیزهایی که ساخته می‌شده نامیده‌اند. دانشمندانی کمان برده‌اند، نیزه را هم که از نی، می‌ساختند، چنین خوانده باشند

از دارو *Dāru* که در اوستا پلک گونه گرزی است (از واژه دار، درخت) و از خندق *Kāra* که نام درختی است و در فارسی گاهی از آن تیر اراده می‌شود در سخن از گرز و قیر یاد خواهیم کرد.

گفتیم در پارسی باستان نیز نیزه را ارشتی می‌گفتند، در کنده گریها یعنی که از پادشاهان هخامنشی بجای مانده بسا باین نیزه وران بسر می‌خوریم بویزه نیزه وران خوزی که روی کاشیهای شوش دیده می‌شوند و اکنون در موزه لوور نگاهداری می‌شود، شاهکاری است. ده هزار چنگکاران «جاودانی» که از میان پارسها و مادها و خوزیها بر گزیده می‌شدند، همه نیزه‌دار و کمان‌گیر بودند. (شکل ۳) در سنگنگشته نقش رستم پیکری کنده گمری شده بنام گاو برووه *Gaubzūva* او نیزه ببر یا ارشتی ببر *Arshti-bara* دارپوش یاد شده است.



نیزه داری یا نیزه بُری (Nizhe buri) یکی از پلندترین پایه و ریهای های بود. کسانی که باهن پایه رسیده، پشت سر شاه با نیزه بر افزایشته می ایستادند و باین کار سر افزای میشدند، باستی از خاندان بزرگ و از دودمان آزادگان باشند. خودداریوش در لشکر کشی کمیوجیه بمصر در سال ۳۵۰ نیزه بُر، این دو میں شاهنشاه هخامنشی بود. داریوش سومین شاهنشاه اوسن خاندان پس از آنهمه کشور گشایی و پیروزی در سپکنیشته همان نقش رسمی بخود بالیده گوید: بنگر به پیکرهای کسانی که تخت مرد [بدوش] برداشتند قادر یابی که چگونه نیزه یک مرد پارسی بجهای دور رسید: پس آنگاه خواهی دانست که یک مرد پارسی دور از سر زمین پارسی [دشمنان را] شکست داد. (شکل ۴)

پسین شاهنشاه ماد که در سال ۵۵۸ از کورش هخامنشی شکست دید و شاهنشاهی کشورهای پهناور او با ایرانیان جنوبی رسید، در نوشتہای یونانیان استیاز (Asiaeages) یاد گردیده، ناگزیر نامی است که بهشت یونانی در آمده و درست آن باشد در پارسی باستان، ارشتی ویگه Ashti veiga باشد، لفظاً معنی نیزه انداز یا نیزه باز: مرکب از واژه ارشتی + ویگ، انداختن.

-کارد: دو میں زین ابزاری است که در پاره ۹ از فرگرد ۱۴ و ندیداد یاد گردیده است در اوستایی کرت Karet خوانده میشود از مصدر کرت Karet که بمعنی بریدن است، در آمده است، همین واژه است که با جزء (پروفوکس) «فراء»، فرگر یا فرگرد گوییم که بمعنی فصل است و بی این جزء هم «گرده» بهمین معنی است. نزد ماغبانان یک کرت پاره ایست از زمین باع که بریده شده و جدا گردیده، از پرای نشا. گرده یا فرگرد درست در مفهوم مانند Section لاتین و فصل عربی است.

کارد چندین بار در اوستا با زین ابزارهای دیگر یاد گردیده. آنها که در پاره ۹ از فرگرد ۱۷ و ندیداد و پارهای ۴۲ و ۴۰ و ۱۳۱ مهریشته دو بهرام یشت پاره ۲۷ گفته شده که «بهرام، ایزد پیروزی مزدا آفریده به پیکر جنگاور شکوهنده و زیبا، کاردی زرگوب و پر نقش و نگار در بردارد، در هر مزدیشت پاره ۱۸۰ آمده»: کسی که بیست و یک قدم از نامه‌ای اهورا

مزدا را از برخواند، از کزندچکش و تیر و کارد و گرز و پنک فلانخن دشمن برقنارهاید و در همین پاره یکی دیگر از زین ابزارها «اسکو» *akava* یاد شده که بدرستی دانسته شده چکونه زین ابزاری است. همین درین پاره و در پاره ۱۳۶ مهریشت چکش *Cakush* یکی از ابزارهای چنگی است، شاید آن یک کونه گرفزیات بر زین بوده که بسوی هماورد پرتاب میگردید، در آنجا چکش با صفت دو تیغه (*bi-tegha*) آورده شده است. خود واژه تیغ صفت است به معنی تویز، جز همین یکجا که با چزء «بی»، (= *bis* لاتین) آمده دیگر در اوستا دیده شده است.

گذشته از اینکه واژه تیغ در فارسی بجای مانده و از آن کارد و دشنه یا شمشیر و هر چیز بر نده دیگر اراده کنند، هیئت دیگری از آن، واژه *قیز*، است. در فارسی، نیخ به نی سره کوه یا کوه سر و قله در نظم و نثر بسیار رایج است. واژه شمشیر در اوستا و پارسی باستان نیامده، در کزارش پهلوی (زند) از فر گرد ۱۴ و ندیداد، واژه اوستایی *Kareta* گردانیده شده به کارت و در توضیح افزوده شده شمشیر، همین واژه است که در بسیاری از زبانهای اروپایی درآمده، از آنهاست *scimitarra* در ایتالیایی و *cimenterre* در زبان فرانسه که از ایتالیایی گرفته شده است.

بساطه واژه اوستایی در کزارش پهلوی، در هزوادش به سکینا *sakkina* (سکین در عربی) گردانیده شده است. در اوستا، پزشک جراح، کارد پزشک خوانده شده: در فر گرد (= فصل) هفتم و ندیداد پاره ۴۴ از سه کونه پزشک یاد کردیده یکی *maithio — baēshaza* پزشکی است که با گفتار یادعا درمان بخشد، دوم اور ورو بنشز *urvaro — baēshaza* پزشکی است که با دارو و گیاه چاره دهد؛ سه دیگر گرتوبتشز *Kareto — baēshaza* پزشکی است که با کارد چاره بخشد.

دو کنده گریهایی که از پادشاهان هنخا هنخاشی بجای مانده، همه چنگکاوران از کارد برخوردارند، کارد خود داریوش که از سوی راست بکمر آویخته، در هنر کنده گری و سنگتراشی، شاهکاری است. در کنده گریهای دیگر، (شکله)

که داریوش کارد را به تھیگاه جانوری هر یعنی فرو میرد ، یادگار زیبایی است از آن شاهنشاه . شاید این جانور شکفت انگیز ، نماینده بدیها و زشتیها باشد که باید برانداخته شود (شکل ۶)

مرودت در سخن از لشکر کشی خسیارشن در بهار سال ۴۸۰ پیش از میح بسوی یونان که یاد کردیم گوید (VII، 54) : « لشکریان در بامداد آنگاه که خورشید برآمد ، روی برآنهادند ، روی پلی در هلسپنوس که با پستی از روی آن بگذرد ، برگ مورد پاشیدند ، خسیارشن آشامی از یک جام زدین در آب فرور بخت و خود آن جام را در دریا افکند و خورشید را بستود همچنین او یک شمشیر ایرانی که آن را *Akinakla* خوانند چون پیشکشی در آب انداخت ، آنجنانکه میدانیم نزد ایرانیان گیاه مورد مقدس است و آن آشامی که با آب پریخته شده باید فشرده « هوم » باشد اهانام کارد یا شمشیر *Akinakes* در نوشتاهای ایرانی چون اوستائی و پارسی باستان و پهلوی و پارسی بمعانی سیده است . در شاهنامه که نمایشگاه همه این ابزارهای جنگی است بهش از چهار بار واژه کارد دیده نمیشود . در سخن از خسرو پرویز گفته شده که یک پیر سالخورده ترک بنام قلون ، بهرام چوبینه را بکارد (= دشنه) کشت :

قلون رفت با کارد در آستی پدیدار شد کزی و کاستی
همی رفت تا راز گوید بکوش بزددشه وزخانه بر شد خروش
دشنه که نام دیگری است از برای کارد یا یک گونه کارد ، باید فارسی
باشد هر چند که نگارنده ریشه و بن آن را نیافت .

واژه دشنه نزد یک به پیست بار در شاهنامه بکار رفته است همچنین خنجر عربی بجای کارد و دشنه بسیار آمده . در میان این ابزارهای برقدره ، قیغ و شمشیر بیش از همه در نوشتاهای فارسی رایج است و جای کارد را گرفته است .

خود کارد امروزه بیشتر برای ابزار خوالیگری بکار میرود . قمه که آنهم یک گونه کارد دودمه است ، قداد است از کجاست و ریشه و بن او چیست ، در شاهنامه هم دیده نمیشود . اما خداره (قداره) که آنهم در شاهنامه راه

نیافته، از زبان سانسکریت از سرزمین هند بعarusیده است. در این زبان کهنسان برادران آریائی‌ها، کتاره Kathâra می‌باشد. چون در فارسی تغییر یافتن « راء » به « لام » بسیار رایج است، کتاره شده کتاله و در پیماری از فرهنگ‌های فارسی یاد گردیده و گفته شده که یکی از ابزارهای جنگی هند است :

در این خانه چهارستت مخالف
کشیده هر یکی بر تو کتاره
(ناصرخسرو)

در تاریخ بیهقی آمده : « شش تن مقدمتر ایشان خویشتن بکتاره زد چنانکه خون در آنخانه روان شد » . . . « و این خبر با میر رسانیدند گفت این کتاره بکرمان بایست زد » ۱

پلارک که بلالک و پلالک هم یاد گردیده در هیچیک از فرهنگ‌های فارسی درست تعریف نشده و آنرا نوعی فولاد جوهردار یا شمشیر و یا پیکان تیر گرفته‌اند. در صحاح الفرس در جایی آمده : پلارک پیکان تیر است شیخ گنجه گفته :

در زمین ز آهن پلارک تیر
در جای دیگر آمده :

پلارک و پلالک جنسی از پولاد کوهردار است. عنصری گفته، چه چیز است آن رونده تیر خسرو چه چیز است آن بلالک تیغ بران^۲ در مجمع الفرس سروری آمده : پلارک نوعی است از فولاد که بغايت جوهردار باشد. خلاق المعانی گويد :

تیغ پلارک ارجه ز گوهر توانگرست

پیوسته هم زیله‌لوی کلکت کند تراش و برش شمشیری که آن از فولاد ساخته باشد نیز اطلاق می‌شود. خاقانی گفته :

۱ - نگاه کنید به تاریخ بیهقی بااهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض تهران ۱۳۲۴ س ۴۳۱-۴۳۲

۲ - در دیوان منصری چاپ قریب آمده : چه چهراست آن دونده کلکه خسرو



نقش روی غلاف خنجر شاهنشاه هخامنشی

روضه آتشین بلالک تست با وجودی شکافت ناولک تست (۱)

در دیوان عثمان مختاری در صفت شمشیر آمده :

بلارک نام یاقوتیست آن الماس درین باشند بھیجا زمر دین هاشی که باشد میوه مر جانش ۱ در سخن از نیزه گفتیم که برخی از جنگ ابزارهارا با چیزهایی که ساخته میشده، نامیده‌اند، بلالک که به معنی شمشیر گرفته شده از همانهاست زیرا از اشعار کویند کان مایید است که بلالک (بالارک : بالالک ، پلالک) پل کونه پولاد است که با آن شمشیر میساختند.

چاقو = چا کو که یک کونه کاردی است، چنین مینماید که همان چا کوش = چا کوج = چکش باشد که یاد کردیم و گفتیم در اوستاییکی از زین ابزارهاست. شاید هم چا کواز واژه چالک باشد، ابزاری که میشکافد، آنچنان که «نیشترا» از جزء «انی» (پرفیکس *ni*) ومصدر *dar*، که به معنی دریدن است ساخته شده و آن ابزاری است که از هم میدارد.

در یادیان گفتار کارد یاد آور میشویم که این زین ابزار در کنده گریهای هخامنشیان بسیار دیده میشود و در همه جا ابزار کوتاهی است و راست، همان است که پس از آن بابلندی و خمیدگی، بنامهای کونا کون دیگر چون شمشیر و دشنه و جزاینها خوانده شده است. (شکل ۷)

گرفت شاید یکی از کهنترین ابزارهای جنگی جهان باشد زیرا هر چوب نخست با گره و بند و انگله خود ابزاری بوده از برای شکار یا پیکار. همین پاره چوب است که پس از چندی با آهن و پولاد پوششی یافته یا اینکه تیغه‌ها و میخها در آن بکار رفته، ابزاری کارساز و سه‌مکین گردید. فلاخن نیز که از آن سخن خواهیم داشت باید یکی از سالخورده‌ترین ابزار نبرد آدمی باشد. بسیاری از خدایان کشورهای کهن‌سال از همین گرفت زیرخوردارند. از آنان است ایندرا *Indra* خدای خدایان برادران آریانی هندوان. همچنین نزد ما به کواهی کهنترین نوشتة مسا اوستا، زین ابزار

۱ - نیکا، کنید به دیوان عثمان مختاری با هتمام ج. عمامی تهران ۱۳۴۱ س ۲۴۱
استاد عمامی معنی شمری را که اذ من عمان مختاری یاد کردیم چنین نگاشته: «معنی شمشیر او در فلافل یاقوتی است بلالک نام، و درینک درین شاعری است که میوه او مر جان یعنی خون دشمنان است».

بر گزیده گروهی از ایزدان یا فرستگان آین مزد پسند است، از آنان است ایزد مهر و ایزد سروش و ایزد هوم و جزاینان. همچنین چند قن از یلان و نامه اوران ها را، چنک ابزار بر گزیده، گرز است، از آنان است سام و گرشاسب و فریدون.

در گاتها، کهترین نوشته ما که از دستبرد زمانه رهایی یافته بمارسیده، در اهونوو گات (یستا ۳۲ بند ۱۰) و خشور زرتشت کله متداست بدر گاه مزدا از اینکه آموزگار نابکاری با آموزش فادرست و دروغین خود، گفتار راستین را د گرگون کند و از چارپا و خورشید بزشتی نام برده و پروان دین راستین را، گرونده کان دروغ خواند، کشتزاران را بیابان و ویران کند و بروی پاکان، گرز (و در *Vadar*) کشد. در بخش‌های دیگر اوستا نیز بهمین زین ابزار بر میخوریم، آنجنان که در یستا نهم پارهای ۳۰ - ۳۲. در اینجا ایزد هوم *Haoma* با چنین گرزی بد کنشان را بر اندازدو بزمکاران را بسزا رساند.

در گزارش پهلوی اوستا (زند) که در روزگار ساسانیان انجام یافته، واژه «ودر»، چه در گاتها و چه در یستا نهم، آنجنان به یک واژه پهلوی گردانیده نشده که امروزه ما بتوانیم بگوییم، کدام یک از زین ابزارهای در فارسی شناخته شده، عراد است. پیش از این گفتم، بسیاری ازین ابزارهای چنگی در گزارش پهلوی، بوازماً گردانیده شده که در فارسی هم بجای هانده است. این است که دانشمندان اوستا شناس، واژه «ودر» را برخی تبرزین و برخی دیگر گرز دانسته‌اند. چون این واژه در سانسکریت هم که خواهد و زبان دیگر آریایی، اوستایی و پارسی باستان است، بجای هانده، میتوان گفت «ودر»، یک گونه گرز است. در ودا *Veda* نامه آسمانی هندوان «ودهر *Vadhar*»، زین ابزار بر گزیده خداوندگار ایندرا *Indra* میباشد و کارهای شکفت انگیز وی با همین گرز انجام میکیرد. «ودهر» از مصدر ود *Vadh* درآمده که بهمنی کشن و زدن است.

باز در اوستا از همین ریشه و بنیاد، بوازه ود **Vada** بر میخوریم و آن در فر کرد چهاردهم و ندیداد پاره ۷ میباشد که با صفت « تیزی بارا **Tizi - Bâra** » آمده : تیزی = تیز + **Bâra** ، بر فده از مصدر بری **Bri** بریدن است . این صفت یعنی با قیمة برند . برگز قیمهایی هم میباشد تا کار ساز نمایند . اما چون در پاره ۷ از فر کرد چهاردهم و ندیداد سخن از برافروختن آتش و هیزم است ، واژه « ود **Vada** » بمعنی تبر مناسبتر است .

گذشته از ودر و دارو **Dâru** که در گفتار « نیزه » یاد کردیم و گفته آن هم باید یک گونه گرز باشد ، در اوستا دو گونه گرز دیگر یاد کردیده ، یکی از آنها گرزی بوده از برای کوبیدن و دیگری گرزی بوده از برای انداختن ، نخستین وزر **Vazra** و دو گزارش پهلوی اوستا وزر **Vazr** شده و در سانسکریت و جره **Vajrah** آمده است . همین ابزار جنگی را در فارسی گرز گوییم و مانند بسیاری از واژه‌های دیگر ، واوبه گاف برگشته است و دیگر اینکه حرف « را » بحرف « زا » پیشی گرفته مانند سوخر **Suxra** و وفر **Vafra** اوستایی که در فارسی سرخ و برف شده است .

این جنگ ابزار کوبیدنی در اوستا بسیار بکار رفته : هر مزدیشت پاره ۱۸ - خورشیدیشت پاره ۵ - مهریشت پاره ۴ و پاره ۹۶ و پاره ۱۳۲ - فروردین یشت پاره ۷۲ - و ندیداد فر گرد ۴ پاره ۹ - باز فر گرد ۱۸ و ندیداد در پارهای ۳۳ و ۳۶ . گرز دیگری که میانداختنده کذا **Gadha** . خوانده شده و در گزارش پهلوی (زند) به کذ **Gadh** گردانیده شده است . در سانسکریت کذا **Gadâ** آمده است . چون این واژه در زبان فارسی بجای نمانده ، بنام چار آنرا هم باید گرز بخوانیم . آنچنانکه در فارسی باستان که یاد کردیم ، در سنگنپشته همان شیان ارشتی بر **Arshti - bara** آمده ، در اوستاییز گذور **Gadha - vara** آمده و این صفت در گزارش پهلوی اوستا گذور **Gadhvar** شده و در توضیح هم افزوده گردیده :

Kush kâr pa gadh vesh kart کوش کار په کذ ویش کرت
کسی که پیکار با گرز بیش کرد .

هیین صفت در ساسکریت و جرا بر *Vajra-bhrt* آمده. گذور در پستا ۹ پاره ۱۰ او در فروردین پیشتر پاره ۶۱ و پاره ۱۳۶ - صفت آورده شده از برای یل نامور گر شاسب و از او سخن خواهیم داشت.

درجاتی که در اوستا از گذا *Gadha* یاد شده : مهر پیشتر پاره ۱۰۱ و پاره ۱۳۱ - شک نیست که این دو زین ابزار به اهم تفاوتی داشته و بخوبی از همیکر باز شناخته شده، زیرا در مهر پیشتر پاره ۱۳۱ آمده که در گردونه *Vasha* مهر هزار گذا *Gadha* انبانیته شده و در پاره ۱۳۲ گفته شده، یک وزر *Vazra* در آن قهاده شده.

در میان پلان ایران چندین بار در اوستا از گر شاسب که یکی از دلاوران خاندان سام است، نام برده شده و هماره باهیمن صفت و صفت کیسور (کیسو - فرو هشتہ) یاد گردیده است. در فروردین پیشتر پاره ۶۱ آمده:

«فروردهای نیک توانای یا کان را می ستاییم که نه و ندو و نهصد و نه هزار و نه بارده هزار (۹۹۹۹۹) از آنان پیکر سام گر شاسب کیسور و گرزور را پاسخانی کنند».

باز در پاره ۱۳۶ همان فروردین آمده : «فرورد نیک سام گر شاسب کیسور و گرزور را می ستاییم تا اینکه بتوانیم در برآورده من سپر بازو، در آنجایی که لشکری در سنگر فرایخ، در فشن گشوده و بادر فشن برافراشته و بادر فشن خواهیم، به تبره بمر خاسته، پایداری کنیم».

از گر شاسب یل نامور خاندان سام در اوستا و در بسیاری از نامه های پهلوی یاد گردیده و از جاودا نیان بشمار است. او در دشتی از سرزمین سیستان بخواب گران فرورفت و هزاران فروردهای پارسای نیا کان به پاسخانی پیکر او گماشته اند تا از گزند اهریمن بر کنار ماند. آنگاه که سوشیافت (موعد مزدیسنا) ظهور کند و از دهک (ضحاک) که بجای دجال است از زندان کوه دهساوند زنجیر بکشد اهورامزدا پیک خود نریوسنگ (غرسی) را بدشت سیستان فرستد و

پیکر بخواب رفته را بیدار کند و کوید دیگر خواب روان نیست، دشمن دیرین، ازدهاله دیگر باره بولیرانی ایران برخاست. گر شاخص با گرزگران خود پنبرد شتابد و ضحاک را بسکشد.

در همین گفتار در جایی که از گرزگار فریدون سخن خواهیم داشت، باز از ازدهاله (ضحاک) یاد خواهیم کرد. گفتیم دارو Dāru باید گرزی باشد که از چوب ساخته شده باشد زیرا همین واژه در اوستا و در پاسکریت بمعنی چرخت و چوب است و در فارسی واژه دار، بهمین معنی است. سفتی که باهیں واژه ساخته شده در اوستا بسیار دیده میشود و شباهه ببعای نمیگذارد که درو Dru یک کونه گرزی است از چوب. این صفت مرکب درشی دور Darshi-dru میباشد.

سروش که یکی از ایزدان بزرگ مزدیسن است همیشه با همین صفت خوانده شده، چنانکه در یسنا ۳ پاره ۲۰ و یسنا ۴ پاره ۲۳ و فرگرد ۱۸ وندیداد پاره ۱۴ و در سیروزه کوچک پاره ۱۷ و در فروردین یشت پاره ۹۹ و پاره ۱۰۶.

برای اینکه سخن دراز نگردد بیعاد آوری پاره ۲۰ از یسنا ۳ مسنده میکنیم: سروش پاک دلیر فرمانبردار اهورایی را که از گرز سخت برخوردار است، بنام خوانده، میستاییم.

همونین کی گشتاسب دوست و پشتیبان زرتشت، دارفسده همین گرز نیرومند خوانده شده. در فروردین یشت پاره ۹۹ آمده: « فرورد پارسای کی گشتاسب را میستاییم، آن مرد دلیر و از آینه برخوردار را، کسی که با گرز نیرومند (درشی درو) خود از برای دین راستی، راه آزاد جست و کسی که با بازوی توانای خویش پشت و پناه دین اهورایی زرتشت گردید ». باز در پاره ۱۰۶ همان فروردین یشت یکی از پارسایان بنام کرسن Karsana باد گردیده او نیز از گرز شکفت انگیز (درشی درو) برخوردار است.

نخستین جزء این صفت که در شی **Darshi** باشد خود جدا کافه در اوستا چندین بار مکار رفته و بمعنی تند و سخت و چالاک و گستاخ است و در پارسی باستان نیز، آنچنان که در سنگنیشته بهستان (بیستون) آمده بمعنی گستاخ و پر دل است. صفت «در شی درو» در گزارش پهلوی اوستا گردانیده شده به «شکفت زین Shkft-Zen»، یعنی ابزار چنگکی سخت و نیرومند پا سلاح نکفت انگیز.

در آین مزدیسنا، مهر که پاسبان پیمان و در پنهان کارزار پشتیبان چنگکاران است، بیش از ایزدان دیگر، بزین ابزارهای کونا گون آراسته است، بویژه ابزار هر گزیده او گرز است و از هردو گونه گرز که یاد کردیم بهره ور است و گرزهای این ایزد که پاسبان ایران زمین بوده، در مهر یست که در ستایش اوست و چنگکامه بسیار دلکش و پرشوری است، بسیار شاعرانه و مردانه یاد گردیده است.

در پهارهای ۹۳ - ۹۵ آمده: «مهر پس از فرو رفتن خورشید، زمین فراغناک را در نوردید. دو کرانه این زمین پهناور را پسوده، هر آنجه در میان زمین و آسمان است بنگرد. گرزی (وزر **Vazra**) بدست دارد که با سد و بندو گرده (Sata-Fshana) و صد تیغه (Sato-Dârâ) میباشد. آن را بسوی مردان (پیما فشکنان) فرود آورد [گرزی] که از فلز زرد ریخته شده و از زرسخت ساخته شده، استوارترین زین ابزار (Zaena) و پیروز مندترین زین ابزار است».

در مهریشت پاره ۱۰۱ آمده: «مهر پاک با یک زنش (زخم) گرز (کذا) اسب و مرد را باهم برآفکند (Aspa.vira.gan)».

در مهریشت پاره ۱۳۱ آمده: «در گردونه مهر یک هزار گرز (کذا) آهنین خوب ساخته شده، اقبال است که بتندی اندیشه [آدمی] پران و بتندی اندیشه، بسر دیوها (دیو پرستان) فرود آید».

در مهریشت پاره ۱۳۲ آمده: «در گردونه مهر یک گرز (Vazra) (زیبای سبل) پرتاب قهاده شده که صد بندو گرده و صد تیغه دارد، آن را بسوی مردان

فرو دارد. [گرزی] که از فلز زرد ریخته شده و از زرسخت ساخته شده، استوارترین زین ابزار و پیروزمندترین زین ابزار است که بتنندی اندیشه پر ان و بتنندی اندیشه بسردیوها (دیویرستان) فرو دارد.

پس از یاد کردن گرزهای گروهی از ایزدان و چندتن از یلان و ناموران ایش رسیدیم بگرزی که در داستان و در ادبیات ما گرز کاوسر خوانده شده؛ این گرز را آهنگران هنرور بفرمان فریدون (آفریدون) بیاد گاوی که او را شیر داده بود، ساختند.

این داستان در شاهنامه چنین آمده: ضحاک (آزی دهلو) در خواب دید که سه مرد جنگی بدوروی نموده، کهتر آن سه مرد که گرز کاوسر داشت، پاله‌نگ بگردن وی انداخته اورا بکوه دماوند کشید. ضحاک هر اسان از خواب بیدار شد، گزارش این خواب را از اخترشناسان و موبدان خواست. پدو گفتند، فریدون نامی که هنوز را بیده نشده ترا بر انداز دو خود بشاهی رسد. زند بمرست گرزه گاوسار بکیرت زار و به بندت خوار روز بانان در جست و جوی چنین کودی بودند. چون فریدون از مادر بزاده مادرش اورا از بیم ضحاک به نگهبان مرغزاری سپرد. در آنجا گاوی در هنگام سه سال بفریدون شیرداد:

human گاو کش نام برایه بود ^۱
دو این میان آبتهن پدر فریدون گرفتار کماشتگان ضحاک شد و همزرسش بخورد آن دو هاری که از دودوش ضحاک رسته بودند، رفت. روز بانان ضحاک آگاه شدند که نوزاد فریدون در مرغزاری پنهان است. پیش از آن که آنان با آنجا رسند، فرانک مادر فریدون فرزند را از آنجا بر گرفته، در البرز کوه بمره پارسا پی سپرد. چون روز بانان ضحاک پمرغزار رسیدند و کودک را نیافتد گاو برایه را کشتند و آنجه در آنجا یافتند از خانه و کاشانه همه را سوختند.

(۱) گاوی که فریدون را شیرداد، برمایون نیز خوانده شد:

ماده گاوان پاده اش هر یک

غزالوی

آن کمی گاو نکو بودش برمایون
دقیقی

شهر گان آمد چشم مملک اهریدونا

آنگاه که فریدون همچه ساله شد، بدیدار مادر شتافت و از تخم و نژادو خاندان خود پرسید، مادر آنجه رفته بود بدو گفت. فریدون بر آن شد که از خحائی کین بستاید. خحائی که همیشه بنام فریدون در بیم و هراس بود روزی دربار گاه خود مردمها از هر کشوری گرد آورد تا دادخواهی کنند و گواهی دهنده که بکسی بیداد وستمی فرفت. در میان آن گروه، مرد آهنگری بنام کلوه بدادخواهی برخاست و گفت هر چند شاه هفت کشوری، چرا باید مغز سر بر م بخورد دو مارانته برود. این میگفت و از آن باز گاه با پسرش روی برخاست.

از آن چرم کاهنگران پشت پایی
بپوشند هنگام زخم درای
همان کلوه آن برسنیزه کرد
کلوه بادرفش برافراشته بی فریدون رفت.

بیامد بدر گاه سالار نو
چون آن پوسته بر نیزه بردید کی
بیمار است آن را بدیپسای روم
فریدون آنک جنگ خحائی کرد. پیش از آنکه بجنگ برود به دو برادر کهتر خود، کیانوش و پرمايه فرمود:

یکی گرز فرمود باید گران

بیامد بدر گاه سالار نو
چون آن پوسته بر نیزه بردید کی
بیمار است آن را بدیپسای روم
فریدون آنک جنگ خحائی کرد. پیش از آمن آهنگران:

جهان جوی پر کار بگرفت زود
تکاری نگارید برخائی پیش
بر آن دست بر دند آهنگران
پیش جهان جوی بر دند گرز

وزان گرز پیکر بدیشان نمود
همیدون بسان سر گاو میش
چو شد ساخته کار گرز گران
فروزان بکردار خورشید برق

فریدون با چنین درفش و گرزی به پیکار خحائی شتافت و میگفت:
بکوبم نه بخشایش آرم نه مهر

سرش را بدین گرفته گاو چهر

پس از آن که بضمحایک دست یافت:

برآن گرزا گاوسر دست برد
خواست اورا بکشد اما:
بیامد سروش خجسته دمان
بکوه اندرون به بود بند او
مزیدون نیز چنین کرد و دماؤند بزندان افکند. در آینه مزدینا
نیز آمده که ازی دهک تاروز ظهور سو شیانت در بند خواهد بود. آنگاه که
زمجهیر بگسلد و بویرانی دست یازد، پل نامور گر شایب با گرز کران خود
آن ناپاکرا نابود کند.

گرزه گاوسر (= گاوسر) - گرزه گاوجهر - گرزه گاوردوی - گرزه گاو
رنگ که در شاهنامه بیوار بکار رفته و همه گویند گان پیشین ما فیز بکار برده‌اند،
همان گرزی است که آفریدون بیاد گاو بر هایه که اورا شیرداد و بیهای دایه
وی بود، ساخته شده بود.

یمجاست یادآور شویم در فشن کاویان، در اوستا (وستا ۱۰ یاره ۱۴) نیز
یاد گردیده و «گاش در فشن» - *Gāush - drafsha* خوانده شده است. این
در فشن که اختر کاویان هم خوانده شده با آن آغاز داشتند خود، در کارنامه
ایران نام و نشانی دارد. تا این در فشن بر افراشته بود، ایران هماره در کارزارها
پیروزمند بود و مایه دلگرمی جنگکاران بود.

پس از سرنگون شدن در فشن خجسته کاویان، زین ابزارهایی از جوهر و خوش
افتداد. چکاچاک گرز و شمشیر و آوا و بالک، کوس و کرنا و شیهه اسیان، به.
حلهله پا بر هنگان مبدل گشت. در فشن کاویان که در جنگ قادسیه بر پشت پل
سپید کوه پیکری بر افراشته بود، پس از کشته شدن سردار ایران و ستم پسر طرخ
هرمزد، بگفته شاعری بدهست عربی از قبیله نخع افتاد^۱. طبری در سخن از
آفریدون گوید: «آفریدون بهر جنگ بزرگ که رفتی آن علم ببردی و ظفر یافتی

(۱) نگاه کنید به خرد اخبار ملوك فرس شاعری با اعتماد و تفسیر گ چاپ پاریس س ۳۷-۳۹

واز پس او بدست ملوک عجم همی آمد و هر کسی چیزی بدان همی کردند از گوهر و یاقوت تا چندان چیزدر آن کردند که پوست ناپدید شد تا بوقت یزدجرد شهریار آخر ملوک عجم و آنرا درفش کاویان نام کردند و معنی درفش بهله‌ی علم باشد و چیزی تابان را در قشان خوانند زیرا که هر کاه آنرا باز کشادندی آن گوهرها فروزیدن گرفتی. چون مسلمانان خزینه ملوک عجم غارت کردند آن درفش پیش عمر بن الخطاب بماند پس بفرمود تا آن گوهرها بکشادند و آن پوست را بسوختند.^۱

این بود سر انجام درخشی که در زیر سایه آن، جنگ ابزارهای فولادین ایران میدرخشد. اما گرزه گاوسر : در میان پارسیان هند رسم است، در روزی که موبدزاده جوانی میخواهد کار موبدی خود را آغاز کند، پس از بجای آوردن آینه که «فابر» *Nabar* خوانده میشود به «درمهه» (آتشکده) در آمده، گرز کوچک گاوسر در دست راست دارد و در آنجا برخی از بخشها ای اوست راخوانده، پستایش و نیایش میپردازد.^۲

در فرهنگهای فارسی هشت واژه یاد شده که همه بمعنی گرز است و گویند گان پیشین ما آنها را بکاربردند، از آنهاست گوپال - کوپال - لخت - سرپاس - دبوس - یلک زخم - میل.

در فرهنگهای اسدی و صحاح الفرس و جهانگیری و رسیدی و سروری و برهان قاطع و مدیار جمالی و غیاث اللغات آمده گوپال یکی کوپال، لخت آهنین بود یا گرز باشد.

که پای آورد زخم کوپال من^۳

۱- بلعمی، ترجمه تاریخ طبری بااهتمام دکتر محمد جواد مشکور چاپ تهران ۱۳۳۷ س ۲۹-۳۰

۲- Religious Ceremonie by J. Modi Bombay 1922 p. 204.

۳- دولت اسدی و صحاح الفرس و در بسیاری از هاهنامه‌ها آمده. پای آورد زخم کوپال من درست این است: که پای آورد... آنجنانکه در چاپ مسکو آمده است. چنین مینماید که واژه کوپال باه کوه پاره یکی باشد. کوه پاره در فرهنگها یاد گردیده و بمعنی پاره و لفظی الکوه گرفته شده و در نظم و نثر هم بکار رفته است. آنجنان که بقیه در صفحه مقابل

خداوند کوپال و شمشیر و خود
برون تاخت با تیغ و کوپال و کبر
فردوسي

وزو بساد بر سام نیسم درود
ذگردان خاور سواری چو ابر

لخت ، گرز باشد و یا پاره از چیری .

دشمیش لخت لخت کشته بلخت
انوری

باد دستش قوی و از دستش

بلخت در شکنند آرزو بکاست سر
که هر که لختی از آن خورد سیر گشت از جان
کمال اسمعیل

این دو شعر هر دو معنی لخت را در بردارد.
لت ، لخت باشد .

کردن زدرسیلی و پهلو زدرات
لبیمی

ریشت زدرخنده و سبلات زدر تیز

میدانیم در زبانهای پیشین ایران چون اوستایی و پارسی باستان حرف لام نبود، بسیاری از واژه‌های بالام فارسی را که بتوانیم معادل آنها را در زبانهای باستانی باز شناسیم می‌بینیم با «راء» بوده . در بسا از واژه‌های ذبان کنونی ما را لام بهم دیگر مبدل می‌شود چون دروند والوند ، کرغس و کلفس ، سوفار و سوقال و حزاپنهای . دریلک رشته از واژه‌های فارسی «هاء» در آخر کلمه می‌افتد بایووه در گویشهای گوناگون ایران از آنهاست گیلکی . دو غارسی ادبی هم اینکونه واژه بسیار است چون پاده و پار، گاه و گا، پادشاه و پادشا، گیا و گیا، خروه و خرو و چراپنهای . بنابراین اگر کوه پار کویال شده باشد، ایرادی نداده . از ایشکه کوپال بمعنی گرد گرفته شده، ناگزیر معنی مجاذی واژه است همچنین است لخت که بمعنی پاده‌ای از چیز بزر گتر است . لخته و لختک با کاف، تصفیر بمعنی پاره کوچک در هاشتماه چندین بار بکار رفته است . لخت نیز بمعنی مجاذی، گرز خوانده شده است . گرز همیشه گران و سنگین تعریف می‌شود تا بجهاتی که پاره‌ای از کوه گردیده و بهیشت شکوه‌منه کوپال در آمد . است گویا واژه ات همان لخت باشد که حرف «خاء» از آن اقتاده است، پکی گرد دارد چو یک لخت کوه می‌تابد اندو میان گروه (فردوسی) بگفت ادی شیر «الله، الْهَمَّ الظِّلْمَةَ مُرْبَلَتْ دَبَّهَ ضَمَّ تَاهَلتْ، تَبَرَّزَدَكْ، مَرْبَلَتْ».

زلفت مشان تعیان در قتل آدمیست دشمن بخفته است به بیرون زدالت
عجده

ز تازیا نه خشم اشارتی کافیست بر زم خصم چه حاجت و رایه نیزه ولت
شمس فخری

سر پاس ، لختی باشد که جنگیان دارند. آلت حرب است و معنی پاسخان
هم آمده ؛ سر پاش باشین نیز به معنی گرز کران است و بعربی عمود خوانند.
تفهیر سین و شین به مددیگر در فارسی بسیار دیده میشود. سر پاش باید از مصدر
پاشیدن یعنی از هم پاشیدن و پرشان کردن باشد و این یادآور واژه زبان فرانسه
است که گرز را سر شکن (Casse-tête = Messue) هم خوانند.

دل سر کشان پر زوسایی بود همه گوش بر بانگ سر پاس بود
فردوسي

تو چگونه رهی ز دست اجل بر سر تو همی زند سر پاس
عنصری

دبوس ، این واژه در بسیاری از فرهنگها فارسی داشته شده و به معنی گرز
گرفته شده. دبوس یا تشدید «با» مغرب آن یاد گردیده، است و جمع آن دبابیس
است. تکارنده آن را در مغرب جواهیقی و جمهرة اللغة این درید و در چند
کتاب دیگر در این ذمینه نیافتنم جزاینکه ادی شیر در کتاب الالفاظ الفارسية
المعرفة گوید : الدبوس مغرب فارسی است .^۱

در زبان عامیان ماه تپوز، به معنی گرز است. چیزی که ایرانی بودن این
واژه را میرساند این است که در ایران زمین بزرگ در موارء النهر ، میان
سمونه و بخارا چایی بنام دبوسی یادبوسیه یاد گردیده است.

در این خردابه واصطهاری و یاقوت و در حدود العالم باین دژه میخوردیم.
یاقوت در معجم البلدان گوید : دبوبیة بلید من اعمال الصد من ماوراء النهر ،

^۱) ادی هیردیسی استهای کلدانی و انشتمانی بود از بین النهرین که دو ماه اوت ۱۹۱۵
گشته هد.

عبارت فارسی حدودالعالم این است: «کرمیه، دبوسی، ربنجن، شهر کهایی اند
اندر سند براه سمر قند

واژه دبوس در گفتار پیشینه میان ما بکار رفته:

زخم دبوس تو کوه بلند شود خاک نعل سرافشان سند
فردوسی

چون زندبر هرمه شیران دبوس شخصت من چون زندبر گردان عمود گاو سار
منوچهری

عربهای بدوي عراق و سوریه دبوس دسته کوتاهی که سرش به تیر اندازده
و سخت است، دارندو آن راه واحد یمومت، نیز خوانند. این نام گویاست که
آن گرز به یک زمش وزخم میکشد و میمیراندو نیازی بخورد آوردن زشن دوم
نمیست. واحد یمومت بخوبی یاد آور گرزه یکه زخم سام است. این گرز جان ستانی
است از آن سام، آنچنانکه گاو سار از آن فریدون بود. در داستان آمدن سام
بنزد منوچهر در شاهنامه آمده:

چو برخاست زان لشکر گهن گرد رخ نامداران ما گشت زرد
همین گرز یک زخم برد اشم سپه راهمان جای بگذاشم.
پس از دو شعر دیگر آمده:

چوبستنید کر کوی آوازن
همان زخم کویال سر باز من باز در داستان کلوس آمده:

می و گرز و یک زخم میدان جنگ نیامد چراز تو کسی را بچنگ
در پایان گفتار گرز باید گفته شود که واژه میل هم بمعنی گرز گرفته شده
است. میل از زبان یونانی بربان فارسی در آمده است. در زورخانها میل که
یکی از ابزارهای ورزشکاران است، چیزی جز گرز نیست. میل Mil در زبان
هرانه گرزی است که ورزشکاران بکار برند.

همینکهای فارسی نیز واژه کباده، بمعنی کمان یاد گردیده است.
فرهنگ کهای فارسی نیز واژه کباده، بمعنی کمان یاد گردیده است.

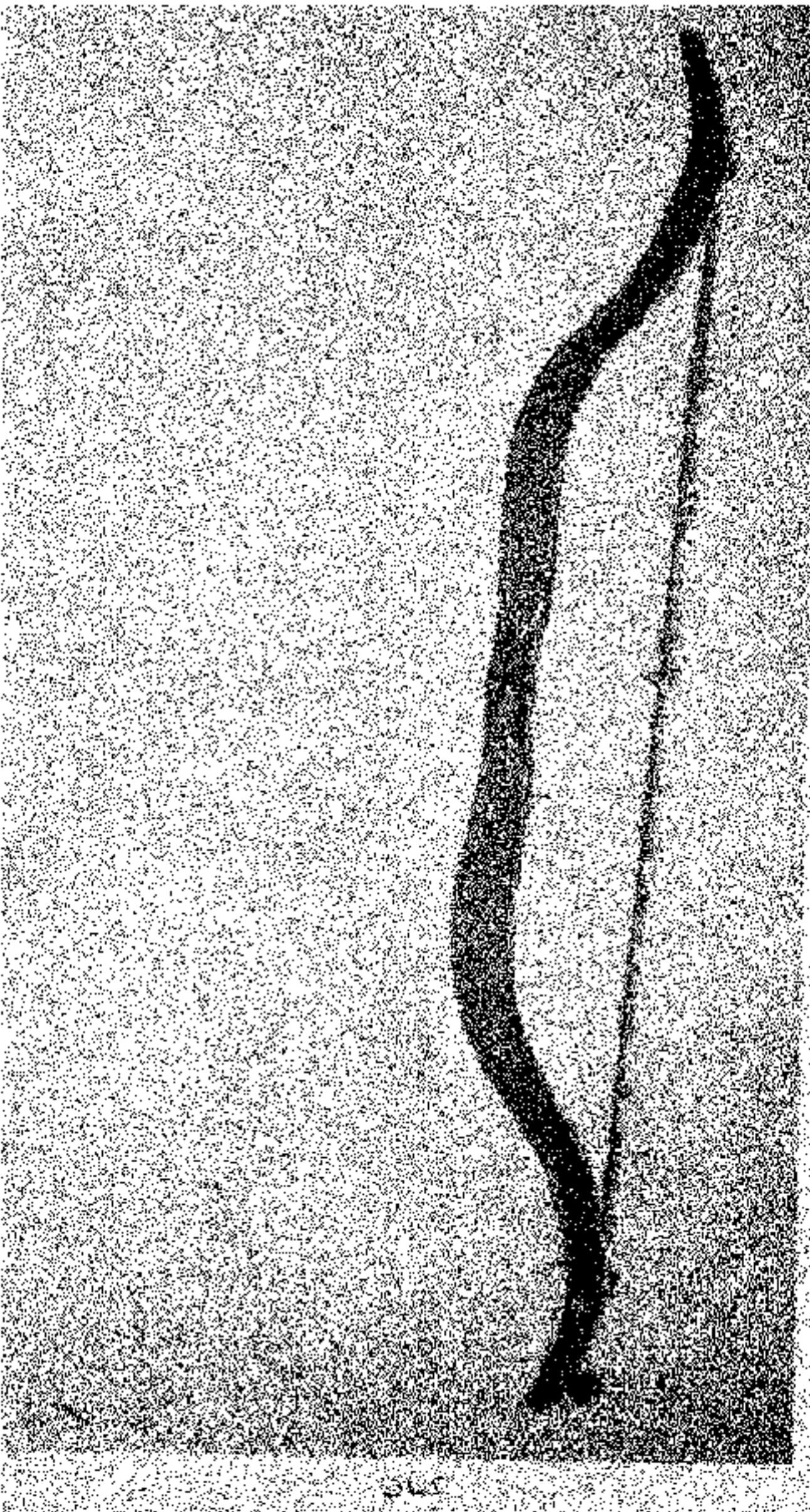
(۱) در شاهنامه چاپ تهران، چروخیم جلد دوم ص ۴۲۱ چنین تصویح شده: «همان
ذخم کویال سریال من و این درست نیست باید سریال باشد».

کمان در اوستا ثنور یا ثنون Thanvar = Thanvar خوانده شده است . چند واژه در اوستا داریم که بدوقوهیست آمده از آنهاست همین ثنور و کرشور Karshvar که کروشون Karshvan مام آمده و در فارسی کشور گوییم . زفر Zafar و همیشت دیگر ش زفن Zafan و در فارسی زفر شده بمعنی دهان یا پوزه نس و جزاینها .

ثنورقی Thanvareti هم صورت دیگری از این واژه و بمعنی کمان در اوستا چندین بار باد گردیده است . تنج Thani که در اوستا جداگانه بسیار بکار رفته ، بنیاد این واژه است و بمعنی کشیدن است ، چون کشیدن اسب گردن را (مهر یشت پاره ۱۳۶ ، ارت یشت پاره ۱۲) ، شمشیر یا کارد از قیام کشیدن (فروردین یشت پاره ۴۵) همین واژه است که با جزء فرهختن ۱۰ ، آهنجهیدن و با جزء « فرا » که آنهم پرفیکسی است ، در فارسی واژه های فرهختن و فرهنجهیدن و فراهختن بجای مانده است . فرنگ و فرهخته (ادب یافته و تربیت شده) از همین ریشه و بنیاد است ، آنچنان که از Educo که در لاتین بمعنی کشیدن است واژه Education در آمده است .

تو آن ابری که ناساید شب و روز زباریدن چنان چون از کمان تیر دقیقی

چون کمان بی تیر بکار ناید و نه تیر بی کمان . اینک چند پاره از اوستا را که کمان و تیر وزه کمان باد شده بر میشمیریم .



تیر (ایشو Ishu) خوانده شده و بیشتر از کمان یاد گردیده . (هرمز دیست پاره ۱۸)

در اینجا تیر (ایشو) با چند جنگ ابزار دیگر چون اکو Akavo و چکش و کارد و گرز و سنگ فلاخن باهم آمد و گفته شده هر که نامهای خداوند را از برخواند، هیچیک از این ساز و برق که جنگ بدوسکار ساز نباشد.

مهر بر اسب اسفید فشسته ، نیزه تیز (تیزی Tizi) بلند چوبه بر گرفته و از تیر و درزن ، برخوردار است ، (مهریشت پاره ۳۹) تیرهای به پر شاهین هر شانده دشمنان با آماده نرسد هر چند که از ذه (جیا Jya) ۱ خوب و چست پرواز کیرد ، اگر مهر از آنان آزده باشد . در مهریشت پارهای ۲۴ و ۳۹ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ آمد : در کردونه مهر هزار کمان خوب ساخته شده

(۱) ذه، بیا Jya در سانسکریت نیز جیا مغرب آن ذیق آنرا نیز چله خوانند و آن دیسمانی تابیده شده از دوده یا نخ ابریشم و جزاینها، واژه دیگر که به ذه گوzen گردانیده شده در متن سناور Snavar آمد، و در سانسکریت هم سناون Snavan گویند بجای گوzen در متن Gavasna آمد، و آن باید جانودی باشد که از رگ و پیش آن و یا از یوست و رووده آن ذه کمان ساخته میشد داین یادآور این شعر شاهنامه است:

چو سو فادش آمد به پهنای گوش	ذهرم گوزنان برآمد خروش
ماله چایی کمان را بدست	بعزم گوزن اندر آورد شست

که زه آن از زه گوزن میباشد، نهاده شده، در مهر یشت باره ۱۲۹ آمده: «در گرد و نهاده مهر هزار تیر به پر کر کس در نشانده زرین سوفار که با چنگک استخوانی آراسته است، نهاده شده، بسا چوبه آنها آهنین است و به قندی اندیشه آدمی پران بسردیوها (پیروان خدایان پیش) فرود آید.»^۱

در فر گرد ۱۴ وندیداد باره ۹، در آنجایی که از برای توزش کنایی، بایددوازده جنگ ابزار، بجنگکاران داد گوید: «نیجم، کمان دان باقی کشی که سی تیر آهنین ناولک دربر دارد»^۲ کماندان در فارسی فیز کمان، چوله خوانده شده:

زبهر جنگ دشمن دست نابرده بزه گردد
غلامان ترا هزمان کمان اندر کمانچو له
فرخی

آنچنانکه دیده میشود در اوستا از ابزارهای جنگی بسیار شاعرانه سخن رفته و مانند چکامه های رزمی از آنها نام گردید و بیزه از کمان و تیر و آنچه از آنهاست یاد گردیده است.

در هر جایی ازاوستا که واژه تنور یا نتون آمده در گزارش گردانیده شده به سنور Sanvar و در توضیح افزوده شده: کمان. در همه نوشتهای پهلوی این جنگ ابزار کمان خوانده شده. واژه سنور همان واژه اوستایی است ث (th) اوستایی در پهلوی و پارسی «سین» یا «هاء» یا «نا» میشود چون

- (۱) بهیر کر کس در نشانده: کهر کس پرن Kahrkasa - Parana :
 تهمتن به بند کمر برد چنگ گوین کر دیک چوبه تیر خدنگ
 خدنگی بر آورد پیکان چو آپ نهاده بر او چار پسر عتاب
سوفار = سوفال، دهان تیر باشد و آن جایی است از تیر که چله = زه کمان دو آن بند کنند. در متون اوستایی بجای آن ذفر Zafar آمده، واژه ای که در فارسی نیز ذفر گوییم و بمعنی دهان یا نس و پوزه است چنگک استخوانی: سروی - ستی - sti - .
 (۲) کمان دان ذمنو: Zaenu، آهنین ناولک: ایواغر ayo - aghra در گزارش پهلوی اوستا (ذند) اسنین سر Asenen Sar آهینن سر.
 در تاریخ طبری هم آمده که در هر نیام دو کمان با ذه و سی چوبه تیر باید باشد:
 «بعضی غیها غسان بو تریها و تلشین نشایه»

(۳)

پوشر Puthra پسر، میثرا Mithra مهر، ثوکش Thvaxsh تختیدن — کوشیدن واژه تیر در فارسی از قیکر Tigra پارسی باستان است که در اوستاقیفر، Tighra هم نیایند و این نباید مثبته شود با نام چهارمین ماه از سال و با نام سیزدهمین روز از ماه که تیر خوانده میشود. این تیر از نام فرشته باران است که قیشتريه Tishtrya نامیده میشود. او یکی از ایزدان بزرگ مزد و سناست، او فرشته پاسیان باران است، ماه و روز تیر بنگهبانی او سپرده شده است. جشن تیر کان یکی از جشنهای بزرگ ایران باستان بوده و هنوز هم در «ستگره» در دو زیستگاه تیر ماه، جشن (گوش Gusha) با آینه و میزهای گرفته میشود.

بیکفتة نامه پهلوی بند هش (فر گرد ۷۶) درز دو خوردا یزدباران با هماوردان
نابکار چون دیوسپنجه کر Spinckor و دیواپوش، آتش (وازیسته Vazishta
آذرخشن، بر ق مقصود است) از گرز تیشرتر شراره بر کشد وازین زخم گران
خروشی از نهاد سینجه کر بر آید و جان بسپرد. این خروش همان تندر (رعد)
است که هنوز هم پیش از بارندگی شنیده هیشود. پس از پیروزی تیشرتر باران
فرو بارد و کشتزاران آریایی سیراب گردد. گذشته از اینکه فرشته بخشایش
باران در فارسی تیراست، نام تیشرتر هم در ادبیات مابجای هاند، اما بغلط بشتر
یاد گردیده است. در لغت فرس اسدی و صحاح الفرس آمده: «بستر نام میکائیل
است»، دقیقی گوید:

بشتراو خوانم شرک است او جو توکی بود به کاه عطا
در مجمع الفرس سروری یک بار در بابالهاء آمد:

و پیشتر نام حضرت هیکاتیل است. همایش شاعر گویند:

کرچه پشت را عطا باران بود مرتوا در و کمپ-ر باشد عطا

(این شاعر نیز دقیقی است) کذافی التحقه، اما ابو حفص سعدی بستر را معنی ابر آورده و همین بیت مرقوم را باستشهاد آورده. دگر باره سرویری در باب التاء آورده: «تیشتر نام حضرت میکائیل باشد و این لغت در باب ماه نیز آمده».

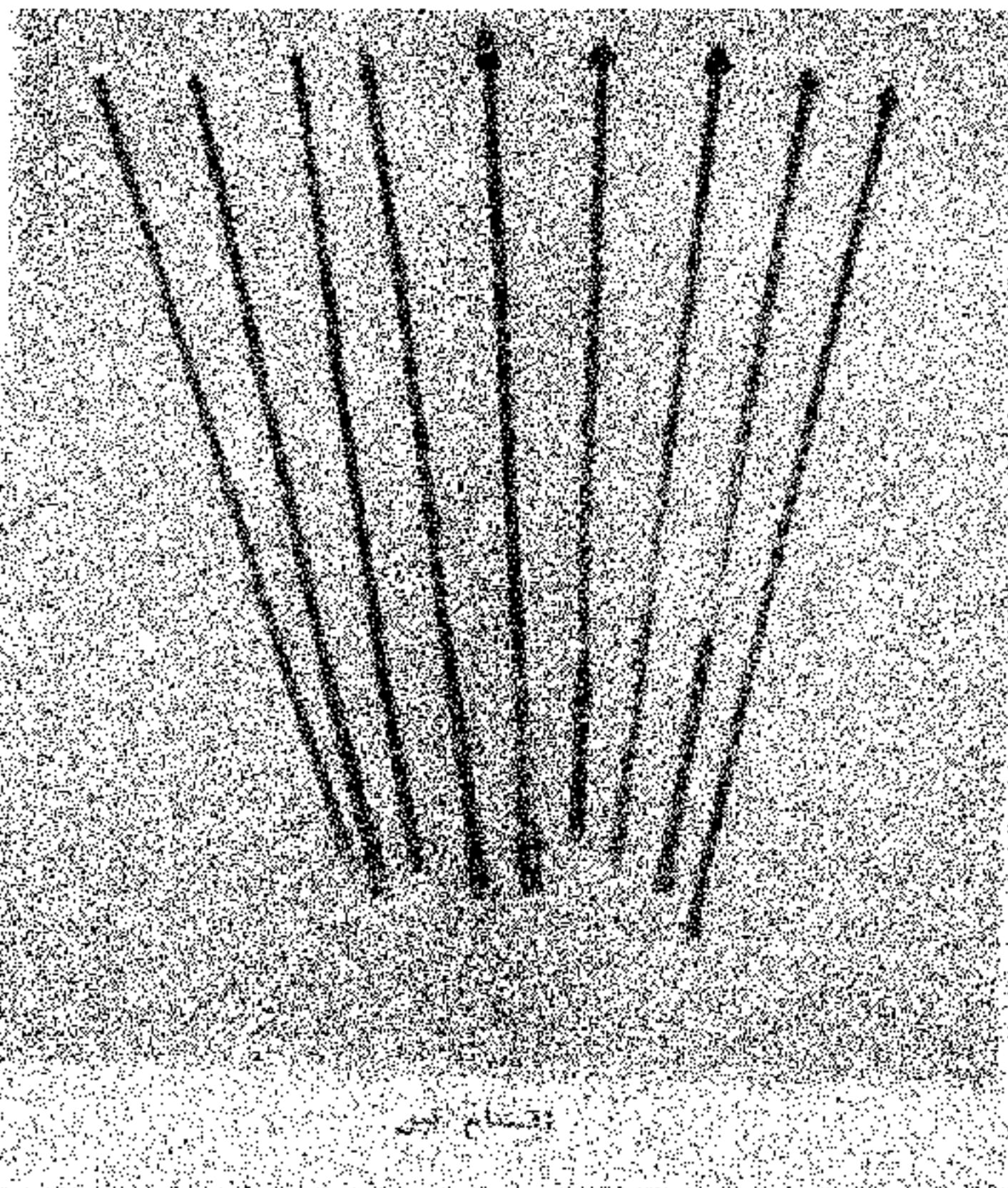
شک نیست که نام فرشته باران باید تیشتر باشد و دقیقی هم تیشتر آورده. از آنچه کفته شد نام ماه و روز تیر باوازه تیر که مکنی از ابزارهای چنگکی است پیوستگی و خویشی ندارد. تیری که سخن مادر آن است، گفتیم در اوستا ایشو Ishu میباشد.

تیر آرش کمان‌گیر آنچنان‌که گرز آفریدون در داستانه‌ای مادرخور یادآوری است، این‌یک با گرز خود ایران را از ستم اژدهاک، شهریار بیگانه برهاند و آن دیگر با تیر خود تورانیان را از سر زمین ایران براند.

در قیریشت دوبار از تیشتر یادشده: در پاره ۳۷ آمده: «تیشتر ستاره را بومند و فر همندرا میستاییم که قندبسوی دریایی فراخکرت (دریایی گران = خزر) تازد مانند آن تیر Tighra در هوایران که آرش بهترین تیرانداز آریانی از کوه امیریوشتوت Airyoxshutha بسوی کوه خوانوت Xvanvart انداخت».

باز در پارهای ۳۸-۳۷ آمده: «تیشتر ستاره را بومند و فر همندرا میستاییم که چست بدان سوی گراید و چست بدان سوی شتابد، قند و قیریوشتوت بسوی دریایی فراخکرت تازد، مانند آن تیر در هوا پران که آرش، بهترین تیرانداز آریانی از کوه امیریوشتوت بسوی کوه خوانوت انداخت. آنکاه اهورامزدا بآن تیر جان بدمید، امشاسبدان و مهر از برای آن راه آمده ساخته واژپی آن اشی (Ashi فرشته توانگری) نیک و بزرگوار و پارندی (Parendi) فرشته بخشایش و گشايش) بسکردونه سبک و چست برمد، از پی آن روان شدند تاینکه آن تیر بکوه خوانوت فرود آمد».

این داستان بسیار شورانگیز بخوبی میرساند که تابعه اندازه ایرانیان به میهن خود دلبتگی داشتند. این داستان را که در اوستا فقط با آن اشاره شده طبعی در تاریخ الامم - بلعمی و شهابی در غرر اخبار ملوک الفرس و



دینوری در اخبار الطواو و ابو ریحان پیر و نی در آثار الباقیه و مجلل التواریخ و گروهی از نویسندگان دیگر وابن الائیر نقل کرده‌اند.

همه‌ئین در ادبیات تیر آرش چای خود را باز کرده، در همه جا ز آن سخن رفته است. فخر الدین گرگانی در داستان ویس ورامین گوید:

که از ساری بمردانداخت یک قیر
همی هر ساعتی صد تیر پر قاب
که سد فرنگ بگذشتی ذساری

دو چشم از کین دل کرد و چو آتش

چنان کز نوک غمزه قیر آرش

از جیب فلک کلید تدبیر افتاد

در مرکه پیکان و پراز تیر افتاد

این داستان را آنچنان که در آثار الباقیه آمده ترجیحه اش را درینجا می‌آوریم.

ابوریحان در آثار الباقیه در ماره جشن تیر گان چنین گوید:

آنگاه که افراسیاب بکشور ایران چیر گشت و منوچهر را در تبرستان بستگنا انداخت بر آن شدند که مرز ایران با پرش تیری شناخته شود. درین هنگام فرشته نگهبان زمین پسندار مذخود را پنماود و گفت تیر و کمانی آنها که در اوستا آمده بسازند. پس از آن آرش را که مرد آزاده و دانا و دیندار بود برای انداختن آن تیر بیاورند. آرش بر هنر شد و گفت ای پادشاه و ای مردم به تنم به کرید مرا ذخیری و ناخوشی نیست اما میدانم پس از رها کردن تیر پاره پاره شده، فدای شما خواهم کرد. آنگاه بنیروی خداداد، تیر از چله کمان رها کرد و هماندم جان سپرد. خداوند بفرشته باد فرمود تا تیر را نگهبانی کند تا از کوه رویان بدورترین جایی در خراسان زمین (شرق)

۱- گوراب = جوراب جامی است دو دوازده فرنگی جنوب همدان.

فرود آورد. آن تیر در فرغانه به بن درخت گرد کان که در جهان بزرگتر از آن درختی نبود پنجه است و همانجا مرزا ایران و توران گردید. گویند از آنجایی که تیر پرتاب شد و تا با آنجایی که فرون شست، هزار فرنگ است. در چنین روزی بود که جشن مهر کان گرفتند.

بروایت دیگر این جنگ میان ایران و توران در روز گارنودرو افراسیاب در گرفت و سازش میان این دو کرده در روز کارذو (زاب) بوده. آنچه درین ماره در تاریخ تعالیٰ آمده و ما آنرا کوتاه میگیریم این است:

میں از مر که منو چهر افراسیاب آهنگ ایران کرد و این در روز گارنودرو سر منو چهر بود. اشکر افراسیاب به تبرستان رسید. نود در آنجا با گروهی از سران سپاهش گرفتار و کشته شدند. بزر کان ایران زو پسر تهماسب را که از خاندان فریدون بود بشاهی برداشتند. آنگاه بمناجی پیکها از افراسیاب سازش و آشتی درخواستند و بر آن شدند که لشکر توران باندازه پرش تیری از خاک ایران دور شود. آرش کمانگیر را برای این کار بر گزیدند. تیر او از درخت بیشه و بیزهای بر گزیده شده بود و بر آن از بال شاهینی بود از کوهستان و بیزهای و پیکان آن تیر هم از کان و بیزهای ساخته شده بود.

زندگی این تیر انداز بیان رسیده بود اما خداوند او را برای چنین روزی نگهداشت بود. او در تبرستان بر ذبر کوهی سر بر کشیده برآمد، تیری که خود افراسیاب در آن نشانی گذارد بود، از کمان رها کرد و هماندم جان سپرد. و این در هنگام برخاستن خورشید بود. تیر از تبرستان بسوی بادغیس پیرواز درآمد. خداوند بفرشتهای فرمود که آن تیر را همراهی کند و بسر زمین خولم در بلخ فرود آورد. آنگاه که تیر فرود آمد، خورشید هم فرون شست. آن تیر را از خولم به تبرستان نزد افراسیاب فرستادند چون آن را با همان نشان خود بدید در شکفت هاقد که چگونه این همه راه به پیموده، اما قیادست از پیمان خود سر پیجود، ناگزیر همانجا بی که تیر فرود آمد، مرزا ایران و توران گردید.

در یک نامه کوچک پهلوی که «ماه فروردین روز خرداد» خوانده شده دریند ۲۰ آن آمده:

• ماه فروردین روز خرداد، منوچهر و آرش شیالشیر، زمین از افراسیاب تورانی بازستاد. ۱

آرش در اوستا ارخش Erikscha خوانده شده، حرف «خ» در بیانی از واژه های فارسی پیش از حرف «ش» می افتد چون ارڅختر و اردشیر، خشتر و شهر، آخشتنی و آشتی، خشی و شب و جز اینها.

در مجلد التواریخ این تیرانداز، آرش شیوا قیر خوانده شده است.

شیوا تیر صفت است یعنی قند تیر. در خود اوستا خشتویوی ایشو Xshvivi ishu صفت آورده شده از برای ارخش (آرش) همچنین خشتو تو تو Xshvaevā صفت است که خود جدا کانه در اوستا بسیار بکار رفته و بهمین معنی است و در گزارش بهلوی، شپاک shēpak شده و در فارسی شیوا = شیما گوییم یعنی چست خیز نده و قند رو نده چون مار شیما و قیر شیوا.

سر دیوار او پر هار شیما
جهان از فخم آنها ناشکیبا
غیر کر گانی

همین مایه اشتباه نویسنده بر هان قاطع شده و گوید: «شیما هار افعی را گویند» و باز گوید: «شیو کمان تیراندازیرا گویند» و باز آورده: «شیوا یعنی فصیح و بلیغ باشد». این سومی رادرست یاد کرده. شیوا زبان کسی است که در گفتار خود تند و چست است.

در مجمع الفرس جلد دوم آمده شیوا فصیح بود.

ابو شکور گوید:

پیاید فیلسوفی بخت شیما
گذشته از نوشه های فراوانی که در مترا در دست داریم چه تاریخ و چه داستان، سخنواران ما نیز در نظم از آرش بسیار یاد کردند.

بجا بود ازین دلاور تیرانداز که در داستان گرانایه ما نمونه ای از میهن خواهی یاد گردیده بیش ازین سخن میداشتم اما باید درین گفتار با این اندازه بسته کنم. در پایان باید یاد آور شوم واژه آرش که یعنی مخفی گرفته

۱ - نکام به یادنامه مکری ص ۷۴۹

شده و در برهان قاطع و این‌چمن آرا باز کو شده و از واژه‌ای ساختگی کتاب دساقیر است که هیچ ارزشی ندارد.

در داستان‌ها تیزی که از کمان آرتش جست، مایه رستگاری و آزادی ایران زمین گردید. ایرانیان در سواری و تیراندازی بلند آوازه بودند، همیشه از چابک سواران و تیراندازان چیر دست در فبردها پاد گردیده است دومین پادشاه ماد، فرورتی خواست که یکسره دست آشوریها را از ایران کوچاه کند، باین امید لشکری آراست و بسوی کشور آشور روی آورد، اما چنگکاوران وی هنوز چندان ورزیده و آزموده نبودند و از ابزارهای خوب چنگی هم بهره نداشتند؛ ناگزیر نتوانستند در برابر هماوردان زبردست و کار آزموده پایداری کنند فرورتی در این نبرد در سال ۶۳۳ پیش از میلاد مسیح بخاک و خون غلتید و گروه انبویی از چنگکاورانش کشته شدند.

هو و خشتر Huvaxshatra (Kyaxares) پسر فرورتی که از کشور گشاییان نامور ایران و بنیاد کنار شاهنشاهی بزرگ (امپراتوری) میهن ماست، دریافت که شکست پدرش از کجاست. این سومین شاهنشاه ماد که بعنوان فرشته پیروزی یا ایزد چنگ (ورثرن - Verethroghni = بهرام) خوانده میشد، کوشید که چنگجویان خود را ورزیده تر و از ساز و برگ چنگی بهتر بخوردار کند. پس از چندی با سواران چالاک و کستاخ و کمانداران ورزیده و نیزه‌وران زبردست آماده کارزار گردید^۱. آشور در سال ۶۱۲ پیش از میلاد از زخم پیکانهای جان ستان ایرانیان برآفتاد و پایتخت بزرگ آن نینوا با خاک یکسان گردید. در روز گار هخامنشیان که شاهنشاهی ایران فراغدا و قمر گردید، چکاچاله گرز و شمشیر و قرنکاتر نگزه کمان از آوا و خوش نیفتاد و قیر از پرواز نماند. کز نفوون در کورشنامه گوید: «کودکان پارسی از خرد سالگی کمان کشیدن و نیزه اندختن می‌آموزنند و این ورزش تاشانزده و هفده سالگی پایاست.^۲

1-Histor of the Persian Empir by olmsteat 1948 P.3

از برای برعی از زین ابرارها نگاه کنید به ص ۷۰ معان کتاب.

۲ - کز نفوون - کورشنامه ص ۱-۲

هر و دت و چند تن از نویسنده کان دیگر بونانی گویند : « ایرانیان از پنج تا پیست سالگی بفرزندان خود سه چیز می آموزند : سواری ، تیراندازی و راستگویی » .

استراابو Strabo که در سال ۶۳ پیش از میلادزاده شد و در سال نوزدهم میلادی در گذشت و همزمان اشکانیان است از ایرانیان روزگار فرمانروایی پارتها گوید : « آیین شکار ایرانیان این است که پسنه پشت اسب برآمده نیزه هی اندازند و با کمان و کمند شکار میکنند . ایرانیان از پیست تا پنجه ای سالگی بکار لشکری میپردازند چه پیاده و چه سواره ، آنان با بازار گافی و داد و ستد کاری ندارند ، زیرا ذه چیزی میخوردند و نه چیزی میفروشنند . این جنگکاران از سپر گردی برخوردارند و یا کش تر کش به پهلو آویخته و تبرزن و کارد هم با خوددارند . کلاه خود بلندی بر سردارند که هائند بر جی بر افرادشته است و زرمهشان دارای پولکهای پولادی است ، سردارانشان هر کدام کمان و کمندی دارند » .^۱

چابک سواران و تیراندازان چیر دست پارتها در کارنامه ما نام بردارند بسا در کارنامه رم و جنگکهای سخت ایران و دم از تیرهای سهمگین آنان یاد گردیده است^۲ ، در اینجا همه را بر شمردن سخن را بدراز خواهد کشاند . ایرانیان که هماره در پنهان کارزار از نیزه و ران و کمانداران خود یاد کارهای خوب پهلوانی و پیروزی داشتند هیچگاه آنها را از دست ندادند . در یک نامه پهلوی که خسرو گوانان وریتك خوانده شد ، ریتک (ریدک) که از یک خانواده آزاده و بزرگ است هنر های خود را بر میشمرد و به خسرو پیروز پادشاه ساسانی چنین گوید : « استادی من در سواری و کمانداری ، آنچنان است که سوار هماورد ، باید بسیار خوشبخت باشد تا بتواند از قیر من جان بدربرد آنچنان در نیزه وری ورزیده ام که سوار هماورد باید از بخت برگشته باشد که بانیزه و شمشیر خود به نبرد من درآید . در گوی و چوگان باندازه ای

1-Strabo XV 3 18-19

2-Parthia by George rovelinson London 1893 P. 397-403

و رزیده ام که دیری نباید تا به ما ورد خویش چیره شوم . در گرزاندازی و بکار بردن پیکان و چکش ، نیز استادم ^۱ .

در پارینه نوشتیر و نیزه را بزر آغشته می‌کردد تا کار سازتر گردد . این زهر پا از گیاه شوکران که بینخته هم خوانده شده ، گرفته می‌شد یا از یک گیاه زهر آگین دیگر چون تاتوره . آنچنان که بومیان امریکا از برای آب دادن تیر خود زهری از گیاه قاباک (توقون) فراهم می‌کردند ^۲ .

ترکش : گفتیم در فر گرد چهاردهم و قدیمداد پاره ^۳ و ازه ^۴ اکن Akana به معنی ترکش است . در اوستا جز همین یکبار دیگر با آن بر تیخوریم . در گزارش اوستا ، گردانیده شده به کنتیر Kantir . این ازه در زبان فارسی بجای نمانده اما در پهلوی بسیار رایج است . در نامه « یادگار زریران » در پاره های ۶۸ و ۷۶ و ۷۷ بکار رفته است ^۵ . این ترکش یا تیردان بگفته اوستا ، گنجایش سی چوبه قیر باید داشته باشد .

در عربی جعبه به معنی ترکش است .

ز پیکان پولادش آتش نجست
سعده

کمر بست و ترکش پراز تیر گرد
فردوسی

چنین ترک و شمشیر و ببر بیان
فردوسی

سپردار و با تیرو ترکش بندند
فردوسی

غمی بد دلش ساز نخجیر گرد

ابا ترکش و گرز بسته هیان

پیاده بکسر دار آتش بندند

آنچنان که خفاجی در شفاء القلیل گوید : « ترکش کجمعۃ مقر الہام عربہ - المولدون ». جمیع آن تراکوش ، در زبانهای اروپائی نیز ترکش در ایتالیایی

۱- خسرو و گواقان و ترجمه اوتوالا Unvala پاره ۱۱-۱۲

۲- نگاه به مرورد نامه ص ۱۰۲ و ۹۴

۳- یادگار زریران ترجمه کیجر Geijer

شده Turcasso و در یونانی معمولی Tarkasin یا ^¹Carquois

در نوروزنامه، کتابی که به عمر خیام بازخوانده شده فصلی (ص ۳۹ - ۴۳) درباره تیر و کمان دارد آنچنانکه فصل پیش از آن (ص ۳۴ - ۳۸) از شمشیر یاد میکند. درین فصل شمشیر مطالب سودمندی ندارد جز اینکه گفته شده: «نخستین گوهری که زکان بیرون آوردند آهنی بود... و نخست کس که ازوی سلاح ساخت چمشید بود. شمشیر چهارده کونه است یکی بیانی، دوم هندی پنجم قصبه‌ی، دهم دستی، یازدهم مصری، چهاردهم قراجوری.» اما در فصلی که از تیر و کمان سخن میدارد چندجمله آن را که در آنها چندوازه دیده میشود در اینجا هی آوریم:

«نخست کس که تیر و کمان ساخت کیومرث بود و کمان وی بدان روز گار چوبین بود بی استخوان، یکپاره چون درونه حلاجان و تیروی گلکین با سه پر و پیکان استخوان، پس چون آتش و هادان بیامد بروز منوچهر کمان را پنج پاره کرد هم از چوب و هم از فی و به سریشم بهم استوار کرد و پیکان آهن کرد... بهرام گور کمان را با استخوان مار کرد و بر تیر چهار پرهاد و کمان را توز پوشید... و وزن کمان بلند ترین شصده من نهاده‌اند و مر آن را کشکنجیر خوانده‌اند و آن مر قلعه‌هارا بود و فروقرين یك من بود و مر آن را بهر کودکان خردسازند و هر چه از چهارصد من تا دویست و پنجاه من چرخ بود و هر چه از صدم من فرود آید تا بتصد من نیم چرخ بود، و هر چه از صدم من فرود آید تا بتصد من از کمان بلند بود... انواع کمان هرج مر او را نام چرخ است سه است: بلند است و پست و میانه همینهاین انواع تیروی است: دراز و کوتاه و میانه. دراز پافزده قبضه، میانه ده قبضه، کوتاه هشت قبضه و نیم^۲.»

در توضیحات آورده شده: ص ۱۱۵ توز، پوست درخت.

قرارجوری قلعی نوعی شمشیر، مراد از قلع هندی فولاد هندی است.

1-Les mots français dérivés de l'arabe par l'armement beyronth

۲- نوروزنامه عمر خیام - چاپ تهران ص ۴۳-۳۹

کمان و تیر آنچنان که فلاخن، از زین ابزارهایی است که هماور دان دور از هم دیگر در فجرد بسکار میبرند و گرزو کارد از برای نیرد نزدیک بهم و پا جنگ تن بتن بود.

فژد یونانیان در روز گاران پیشین، کمان از دوشانع بزرگ کاویش که درین بهم پیوسته است، ساخته میشد. پس از آن کمان را از چوبهایی که خمیده میشد ساختند و تیر را از نی و نوک آن را با آهن و پولاد ساختند.^۱

وازشانع آهو و یاشانع غزال (در فرنگیها آمد) که بمعنی کمان تیر اندازی گرفته شده، گویای این است که در روز گاران پیش در آغاز کمان از شاخهای کوزن و آهو و این گونه چار پایان ساخته میشد.

در نظم و نثر ما تیر و کمان بسیار بکار رفته و از برای هر یک از آنها نامهای کونا کون پاد گردیده است.

کفتیم در اوستا تیر دان اکن Akana خوانده شده و در پهلوی کنتیر Kantir و در فارسی تر کش گذشته از قر کش نامهای دیگری از برای قر کش پاد گردیده و گویند کان ما آنها را بسکار برده اند هانند:

کیش - شمکا - شغا - نیم لنگ
کیش :

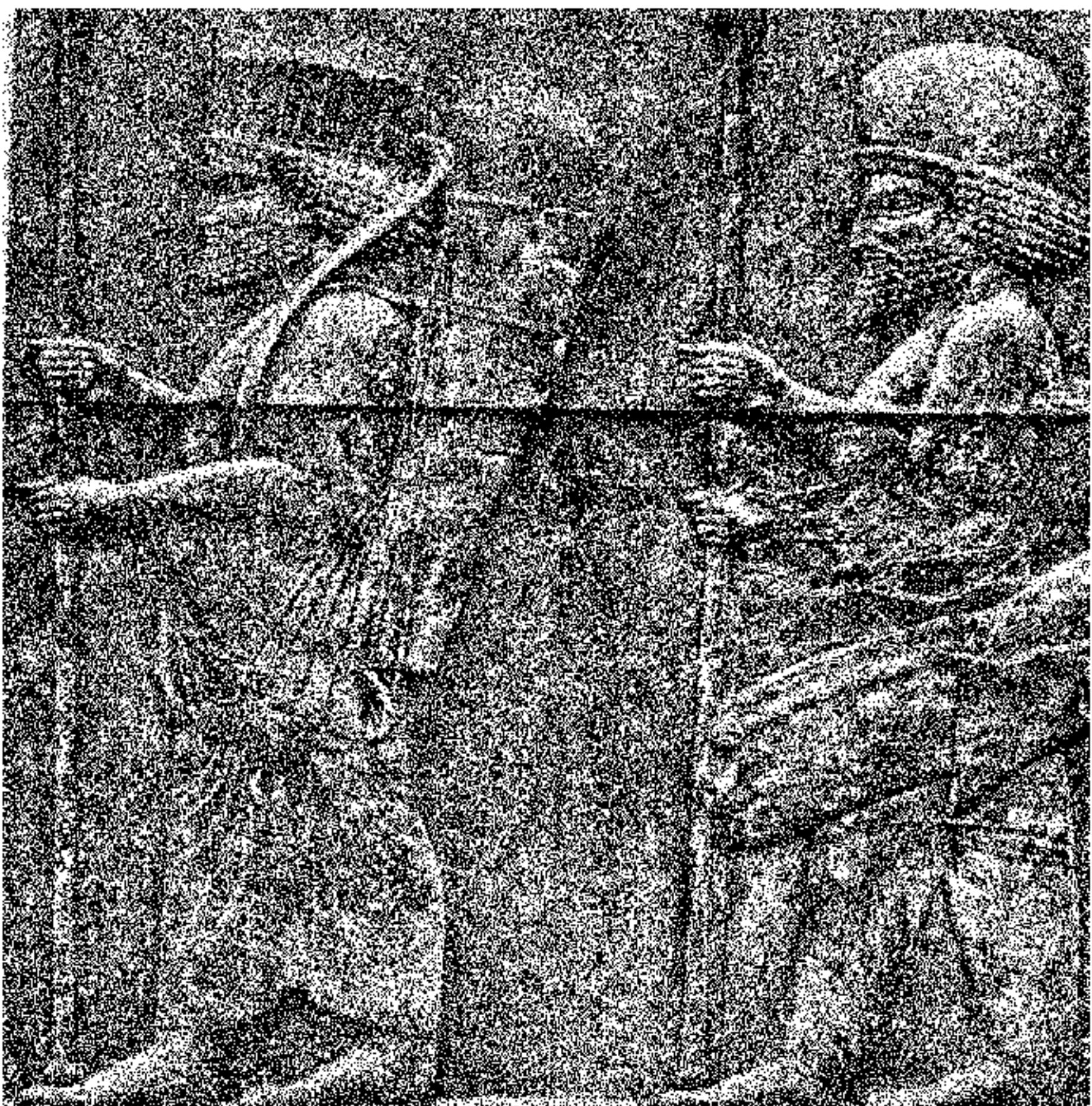
آسمان گر سلاح بر بندد تیر قدم بیر نو نهد در کیش
انوری

بدست غمزه رو اتر روانه کن قیری که صبر آن نکند دل که بر کسی از کیش
کمال خجندی

نویسته صحاح الفرس آورده کیش تیر بود که عرب آنرا جمیه خواند.
پدرم گفت :

همچنان تیر غمت را سپر از سینه هاست گرچه تیر دگرت در همه کیش فمایند
دل لفت اسدی آمد شفاقتیر دان بود. تازیان جمیه گویند. فرخی گفت:

^۱-Hellas von W. baumgarten Leipzig 1902 P. 364



سر بازان جاویدان (پارسی و مادی)

برقت کارزار خصم و دوز نام و فنگ او
 فلک در کردن آویزد شها و نیم لنگ او
 باز در لغت اسدی چاپ تهران آمده: شگا قیردان بود. بو عبدالله ادب گوید:
 بتیر غمزه دل عاشقان شکار کند عجیبتر آنکه بتیری که از شگا نه جداست
 معزی گوید:

ای سرافرازی که از قاج شهان زیبد همی
 پرمیان بندگان توشفای و نیم لنگ
 بیفکند رسم شفا و کمان
 فردوسی

کمان در فارسی قیز بنامهای گوناگون خوانده شده:
 چرخ - قیم چرخ - شیز - تخش
 جو چپ راست کرد و چو خم کرد راست
 فنان از خم چرخ چساقی به خاست
 فردوسی

شیز
 جو با قیغ نزدیک شد روی نیز
 بزه بر کشید آن خمامیده شیز
 فردوسی
 شیز بمعنی آبنوس گرفته شده از اینکه کمان شیز نیز خوانده شده ناگزیر
 از مفروست که از چوب آبنوس کمان می‌ساختند.
 یک اندرد گر ساخته چوب عود
 فرو برده از شیز و صندل عمود
 فردوسی

در لغت شاهنامه، ولف آورده: تخش Bogan در شاهنامه آمده:
 همه بنده در پیش رخش منند ج گر خسته قیغ و تخش منند
 پول هورن در شماره 346 آورده: Text Pfeil Gr. Taxon
 در بر هان قاطع آمده تخش بفتح اول ... و نوعی از تیر هم هست و تیر
 آتشبار نیز گفته وبعضی گویند نوعی از کمان است که تیر بسیار کوچک دارد.
 در مجمع الفرس آمده تخش ... و نوعی از کمان که تیر از آن به تعییه اندازند.

تموک ، قیری باشد که چون بجهزی فروشود بروند آوردن دشوار باشد.
پسر خواجه دست برد بکوک
خواجه هنر را بزد تیر تموم
عصاره

فیلک ، قیر بدخشانی بود.

بکوه بر شد و اندر نهال که بنشست
فیلک پیش و بزد کرد. قیم چرخ کمان
تکمر بضم تاء یا تکمار و تهمار یا کونه تیر در برخی از فرهنگها یاد
گردیده است.

خدنگ ، درختی است که از چوب آن تیرسازند ، باید سپیددار باشد ،
با خود تیر را خدنگ خوانده اند (فرخی)

کزین کردیک چو به تیر خدنگ
نهاده برسو چار بسر عقاب
فردویی
خدنگی برآورد پیکان چو آب

همه‌نین ذرنگ که یکی از درختهای کوهی است چوب بسیار سخت دارد
واز آن تیر دنیز و گوی وزین سازند.

لوشته‌اندا گر آتش آن بر خالک پوشند ده روز بماند :

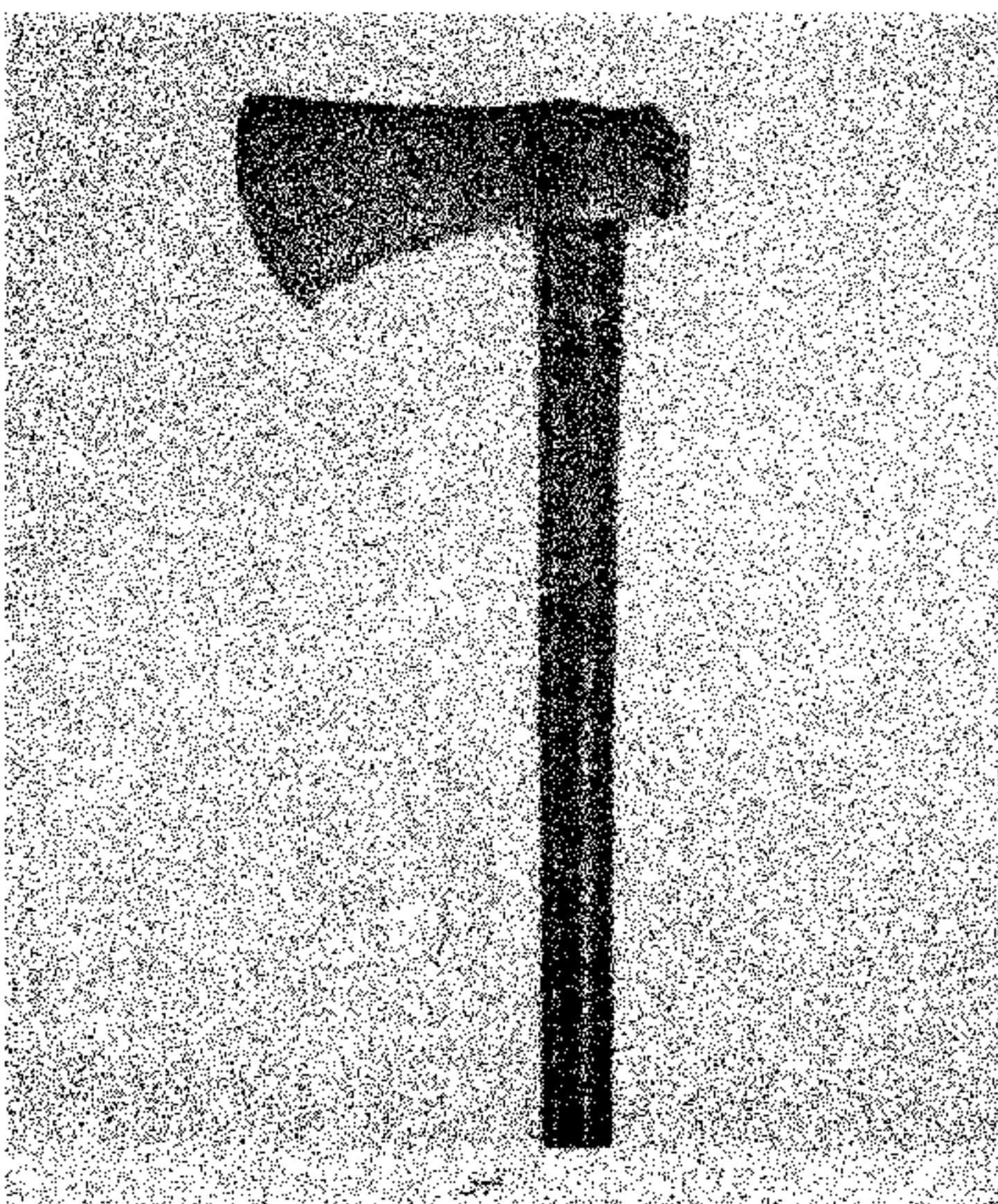
چنان بگریم اگر دوست بار من تهدید

که خاره خون شود اندر شوخ وزرنگ زکال
منیعیک

بهو گان چو برداشت گوی زرنگ
ذیمش بگردد رخمه زرنگ
اسدی

آفرین زان مر کب شبیز رنگ رخش روی
آنکه روز جنگ بر پشتی نهد زین زرنگ
منوچه‌ری

در برخی از فرهنگهای فارسی «زرنگ»، بمعنی تیر یاد کردیده ، آنجنانکه «خدنگ» تیرداسته شده است. درخت کز نیز که از چوب آن تیرساخته می‌شده ، در برخی از فرهنگها آمده : گز ، یکی کونه قیر بی پروپیکان باشد.



در سخن از این درختان، بمحاست از تو ز نیز که درختی است یاد شود
از پوست آن که سفید رنگ است کمان را پوشانده کمان تو زی گفتند.
کاهی نیز تیره چوبه، گفته شده:

ز صد چوبه آید یکی بر هدف
دری هم برآید ز چندین صد

سندی

بگفته اسدی در «لغت فرعون» قمولو، تیری است که به انعماز می باشد و
فیلک، تیر بد خشائی بود. دقیقی یک گونه تیر را «طرازی» نامیده:
کمان بابلیان دیدم و طرازی تیر
که بر کشیده شود با بر وان تو هاند
آنچنان که میدانیم، برخی از جنگ ابزارها، بکشور یا شهری بازخوانده
چون پرنده (— تیغ) هندی:

ز شادروان بخاله اندرونکندش
گرفت از دستش آن هندی پرندش
خر گرگانی

کمان چاچی:

هر آنکه که چاچی بزه در کشم
بعالید چاچی کمان را بست

تیغ رومنی:

سکنددر پیامد میان دو صد

تیغ هندی:

دو چیز است کورابه بنداند ر آرد

شل (نیزه کوچک) افغانی:

بگونه شل افغانیان دو پره و تیر

در نوروز نامه که یاد کردیم گفته شده که شمشیر چهارده گونه است از
آنهاست: یمانی، نصیبی، دمشقی، مصری.

در فرهنگهای فارسی از برای بسیاری از زین ابزارها پنامهای کوشاکون بر میخوریم . شاید همه آن واژه‌ها ایرانی نباشد آقونان که دیدیم خداره در ساسکریت ؛ همچنین ناچون معنی تبرزین که در شرونظم ما بسیار بکار رفته، یادآور واژه Nashaka میباشد که در فرهنگهای ساسکریت به معنی نابود کننده یاد گردیده است.

واژه شل که گفتیم به معنی نیزه کوچک است، در زبان هندوست‌انی نیز شیل Shil به معنی یاد گردیده است.

در پایان گفتار گرز گفتیم که در فرهنگها واژه کیاده به معنی کمان یاد گردیده است، امروزه کیاده یکی از ابزارهای ورزشکاران است . درونه پنهان زن (نداف) را نیز کمان خوانند و کمانه جوی کن (مقنی) نیز چنین خوانده میشود :

چنانکه چشم پرید آورد کمانه زنگ

دل تو از کف تو کان زر پرید آرد

هر چیز خمیده را نیز کمان گویند:

سپر گردد مه دام و چهار را	الا تا ماه نو خیده کمان است
---------------------------	-----------------------------

گفت به پیری که کمازت بچند
دهر کند پشت ترا چون کمان
—مدی

تا زه جوانی ز سر نیشخند
پیر بخندید و بگفتای جوان

کمانچه نام سازی است . رذگین کمان و کمان سام و کمان رستم و کمان بهمن ، قوس قزح باشد که آن را کمان شیطان نیز گفته‌اند کشکنچیر که گفتیم در نوروز نامه یاد گردیده ، یک گونه کمان بسیار بزرگ است که با آن تبرستجر و یاسنگ بسوی دز و برج و بارواند ازند از برای کوبیدن و فروریختن پناهگاه هم‌اورد و این معنی از خود واژه کشکنچیر بر می‌آید، چه کشک همان کوشک است و انجیردن به معنی سوراخ کردن . کشکنچیر را گویند گان پیشین ما بسیار بکار برده‌اند :

دادجشن مهر کان اسیهید عادل دهد
آن کجاتنهابکشکنجیر بخوازد خندیگ
منوچهري

من کمان را و خداوند کمان را بکشم
گر خداوند کمان زال و کمان کشکنجیر
سودنی

زنبورک که زنبور هم گفته می شود باید همانند کشکنجیر یکی از ابزارهای
قیر اندازی باشد:

مشبك سینه ها چون خان زنبور
امیر خرو

قیر آتشرا: هر دوت در سخن از جنگ ایرانیان و یونانیان در روز گار
خشیارش نگوید: «آنگاه که لشکریان ایران به آتن در آمدند گروهی از
مردم آلبغا به یناهگاهی که از چوب ساخته بودند گرد آمدند، ایرانیان
در پشتیهای که Arciopagos خوانده می شد و رو بروی آن یناهگاه بود،
برآمدند و با تیرهای آتشرا، آن را سوختند. . .^۱

در سالهای ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ برعکس از زین ابزارها را یاد کردم ایست درین
کفتار از فلاحخن که یکی از ابزارهای جنگی باستانی است ماد می گردد:
کر کس بودی که زی قوام بفکنندی خویشتن اند نهادمی بفالاخن
(ابو شکور بلخی)

آنها ن که مردمان روز گاران پیشین، از سنگ ابزارهای زندگی خود
را می ساختند، همین سنگ نزد آنان، ابزاری بوده از برای شکار و پیکار.
فاکتیر این سنگ کل و خی بوده نترانشیده که بادست پرتاب می شده،
رفته رفته تراشیده و پرداخته شده، از آن گروهه (غلهه == گلوله)

ساختند و بسایم بجای گروهه سنگی، گروهه سربی فراهم کردند. برای اینکه این گروهه دورتر رود و کارسازتر شود، آن را در میان تسمه چرمی یا بافتیهای همانند کیسه که از موی و پشم ساخته میشده، می آوردند و از دو سوی آن، دو ریسان پیوسته، چند بار بگرد سر میکردارند و در گنگام آن گردشها رند، یک سر ریسان را رها میکرند، اینچونین آن گروهه با آماجگاه دورتر میرسید، بنشان رسیدن و کارساز آمدن آن بسته بسیر وی بازوی سنگ انداز و وزید گی و چالاکی دی بود. این زین ابزار بیشتر از برای زد و خوردهای هماوردان نزدیک به حدیگر بکار میرفت. کاردهم در آغاز پاره سنگی بیش نبوده که لبه آن را تراشیده تیز میکرند و از آن پس با اپوخت (فلز) فراهم شده، قیچی بران و سه منالیک تر گردید، گرز قیچ در آغاز پاره چوبی بوده با بند و گره، پس از چندی با آهن و بولاد، ریخته شده و در پنهان کارزار از ساز و برگ یلان و ناموران گردید.

همچو بن کمان و تیر که از آنها هم در گفتارهای پیش سخن رفت، چیزی جز دو شاخ بهم، سه جانوری و یک قائم و یانی نبوده، رفته رفته باندازهای آراسته و پرداخته آن پیده تاء بد سخنسرایان ما همانند هژه و ابروی دلارام گردید. این امری که در پارینه در کارزار با آن سنگ میانداختند در فارسی فلاخن خوانده شده:

بسند انداخت کاهم که بمغرب
جنین هر گز ندیدستم فلاخن
(ناصرخسرو)

فلاخن از واژهای بسیار کهن‌الزبان ماست جز اینکه در زبانهای باستانی ایران زمین چون اوستایی و پارسی باستان حرف لام نبوده و هر آن حرفی که در پهلوی و پارسی لام شده، در بن راه بوده، از آنهاست همین واژه فلاخن مانند بسیاری از واژه‌های دیگر فارسی چون دل و گل والبرز والوند و جز اینها. کفتم در اوستا همه ابزارهای جنگی یاد کردیده از آنهاست همین فلاخن که فرا دخشتنا Frg Dax Shana خوانده شده است، بیکمان اگر در سنگنیشتهای پادشاهان هخامنشی این واژه بجای هاتده بود، در پارسی باستان

نیز این جنگ ابزار را با چنین نامی می‌بافتیم . در یونانی *Sphendoneae* و در لاتین *Fuada* خوانده شده است .

این جنگ ابزار ساده نزد بسیاری از مردم گشته که از فرهنگی هم برخوردار بودند، در کارزار بکار میرفت . گفتم در داستان ما، بسیاری از ابزارهای آورده جمشید پیشدادی، دانسته‌اند . در تاریخ طبری فلاخن پدید آورده کیومرث . نخستین فرم اولوای پیشدادی است . ابوعلی محمد بن محمد بلعمی که در سال ۳۶۳ در گذشت، کسی که تاریخ طبری را از تازی بهارسی گردانیده، چنین آورده : « و سلاح او (کیومرث) یکی جوب بزرگ بود و فلاخنی، نام خدای بزرگ برآمده بسته و هر کجا دیو و پری دیدی بستگ و بدان نام بر آین خدای تعالی، او را هزینت کردی و همه بر میدندی » .

نزد مصریان فلاخن در سه هزار سال پیش از مسیح، یکی از ساز و برگ جنگی آنان بوده و هم چنین نزد مردم باستانی دیگر چون اسرائیلیان و آشوریان در نبردها بکار میرفت .

جویز نزد ایرانیان گروه سنگ اندازان در پیکارها بسیار آزموده و چهاردهست بودند و دو سده پنجم پیش از میلاد مسیح، جنگهایی که میان ایران و یونان در گرفت، چنین مینماید ، که هنر فلاخن بکار بردن ، از ایرانیان به یونانیان رسیده باشد .

مردمان *Tessalia* و جزیره *Rhodes* ، از آن پس در سنگ اندازی ورزیده و نامبردار شدند .

در بردگاهی که در سالهای ۱۴۹-۲۶۴ و ۲۰۱ و ۲۱۸-۲۶۶ پیش از میلاد میان رم و مردم کارتاقو *Carthago* ، نخست در جزیره سیسیل *Sicile* و پس از آن در خود کارتاقو (غرتاجنه) ، سرزمین تونس کنونی در گرفت و در تاریخ، جنگهای پونیک *Puniques* خوانده میشود ، فلاخن نیز با ابزارهای دیگر جنگی، بکار میرفت . در ستون ترازان *Trajan* (۹۸-۱۱۷ میلادی) که در پایتخت رم بیاد کار پیروزیهای این امپراتور بر افراشته شده ، فلاخن هم در کنده گریهای آن ستون دیده میشود .

آنچنان که میدانیم در بهار سال ۴۸۰ پیش از میمع خشاپارشا، شاهنشاه هخامنشی، بسوی یونان لشکر کشید، هرودت درین باره مینویسد: « چون یونانیان گزند سپاه انبوه ایرانیان را بخود نزدیک دیدند، پیکی بسوی گلن Gelon شهریار خود کام سیسیل فرستادند و ازاو یاری درخواستند. فرمانروای این آبخشت (جزیره) بفرستاده یونان گفت: من میتوانم دوست کشی جنگی، بیست هزار جنگاور سنگین ابزار، دو هزار سوار، دو هزار کمانگیر، دو هزار فلاخن دار، دو هزار سوار سبک ابزار، بشما بدهم و از برای همه لشکریان یونان گندم نیز تا پایان پیکار، بفرستم و همه اینها را آنگاه بعجای خواهم آورد که سپهسالاری رزمندگان یونانی تایایان نبرد با خود من باشد. چون درخواست گلن را یونانیان تبدیل فتند، جنگاورانی از سیسیل به یهنه کارزار ایران و یونان فرستاده نشد ».

ازین گفته هرودت پیداست که در پارینه، سنگ اندازان، گروهی از زرمندگان بودند، همانند قیران‌دازان و نیزه‌وران.

در اوستا چهار بار بوازه فرادخشنا (= فلاخن) و صفت فرادخشانیه Fradaxshanya بر میخوریم که صفت است بمعنی فلاخنی.

در مهر پشت گفته شده: « سنگهای فلاخن پیمانشکنان، کسانی که مهر ایزدگهبان پیمان را در پیمانشکنی بیازارند و ناخشنود سازند، به نشان نخواهد رسید، هر چند که بتیروی بازوan خوب رها شود ». در اینجا از برای سنگ فلاخن، زرستوه Zarshtra آمد، واژه‌ای که چندین بار در اوستا بکار رفته و در گزارش (تفسیر) پهلوی اوستا که زند خوانند و در روز کار ساسانیان انجام گرفته، به واژه سنگ، گردانیده شده است.

در فروردین پشت، پارهای ۶۹ - ۷۲ آمده: « آنگاه که شهریار توانای کشوری از دشمن کینوری بتنگنا افتند، اگر فروردنهای زبردست را بیاری خود بخواهند، هر آینه آن فروردنهای نیرومند (نیاگان) که از او ناخشند و خشمگین نباشند، بیاری وی بپرواژ در آیند، تو گویی همانند مرغهای شهر کشوده بسوی وی بستابند، اورا چون جنگ ابزاری بسان سیر و زره پشت وسینه، در نبرد بادر و غیرستان

فابکار و فریقتار و درستیزه اهریمن فاپاک وزیافکار، بکار آیند، آنها ن که گویی، بصدوبهزار و بدء هزار سنگردشمن، آسیب فرو دآید، اینجهنین ته تیغ خوب آخته شده هم اورده و نه گرزخوب آهیخته شده و نه تیرتیزخوب رها شده، و نه نیزه خوب پر قاب شده و نه سنگهای فلاخن که از نیروی بازو رها شده، هیچیک از اینها، با آهاج فرسد.

در وندیداد، فر گرد (= فصل) هفدهم پاره ۹ از برای سنگ فلاخن واژه اسن *Asan* آمده واژه‌ای که در فارسی آس گوییم و بمعنی سنگ میگیریم و گویند کان ما بهمین معنی بسیار بکار برده‌اند. واژه آسمان که بمعنی سنگ مانند است همین واژه را در بردارد. آسمان نزد ایرانیان و هندوان مانند سنگ آسیا کردن دانسته شده است و باز همین واژه است که در آسیاب و باداس و دستاس و پاداس و خراس دیده میشود و آن سنگی است که از برای آرد کردن گندم و دانه دیگر با آب و باد و دست و پا و خربیا کاو میگردد.

در فر گرد چهاردهم وندیداد، پاره ۹، فلاخن با چند جنگ ابزار دیگر چون کارد و کمان و تیر آورده شده و گفته شده که این ابزارها باید از برای توجشن (جبران) گناهی به جنگکاران بخشیده شود و درینجا آمده که فلاخن باسی سنگ (اسن). در گفتار تیر و کمان هم دیدیم که کمانگیران باید می چوبه تیر در تیردان ماتر کش داشته باشند یعنی باندازه‌ای باشد که کشیدن آنها به جنگکاران گران نباشد.

در گزارش پهلوی اوستا در معنی واژه فراد خشانیه آورده شده: «سنگجه کوبن».

هر چند واژه کوبن در گزارش اوستا خوانده شده، اما باید همان «کوبن» باشد از مصدر کوبیدن که در فرنگها فارسی بیاد گردیده و یک گونه پتک یا گزینه دانسته شده است. گوفن (= کوبن) همانند بسیاری از واژه‌های دیگر فارسی بهند راه یافته، در زبان هندوستانی معنی فلاخن رایج است. هم چنین خود واژه فلاخن در آن زبان بکار می‌رود.

پس از بکار افتادن زین ابزارهای گرم یا آتشین، بسیاری از ساز و برقهای جنگی پیشین از کار افتاده، از آنهاست همین فلاخن که دیگر ابزار زد و خورد

در پنهان کارزار نیست ، اما هنوز شباهنان (چو پانها) آنرا از برای گو سندانی که از گله جدا شده ، بسوی دیگر میروند ، بکارهای ندو با پر قاب کردن یا گشتنگ از فلاخن ، آنها را از بیرا اه بسوی گله بر میگردانند .

در ادبیات ما نیز این واژه همچنان زنده پنجای مانده ، در شاهنامه فردوسی دیده نشده اما کویند کان پیش از او و پس از او و همزمان او در گفتارهای خود پسیار بکار برده اند :

چو اندر دست هر د چپ فلاخن
(منو چهری)

بنات النعش گرد او همی کشت

در فرهنگهای ما فلاخان و فلماخن و فلاستگ و جزا اینها نیز یاد گردیده و از برای هر یک از آنها نیز کواهی از کویند کان آورده شده است .

در اینجا برای اینکه سخن دراز نگردد باید کوتاه بگیرم و بهمین اندازه بسنده کنم .